

مسائل بین المللی

آذر - دی ۱۳۴۴

شماره ۶ (۱۸)

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد
به تشریح تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .
مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح
و سوسیالیسم " که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری
و منعکس کنندة نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه
میشود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره ۱۱ و ۱۲ (نوامبر و
دسامبر سال ۱۹۶۵) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ
رسیده است .

نیروی شکست‌ناپذیر اندیشه‌های انترناسیونالیسم

ملاقات بین‌المللی بمناسبت سی‌امین سال

تشکیل هفتمین کنگره کمیترن *

از روز ۱ تا ۲۳ اکتبر بمناسبت سی‌امین سال تشکیل کنگره هفتم انترناسیونال کمونیستی یک مجلس ملاقات بین‌المللی در شهر پراگ برگزار شد. بنا بدعوت هیئت‌تحریریه مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» ارگان تفهیریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی نمایندگان احزاب زیر در این مجلس ملاقات شرکت کردند: حزب کمونیست اطریش، حزب کمونیست آرژانتین، حزب کمونیست بلخارستان، حزب کمونیست بلیوی، حزب کمونیست برزیل، حزب سوسیالیست کارگری مجارستان، حزب کارگوانتالا، حزب متحد سوسیالیست آلمان، حزب کمونیست آلمان، حزب کمونیست هند وراس، حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست دانمارک، حزب کمونیست هندوستان، حزب کمونیست اردن، حزب کمونیست عراق، حزب توده ایران، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست ایتالیا، حزب ترقیخواه زحمتکشان قبرس، حزب کمونیست کلمبیا، حزب کمونیست لبنان، حزب کمونیست مکزیک، حزب توده انقلابی مغولستان، حزب کمونیست پرو، حزب کارگری متحد لهستان، حزب کمونیست سالوادور، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب کمونیست ایالات متحد آمریکا، حزب کمونیست تونس، حزب کمونیست ترکیه، حزب کمونیست فنلاند، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست سیلان، حزب کمونیست چکوسلواکی، حزب کمونیست شیلی، حزب کمونیست سوئد، حزب کمونیست افریقای جنوبی و نیز نمایندگان سایر احزاب برادر. جمعی از نمایندگان با سابقه جنبش کمونیستی و کارگری و نیز ده‌ه‌ای از شرکت‌کنندگان کنگره هفتم کمیترن و میهمانانی از برخی از احزاب برادر در این مجلس ملاقات شرکت داشتند.

ولادیمیر کوئوتسکی دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی ضمن گشایش مجلس ملاقات بگرمی شرکت‌کنندگان تهنیت گفت و اظهار داشت:

هی شک همه با من موافقت خواهند داشت اگر من بمناسبت حضور جمع بزرگی از کمونیست‌های این همه از کشورهای جهان در این مجلس مراتب خرسندی صیقل و شادی فراوان خود را ابراز دارم. این واقعه باردیگر شکست‌ناپذیری اندیشه‌های سترگ انترناسیونالیسم پرولتری را که برای همه احزاب ما و مجموعه جنبش جهانی کمونیستی حکم هوا و آفتاب حیاتبخش را دارد، به ثبوت میرساند.

اوضاع و احوال کنونی با اوضاع و احوال دوران موجودیت انترناسیونال کمونیستی تفاوت فاحشی دارد. در رپرتویدایش جامعه‌کشورهای سوسیالیستی و کامیابیهای جنبش آزاد یخش ملی و اتحالی بیشتر جنبش جهانی کارگری و انقلابی در نقشه سیاسی جهان تغییرات اساسی روی داده است. خصوصیات اساسی وضع کنونی در اسناد مشترک جنبش جهانی کمونیستی مصوبه سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ توصیف شده است. ولی از آن هنگام ببعد وضع جهان تکامل بیشتری یافته و مسائل تازه ای در برابر جنبش انقلابی قرار گرفته و تجارب تازه ای اندوخته شده و جوانب تازه ای که شرایط مشخص تازه مطابقت دارد پدید گشته است.

مشئ کنگره هفتم کمینترن برای جنبش جهانی کمونیستی قبل از هر چیز یا سخن انقلابی جدیدی در قبال پیدایش خطر فاشیسم در برداشت. تحلیل علمی جامعه سرمایه داری و تصدیق ادامه پروسه فشرندی در این جامعه که یکی از مایه های اساسی لازم برای تدوین مشئ کنگره بود نتهنبا با چگونگی وضع اندران، بلکه با مجموعه گرایشهای عمومی تکامل سراسر دوران انقلابی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مطابقت کامل داشته است. حتی میتوان گفت که بخصوص همین قدرت پیشبینی صحیح مشئ کنگره هفتم بود که پشتیبانی توده های بزرگ طبقه کارگر و تسمام زحمتکشان را تامین کرد و در میان آنها انعکاس پرشور یافت.

حال به بینیم هنگام ارزیابی اهمیت تاریخی کنگره هفتم کمینترن چه مسائلی در سرخط سایر مسائل قرار میگیرند؟

این مسائل در درجه اول عبارتند از مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و حفظ صلح جهانی. نکته تازه ای که این کنگره به گنجینه اندیشه مارکسیستی افزود از جمله این بود که برای نخستین بار امکان بروز جنگ جدید امپریالیستی و تجاوز فاشیستی را بر پایه واقعی مورد تحلیل قرار داد و جلوگیری از این جنگ و تجاوز را از طریق مبارزه مشترک کلیه نیروهای صلح و ست متکی به سیاست صلح و ستانه اتحاد شوروی که آنها هنگام یگانگشور سوسیالیستی جهان بود - بعنوان یک وظیفه به پیش کشید. در رپرتوین طرح واقع بینانه مسئله برای بسط پایتوده ای جبهه مبارزه در راه صلح و تحکیم موثر تر پایه های تشکیلاتی این مبارزه امکان بوجود آمد. در آن دوران بعهدت وجود اوضاع و احوالی که چگونگی آن بر ما معلومست، پیشگیری جنگ میسر نگردیده ولی در حال حاضر که برای مهار کردن نیروهای تجاوزکار امپریالیسم امکانات بر مراتب بیشتری وجود دارد، مجاهدات جنبش کمونیستی در راه حفظ صلح در شرایطی که خطر جنگ هسته ای سایه افکن است، اهمیت روز بروز بیشتری کسب میکند.

از ارشیه مسلکی کنگره هفتم ترها، مهم مربوط به پیوند ناگسستنی میان مبارزه در راه سوسیالیسم و مبارزه در راه دمکراسی ضرورت مهم خود را برای دوران حاضر تمام و کمال حفظ کرده است. کنگره هفتم کلیه واحدهای جنبش جهانی کمونیستی را صریحا موظف میداشت این مبارزه را بعنوان یک شعار تبلیغاتی یا مانور تاکتیکی تلقف نکنند و مبارزه در راه دمکراسی را با مبارزه در راه سوسیالیسم مفاير ندانند و آنرا بعنوان عدول از اصول انقلابی تعبیر نکنند، بلکه یکی از اجزای متشکله و مقدمه ناگزیر و یکی از جوانب بسیار مهم این مبارزه بدانند. مراعات این اصل نه فقط برای احزاب برادر در کشورهای سرمایه داری، بلکه برای کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزاد ی بخش ملی نیز واجب است، بخصوص در لحظاتی که پروسه آزاد ی بخش با ضرورت حل معضلات

اجتماعی شود. های زحمتکش رود روست *

کنگره هفتم جدا تاکید کرده که کمونیست ها علیه جنگ جهانی و فاشیسم و در راه صلح و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی یک تنه مبارزه بر نمی خیزند و اصولا نمیتوانند یک تنه مبارزه کنند این حکم برخورد جدیدی را بمسئله ایجاد و تحکیم وحدت طبقه کارگر و توسعه اساسی دامنه اتحاد آن با سایر اقشار زحمتکشان و تامین اتحاد وسیع کلیه نیروهای دموکراتیک و ترقی و از جمله برخی از نیروهای دموکراتیک اردوگاه سیاسی بورژوازی را ایجاب میکرد * کنگره بر آن بود که وظیفه درجه اول کمونیست ها اینست که زحمتکشان را بر اساس تجربه خود آنها با صورتی حاصل بصحت سیاست احزاب کمونیست متقاعد سازند و آکار علی ، یعنی نه فقط با تبلیغات توده های بزرگ زحمتکشان را بسوی ترقی و تعالی جلب کنند *

کنگره هفتم انترناسیونال کمونیستی نتیجه گیری های سطحی سابق نیروهای سیاسی مختلف را که ظاهرا خیلی انقلابی داشت ولی در واقع کار کمونیست ها را برای جلب متحدین بالقوه دشوار میساخت و حتی مانع آن میشد و البته نتیجه آنها را تحت نفوذ ارتجاع در میآورد - بکلی مردود اعلام کرد * این متحدین عبارت بودند از جریان های رادیکال داخل سوسیال دموکراسی و بورژوازی ملی مستعمرات و غیره * حاجت به تفصیل نیست که تشدید فعالیت قشرهای وسیع ملل کشورهای مختلف در شرایط کنونی برای پیشروی انقلابی مشترک چه اهمیت فوق العاده ای دارد *

از نتایج تاریخی کنگره هفتم یک حکم بسیار مهم دیگر هم ناشی میشود و آن اینست که جنبش جهانی کمونیستی باید وحدت تشریفاتی و واقعی و اصولی استوار باشد ، نه برنامه مکانیکی و صوری * این وحدت یکبار برای همیشه برقرار نمیشود * بلکه پروسه ایست چنان در کج و معوج مبارزه در راه هم سطح ساختن مجموعه جنبش ما و نیز یکایک واحد های متشکله آن با وظایف کنونی انجام پذیر نیست و از ما میخواهد که نه فقط امروز را بتوانیم به بینیم بلکه آینده را نیز بتوانیم پیش بینی کنیم - همانگونه که کنگره هفتم کمیترون در موقع خود توانست در این زمینه به نتیجه گیری های بسیار مهم برسد * اکنون که ما بار دیگر به کنگره هفتم میگردیم برای آن نیست که احکام و نتیجه گیری های آنرا کلمه بکلمه تکرار کنیم ، بلکه این مراجعه ما بخاطر برخورد جسورانه لنینی آن کنگره با واقعیت برای ارزیابی چگونگی تکامل جهان و وظایف جنبش انقلابی است *

ما کمونیست های چکوسلواکی از ارضیه تاریخی کنگره هفتم کمیترون با سپاسگذاری یاد میکنیم و مفتخریم که برجسته ترین نمایندگان حزب ما و در درجه اول کلمنت گوئوالد و گوگول شمرال که از همکاران نزدیک گئورگی دیمیتروف بودند در تدارک کنگره شرکت فعال داشتند * تحولات تاریخی بعدی و پروسه های تاریخ معاصر ملل ما هر یک بنحوی بقرارهای کنگره هفتم کمیترون یعنی کنگره وحدت خلق در مبارزه علیه فاشیسم و جنگ بستگی پیدا میکنند *

وفیق کوئوتسکی در پایان بیانات خود اظهار امیدواری کرده که این ملاقات بین المللی به غنا بیشتر و رشد بیشتر اندیشه نوین مارکسیستی - لنینیستی که بنیاد تمام فعالیت سیاسی احزاب کمونیست و کارگری و مجموعه جنبش جهانی کمونیستی است ، کمک کند *

پس از این نطق افتتاحیه عده ای از شرکت کنندگان کنگره هفتم کمیترون و نیز نمایندگان

احزاب عضو هیئت تحریریه مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " در روزه اهمیت کنگره و درسهای تاریخی و تاثیر اندیشه های آن سخنرانی کردند . از طرف هیئت نمایندگی حزب توده ایران که در این جلسه حضور داشت رفیق کامبخش سخن گفت . خلاصه ای از سخنرانی رفیق کامبخش همراه با خلاصه سخنرانی های سایر نمایندگان احزاب برادر در شماره ۱۲ سال ۱۹۶۵ مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " به چاپ رسیده است . متن کامل این سخنرانی تحت عنوان " انعکاس اندیشه های کنگره هفتم کمینترن و فعالیت حزب طبقه کارگر ایران " در شماره سوم سال ۱۳۴۴ مجله دنیا درج است و ما خوانندگان آنرا بخوانندگان توصیه میکنیم .

هیئت تحریریه

درسهای تاریخی کنگره هفتم کمینترن و اهمیت آن برای دوران ما

پروفسور یونوماریوف

(دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)

کنگره هفتم کمینترن در زمره حوادث برجسته تاریخ جنبش جهانی کمونیستی است. این کنگره به میزان عظیمی بتکامل و اختلاء این جنبش و مضافاً بیشتر استراتژی و تاکتیک مارکسیستی - لنینیستی مبارزه در راه مصالح اساسی طبقه کارگر، توده های مردم و ویژه مبارزه علیه فاشیسم و جنگ جهانی کمک کرد. قرارهای کنگره هفتم کمینترن یکی از حلقه های ضروری زنجیره تکامل جنبش جهانی کمونیستی و مبارزه آن علیه امپریالیسم راست و ائین پرستان چپ رو بود.

تمام سیر تکامل تاریخ نشان میدهد که مشی متخذه کنگره هفتم صحیح بود و بر بنیاد علمی قرارداد است. این مشی به امر تمرکز نیروهای طبقه کارگر و توده های مردم در سمت های اصلی مبارزه کمک کرد.

مبارزه در راه تحقق قرارهای کنگره هفتم در اوضاع احوال بغرنج و دشوار انجام میگرفت. امپریالیسم با تمام قوا برای "درهم شکستن کمونیسم" کوشید و افراطی ترین و صیرحمانه ترین اقدامات را بکار برد. ولی تمام این تلاش ها بیپایه بود. جنبش کمونیستی با غلبه برد شواریهای نادیده و ناشنوده به پیروزیهای تاریخی نائل آمد.

دردوران ما برای مبارزه موفقیت آمیز در راه سوسیالیسم در سراسر جهان شرایط مساعدتری بوجود آمده است.

جبهه سوسیالیسم بسط مییابد، یک سوم جامعه بشری هم اکنون در زیر پرچم سوسیالیستی بسر میبرند. اتحاد شوروی نخستین کشور سوسیالیستی با ستازه ساختمان جامعه کمونیستی گام نهاده است. تپروی عده پرورسه انقلابی جهان اکنون میبستم جهانی سوسیالیستی است که ۱۴ کشور را دربر میگیرد.

جنبش انقلابی سراسر جهان را فرا گرفته است. طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته بمبارزه مجدد از ای علیه انحصارات و سیاست ارتجاعی آنان مشغول است. اضحلال سیستم استعمار ضربه سنگینی بر امپریالیسم وارد ساخته است. پیش از شصت کشور حاکم بر حقوق خویش پدید آمده است که برخی از آنان هدف خود را گذار به سر منزل سوسیالیسم اعلام کرده اند. جنبش آزاد بیخش ملن به پیروی مترق پرتوانی بدل شده است.

اسالیب و شیوه های ارشاد توده ها بر اه انقلاب متنوع تر شده است. همه اینها دال بر آنست که برای پیشروی جدید امر انقلاب جهانی و تعرض دامنه دارتر

بر مواضع امپریالیسم شرایط لازم وجود دارد .

۱

کنگره هفتم کمیترون در محیط قید از طوفان تشکیل شد . در آن هنگام امپریالیسم و جنگ بر جامعه بشری سایه افکنده بود .

سیستم سرمایه داری تازه کاپوس بحران اقتصادی سنگین بیمابقه ای را از سر گذرانده بود . ارتجاع امپریالیستی و نیروی ضریقی آن یعنی فاشیسم حسابشان این بود که تضاد های سرمایه داری را از طریق تارومار کردن جنبش کارگری و تکیه گاه آن اتحاد شوروی حل کنند . طبقه کارگر و پادشاهتک انقلابی آن یعنی احزاب کمونیست در قبال سرنوشت سوسیالیسم و جنبش آزاد ییختر جهانی و نیز در قبال آیند تکامل مجموعه جامعه بشری مسئولیت تاریخی بعهد داشتند . کنگره هفتم با مساعی جمعی خود وضع آندوران را مورد تجزیه و تحلیل صریق قرار داد و برنامه ای برای عمل تدوین کرده پاسخگوی مصالح طبقه کارگر و توده های مردم همکشورها بود . اهمیت تاریخی کنگره هفتم قبل از هر چیز در آنست که این کنگره برنامه استراتژیک دقیق و تاکتیک قابل انعطاف احزاب کمونیست را برای مبارزه علیه تعرض فاشیسم و خطر جنگ جهانی طرح کرد و طرقی تاسمین اتحاد کلیه نیروهای ضد فاشیسمت و ضد امپریالیست را برای نیل بلخن هدف نشان داد .

کنگره خاطر نشان ساخت که دشمن عده طبقه کارگر جهانی و تمام جنبش آزاد ییخش نیروهای ارتجاعی امپریالیسم هستند که مظهر آنها در آن زمان فاشیسم بود . کنگره هم خواستار شد که کلیه نیروها علیه فاشیسم و جنگی که فاشیسم در تدارک آن بود متمرکز گردد . راه عده حل این مسئله عبارت بود از ایجاد جبهه واحد جنبش کارگری (جبهه واحد کارگری) و جبهه عمومی ملی (یعنی جبهه واحد خلق و نیروهای ضد استعمار و ضد امپریالیست) و اتحاد کلیه نیروهای ضد فاشیسمت در سراسر جهان . نیروی عده قادر به مقابله با فاشیسم و جنگ امپریالیستی اتحاد شوروی بود . کنگره دفاع از نخستین کشور سوسیالیستی را وظیفه انترناسیونالیستی قدر اول کلیه واحد های کمونیستی اعلام کرد .

کنگره هفتم اشکال و اسالیب جدیدی برای فعالیت جنبش کمونیستی معین نمود . تاریخ بطوریکه مید انیم بیغرضترین داور است . اکنون هر شرکت کننده جنبش کارگری و آزاد ییخش میتواند بروشنی به بیند که این همان کمونیستها بودند که بموقع خود خطر واقعی جنگ جهانی را که فاشیسم در تدارک آن بود گوشزد کردند و برای نجات جامعه بشری از این خطر بی مضایقه به مبارزه برخاستند .

ماضن شرح اهمیت کنگره هفتم برای تمام فعالیت انقلابی بیکار جوانه و بیگیر انترناسیونالی کمونیستی ارزشی بسزا قائلیم .

انترناسیونال اول پرچم همبستگی پرولتری را میان طبقه کارگر کشورهای اروپایی و ایالات متحده امریکا برافراشت . انترناسیونال دوم قبل از استعمال اپورتونیستی خود بر شد احزاب کارگری دارای پایتوده ای وسیع کمک کرد . ولی انترناسیونال سوم یعنی انترناسیونال کمونیستی با ایجاد احزاب اصیل انقلابی در کلیه قاره ها کمک کرد و آنها را با مارکسیسم - لنینیسم و اصول انترناسیونالیسم

بر مواضع امپریالیسم شرایط لازم وجود دارد .

۱

کنگره هفتم کمیترون در محیط قبه از طوفان تشکیل شد . در آن هنگام امپریالیسم فاشیسم و جنگ بر جامعه بشری سایه افکند و بود .

سیتم سرمایه داری تازه کاپوس یحران اقتصادی سنگین بیسابقه ای را از سر گذراند و بود . ارتجاع امپریالیستی و نیروی ضربتی آن یعنی فاشیسم حسابشان این بود که تضاد های سرمایه داری را از طریق تارومار کردن جنبش کارگری و تکیه گاه آن اتحاد شوروی حل کنند . طبقه کارگر و پادشاهانک انقلابی آن یعنی احزاب کمونیست در قبال سرنوشت سوسیالیسم و جنبش آزاد بیختر جهانی و نیز در قبال آیند تکامل مجموعه جامعه بشری مسئولیت تاریخی بعهده داشتند . کنگره هفتم با مساعی جمعی خود وضع آندوران را مورد تجزیه و تحلیل صیق قرار داد و برنامه ای برای عمل تدوین کرده پاسخگوی مصالح طبقه کارگر و توده های مردم همکشورها بود . اهمیت تاریخی کنگره هفتم قبل از هر چیز در آنست که این کنگره برنامه استراتژیک دقیق و تاکتیک قابل انعطاف احزاب کمونیست را برای مبارزه علیه تعرض فاشیسم و خطر جنگ جهانی طرح کرد و طرق تامین اتحاد کلیه نیروهای ضد فاشیست و ضد امپریالیست را برای نیل بلین هدف نشان داد .

کنگره خاطر نشان ساخت که دشمن عده طبقه کارگر جهانی و تمام جنبش آزاد بیخش نیروهای ارتجاعی امپریالیسم هستند که مظهر آنها در آن زمان فاشیسم بود . کنگره هم خواستار شد کلیه نیروها علیه فاشیسم و جنگی که فاشیسم در تدارک آن بود متمرکز گردد . راه عده حل این مسئله عبارت بود از ایجاد جبهه واحد جنبش کارگری (جبهه واحد کارگری) (جبهه عمومی ملی) (یعنی جبهه واحد خلقی و نیروهای ضد استعمار و ضد امپریالیست) و اتحاد کلیه نیروهای ضد فاشیست در سراسر جهان .

نیروی عده قادر به مقابله با فاشیسم و جنگ امپریالیستی اتحاد شوروی بود . کنگره دفاع از نخستین کشور سوسیالیستی را وظیفه انترناسیونالیستی قدر اول کلیه واحدهای کمونیستی اعلام کرد .

کنگره هفتم اشکال و اسالیب جدیدی برای فعالیت جنبش کمونیستی معین نمود . تاریخ بطوریکه میدانیم بیفرضترین داوراست . اکنون هر شرکت کننده در جنبش کارگری و آزاد بیخش میتواند بروشنی به بیند که این همان کمونیستها بودند که بموقع خود خطر واقعی جنگ جهانی را که فاشیسم در تدارک آن بود گوشزد کردند و برای نجات جامعه بشری از این خطر بی مضایقه بمبارزه برخاستند .

ماضمن شرح اهمیت کنگره هفتم برای تمام فعالیت انقلابی پیکار جوانه و پیگیر انترناسیونالی کمونیستی ارزشی بسزا قائلیم .

انترناسیونال اول پرچم همبستگی پرولتری را میان طبقه کارگر کشورهای اروپائی و ایالات متحد آمریکا برافراشت . انترناسیونال دوم قبل از استحال اپورتونیستی خود بر شد احزاب کارگری دارای پایتوده ای وسیع کمک کرد . ولی انترناسیونال سوم یعنی انترناسیونال کمونیستی بایجاد احزاب اصیل انقلابی در کلیه قارهها کمک کرد و آنها را بمارکسیسم — لنینیسم و اصول انترناسیونالیسم

پرولتری مجهز نمود و پیوند جنبش جهانی کارگری را با مارکسیسم انقلابی آغاز نهاد . کمترین اهمیت
 عظیم تاریخی - جهانی نخستین دولت سوسیالیستی و نقش آنرا در جنبش آزاد ییخس جهانی تشریح
 کرد و وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر را تحکیم بخشید و در راه رشد و پیروزی جنبش آزاد ییخس ملی
 مبارزه کرد و به اتحاد سوسیالیسم پیروزمند و جنبش کارگری کشورهای رشد یافته با جنبش آزاد ییخس ملی
 کمک کرد . کمترین از تعالیم مارکسیسم در قبال ابتدال و تحریفات اپورتونیستهای انترناسیونال دوم
 و آئین پرستان چپ رود قاع کرد . کمترین جان هزارهاتن از فعالان احزاب کمونیست بسیاری از
 کشورهای را نجات داد .

تجربه کمترین فارغ از برخی رسوب زائد و بعضی نقائص دستاورد گرانبهائی است برای
 جنبش کمونیستی . شعائر کمترین در مبارزه احزاب کمونیست بخاطر دموکراسی ، استقلال ملی ،
 صلح و سوسیالیسم زنده است .

۲

هنگام برگزاری سی امین سال تشکیل کنگره هفتم کمترین ما بخصوص روی هدف بیکار -
 جوانه تصمیمات آن علیه جنگهای تجاوزکارانه و استیلاگرانه و امپریالیسم موجد این جنگها تکیه میکنیم .
 کنگره ضرورت برخورد جدید بمسئله طبقه کارگر و جنگ را جسورانه مطرح کرد . کنگره دیمیتروف
 گفت : " آنگاه که طبقه کارگر در حل مسائل حیاتی مهمی چون مسئله جنگ و صلح شرکت مستقل
 و فعال نداشت سیری شده است " کنگره باتصدرات مبتنی بر قضا و قدر (فاتیالیسم) حاکی از اینکه
 مبارزه برای پیشگیری جنگ جهانی در شرایط جدید کاریست بی معنا و بی ثمر ، بمخالفت برخاست
 و نیز ادعاهای افترا امیرکسانیرا کسینگتند " کمونیستها خواستار جنگ هستند و انتظار دارند که
 جنگ انقلاب بهمراه خواهد داشت " با قطعیت تمام مردود اعلام کرد . مارکسیست - لنینیستها
 امکان حرکت جامعه بشری را بسوی سوسیالیسم بوقوع جنگهای جهانی مشروط نمیسازند . برعکس
 مبارزه در راه نیل به هدفهای نهائی جنبش کارگری همیشه بمبارزه علیه جنگهای امپریالیستی مشروط
 شده است . پالمیر و تولیاتی بد رستی گفته است : " دفاع ما از صلح برای آن نیست که گویا ما
 در زمره پیروان سنت بنیان مکتب فلسفی تولستوی هستیم ، بلکه برای آنستکه ما میکوشیم شرایط لازم
 را برای پیروزی انقلاب تامین کنیم " .

اکنون نیز در جریان مبارزه علیه سیاست تجاوزکارانه محافل ارتجاعی امپریالیستی و در راه
 اتحاد صفوف نیروهای دموکراتیک فکر ضرورت برکنار ساختن " حزب نظامی " از حکومت و برانداختن
 تسلط انحصارات که پائی جنگهای استیلاگرانه هستند در اذهان توده ها جایگزین شود . کسانیکه
 در راه انقلاب مجاهدت میروزند باید علیه سیاست تجاوزکارانه امپریالیستی نیز مجدانه و با قطعیت
 مبارزه کنند - اینست نتیجه ایکه جنبش کارگری از در سهای تاریخ بدست آورده است .

کمونیست هادر عین حال ضمن مبارزه علیه سیاست امپریالیستی سرکوب جنبشهای انقلابی
 آزاد ییخس از جنگهای عاد لانه نیز پشتیبانی کرده و همواره از آنها پشتیبانی خواهند کرد . این
 جنگها عبارتند از جنگ برای دفاع از دستاوردهای سوسیالیستی ، جنگهای آزاد ییخس ملی و قیام
 ملل علیه مظالم امپریالیسم .

کمونیستها بطبقه کارگر توضیح داده اند که در مبارزه برای صلح بار عده و مسئولیت عده

بد و ش این طبقه است . برای انجام این رسالت طبقه کارگر باید با مر وحدت صفوف خود در مقیاس ملی و بین المللی تحقق بخشد . این وحدت در آخرین تحلیل میبایست همانطور که دیمیتروف گفته است در " سیاست بین المللی واحد طبقه کارگر بخاطر حفظ صلح " متجلی گردد . چنین سیاستی مستلزم پشتیبانی مجدانه اتحاد شوروی ، نخستین کشور سوسیالیستی بوده است . زیرا همانطور که در قطعنامه کنگره هفتم خاطر نشان شده است " هدف سیاست مسالمت آمیز اتحاد شوروی که در برابر تفاق ناسیونالیستی و نژادی ، انترناسیونالیسم پرولتری را قرار میدهد تنها دفاع از کشور شوروی و حفظ امنیت ساختمان سوسیالیسم نیست ، بلکه اتحاد شوروی با اتخاذ این سیاست خود از زندگی کارگران همکشرها ، از زندگی تمام ستمکشان و استثمار شوندهگان ، از استقلال ملی ملل کوچک نیز دفاع میکند در جهت تامین منافع حیاتی جامعه بشری سیر میکند و از تمدن در قبال توحش جنگ دفاع مینماید " .

شرکت کنندگان کنگره میگفتند که تبلیغ عمومی علیه جنگ و داشتن تمایل به صلح بهیچوجه

کافی نیست و در راه صلح باید مبارزه کرد .

با آنکه در شرایط کنونی جهان بکلی باسی سال قبل فرق دارد و آرایش قوای جهانی نیز دستخوش تغییرات اساسی شده است ، مع الوصف اندیشه های کنگره که هدف آنها مبارزه علیه خطر جنگ جهانی بود ، امروز نیز ضرورت کامل خود را حفظ کرده است .

کنگره اعلام داشت که فاشیسم یعنی جنگ " . محافل ارتجاعی امپریالیستی که در موقع خود فاشیسم را بوجود آوردند اکنون نیز بعنوان نیروی عمده ارتجاع و منشأ بروز خطر جنگ عمل میکنند . خطر جنگ قبل از همه از جانب امپریالیسم آمریکا ناشی میشود .

اکنون نیز مثل سی سال پیش کمونیستها اعلام میکنند که برای پیشگیری جنگ جهانی تمام

نیروی خود را بکار خواهند برد . ولی اگر امپریالیستها عظیم تمام آنها بتوانند شعله جنگ را برافروزند کمونیستها با تمام قوا خواهند کوشید تا امپریالیسم درهم کوبیده شود . جنگ دوم جهانی نشان داد که در دوران ما هرگونه ادعائی برای احراز تسلط جهانی ناگزیر به شکست نابود کننده

منجر خواهد شد . و این يك اخطار جدی است بکسانی که بآرد دیگر بکوشند براهی گام گذارند که هیتلریان گام گذاشته بود . ملل جهان طومار کسماس کسانی را که بخاطر برقراری تسلط خود بر جهان جرات کنند جامعه بشری را بکشتارگاه جنگ جهانی بکشانند - درهم خواهند پیچید .

اخطار کنگره در مورد احتراز از کم بهادادن بخاطر جنگ مطابقت کامل خود را با شرایط

دوران ما نیز حفظ کرده است . در ایام ما خطر جنگهای منطقه ای کمتر از سابق نیست ، باین جهت دفع متجاوزین امریکا در رویتنام برای دفاع از صلح جهانی يك مسئله اصولی است . این مسئله ایست که همه مربوط میشود . اتحاد شوروی که به فریضه انترناسیونالیستی خود وفادار است ،

بخلق قهرمانیتنام مجدانه کمک میکند .

امکان پیشگیری جنگ جهانی امروز از سی سال پیش مراتب بیشتر شده است . ولی

برای آنکه بتوان این امکانات عظیم را بواقعیت تبدیل کرد همانطور که در مجمع جهانی کمونیستها خاطر نشان شده است ، باید برای اتحاد کلیه نیروهای صلح دوست و همه مخالفین امپریالیسم کار سیاسی و تشکیلاتی خستگی ناپذیری را انجام داد .

اقدامات نیروهای صلح دوست ضد امپریالیستی هراندازه هم که در کشورهای مختلف

ویا در گروهی از کشورها برای خود ویژگی‌هایی داشته باشد باز اتحاد همه این نیروها در مقیاس جهانی حائز اهمیت است . کسیکه در شرایط کنونی در راه اتحاد نیروهای صلح دوست مانع ایجاد کند مسئولیت بسیار سنگینی را در قبال تاریخ به عهد خواهد داشت .

احزاب کمونیست با مبارزه علیه خطر جنگ جهانی جدید ، علیه امپریالیسم فداکارانه مبارزه میکنند و توده های بزرگ طبقه کارگر و همفکرانشان را پیرامون خود متحد میسازند . در شرایط کنونی مبارزه علیه خطر جنگ جهانی همان مبارزه علیه غنای گم‌ساخته ترین و ارتجاعی ترین دسته های امپریالیستی و مبارزه در راه مفرد ساختن ملیت‌پرستانها — شریکترین دشمنان طبقه کارگر و دشمنان جنبش آزاد بیخشم ملی است . این مبارزه در عین حال مبارزه در راه تأمین بهترین شرایط برای ساختن سوسیالیسم و کمونیسم ، برای تأمین ترقی کشورهای نواستقلال ، برای دفاع از حقوق حیاتی و منافع اساسی روزمره زحمتکشان کشورهای سرمایه داری است .

۳

کنگره هفتم اصل وحدت نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک را که بنای کلیه رهنمودهای سیاسی آن بود از هر جهت مستدل ساخت . کنگره با احیا و تکامل احکام لنینی درباره جبهه واحد کارگری خاطر نشان ساخت که نقطه بعداً برای ایجاد این جبهه باید وحدت فصل کلیه نیرو و ههای ضد فاشیستی و در درجه اول وحدت کمونیست‌ها و سوسیال — دموکرات‌ها برای مبارزه علیه ارتجاع و خطر جنگ جهانی و دفاع از منافع طبقه کارگر باشد . در عین حال کنگره برای تقویت وحدت کارگری بعنوان سلاح مبارزه در راه سوسیالیسم در نما بوجود آورد . کنگره این ارزیابی نادرست را که میان سوسیال — دموکراسی و " سوسیال — فاشیسم " علامت تساوی میگذاشت مردود اعلام کرد . برخورد سکتاریستی — دگماتیک بسایر بخشهای طبقه کارگر یعنی به اتحادیه‌های رفورمیستی و کاتولیک و نیز سازمانهای آنارکو — سندیکالیست نیز مورد انتقاد شدید قرار گرفت .

سیر حوادث ثمر بخشی کامل اندیشه وحدت پرولتری را نشان داد . تجربه جنبش کارگری در یکسلسله از کشورهای اروپا در استان جنگ و جنبش مقاومت ضد فاشیسم و ایجاد جبهه های توده ای میهنی در کشورهای دموکراسی توده ای برای مبارزه در راه پیروزی سوسیالیسم و کامیابیهای اقدامات مشترک واحد های کارگری در کشورهای سرمایه داری همه و همه گواه مقتضی بود برای آنکه وحدت سلاح نیرومندی است در دست طبقه کارگر و وسیله مطمئنی است در دستوی برای ایفا نقش پیشرو خود در جامعه .

کمونیست‌ها در راه برقراری وحدت فصل با سوسیال — دموکرات‌ها گامهای چندی به پیش برداشتند ولی باین مساعی در اکثر موارد از جانب سران دست راست سوسیال — دموکراسی پاسخ مثبت داده نشد .

کمونیست‌ها نظریات و اعمال سوسیال دموکرات‌های راست را که مغایر با منافع طبقه کارگر است انتقاد میکنند و در آینده نیز از آن انتقاد خواهند کرد . کمونیست‌ها از ایدئولوژی سوسیال — دموکرات‌هاست انتقاد کرد و خواهان کرد . آنان از تعالیم مارکسیست — لنینیستی خود که زندگی صحت‌انرا در هر گام به ثبوت میرساند دفاع میکنند و آنرا تبلیغ خواهند نمود . ولی کمونیست‌ها ایقان عمیق دارند که اختلافات ایدئولوژیک نباید مانع وحدت عمل با سوسیال — دموکرات‌ها در همین حال حاضر بشود .

اکنون برای نیل به وحدت عمل میان احزاب مختلفی که در جنبش کارگری فعالیت میکنند شرایط مساعدتری بوجود آمده است. اعتبار معنوی و سیاسی سوسیالیسم و سیاست خارجی صلح و ستانه پیگیر اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به میزان زیادی باین امر کمک میکند. بسیاری از خرافات ضد کمونیستی که لیدرهای راست سوسیال - دموکراسی مدتها آنها را در جنبش کارگری جایگزین ساخته بودند - از بین میرود و محیط برای همکاری رفیقانه کلیه واحدهای جنبش کارگری تمیز میگردد.

باقطعیت میتوان گفت که در شرایط کنونی اگر وحدت جنبش کارگری بموقع تامین شود و به برنامه صریح و نقشمصلح دقیق مجهز گردد، نه فقط در راه دسائس و مفسده جوییهای ارتجاع امپریالیستی سد استوار بوجود خواهد آورد بلکه بمحقق امانتهای سوسیالیستی طبقه کارگر نیز کمک خواهد کرد.

کنگره هفتم پس از تحلیل تجارب احزاب کمونیست باین نتیجه رسید که در عین حفظ اهمیت اتحاد پرولتاریا و دهقانان حدود و شغور اتحاد طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری رشد یافته توسعه می یابد. کنگره فکر جبهه توده ای را به پیش کشید. موریس تورز در این زمینه گفت: "جبهه توده ای عبارتست از اتحاد بهم فشرد مواستوار طبقه کارگر و قشرهای متوسط اهالی و این امر با حکم اساسی آموزش شنین مطابقت دارد".

ما کاملاً حق داریم بگوئیم که جنبش جهانی کمونیستی دوران کنونی هنگام پیش کشیدن شعار اتحاد ضد امپریالیستی در کشورهای سرمایه داری براندیشه های کنگره هفتم که تجربه صحت آنها را به ثبوت رسانده بود اتکا داشت.

توجه فوق العاده به جنبش آزاد بیخشم ملی همواره سنت کمونیستی پرافتخار بوده است. کمیترون به پیروی از وصایای لنین همواره به تکامل مبارزه ضد استعمار کمک مجدانه میداد و همیشه برای برقراری روابط استوار ملل مستعمره با جنبش کارگری کشورهای رشد یافته اهتمام میورزید. لنین در تعالیم خود خصلت و نقش جنبش آزاد بیخشم ملی را در دوران امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی تشریح کرده است. حزب کمونیست اتحاد شوروی با اتکا باین تعالیم و ضمن بسط آن بر طبق شرایط دوران نوین توجه خستگی ناپذیری به جنبش آزاد بیخشم ملی معطوف میدارد و از آن بطور همه جانبه پشتیبانی میکند.

در جبهه ضد امپریالیستی که در کشورهای نواستقلال بوجود میاید و تمانیروهای میهن پرست و مترقی را در داخل خود متحد میسازد پیوند تاریخی این جنبش با اندیشه های کنگره هفتم را بسهولت میتوان تشخیص داد. این کنگره هفتم بوده که در انزمان شعار جبهه واحد ضد امپریالیستی را به پیش کشید.

در سالهای اخیر نیروهای دموکراتیک ملی که اغلب آنها را دموکراتهای انقلابی مینامند وارد عرصه سیاسی جنبش آزاد بیخشم ملی شده اند. این نیروها با اتکا به تجربه تاریخی طبقه کارگر احزاب دموکراتیک را بوجود میآورند و این احزاب هدف خود را تامین رشد غیر سرمایه داری بر پایه سوسیالیسم علمی اعلام میکنند. هرچاکه هژمونی از دستگیروهای ارتجاعی بدست دموکراتهای انقلابی میافتد و در هر کشوری که دموکراتهای انقلابی موفق میشوند اثروری انقلابی و دانش همه انقلابیون را متحد سازند پیشرفت اجتماعی تمیز میگردد.

کمونیست ها و احزاب کمونیست مبارزان صدیق و استوار علیه امپریالیسم و در راه استقلال ملی کشورها و صلح خویش، مبارزان صدیق و استوار راه سوسیالیسم هستند و از کلیه اقدامات و اقامت مرفی دولتهای ملی و احزاب انقلابی مجدانه پشتیبانی میکنند. کاملاً روشن است که کمونیست ها از یک طرف از ساختمان سوسیالیسم سخن گفت و وظیفه رشد کشور در راه سوسیالیستی را مطرح ساخت و از طرف دیگر بر مواضع انٹی کمونیسم تکیه زد و علیه احزاب کمونیست مبارز کرد. بزرگترین کامیابیها انجائی بدست میآید که اتحاد و همکاری ثمربخش تمام نیروهای انقلابی تأمین شده است. همکاری کمونیست ها و کلیه احزاب دموکراتیک نه فقط ممکن است بلکه برای رشد موفقیت آمیز کشورهای نواستقلال ضرورت دارد.

وحدت هر سه واحد اساسی انقلابی عصر حاضر که جنبش کمونیستی، منادی آنست صحیحترین راهنیل به پیروزی نهائی بر سرمایه داری و استعمار و استقرار صلح و سوسیالیسم در سراسر جهان است.

۴

کنگره هفتم مطابق با وظایف جدیدی که در برابر جنبش کمونیستی قرار گرفته بود طرق تکمیل کار خود احزاب کمونیست را نیز معین ساخت. اندیشه های زیرین کنگره اهمیت گذراند داشت و هنوز هم اهمیت خود را حفظ کرده است. وفاداری بیدریغ و تعالییم مارکسیسم - لنینیسم و آرمان های انقلابی آن، مبارزه آشتی ناپذیر کمونیست ها علیه امپریالیسم و ارتجاعی ترین مولود آن یعنی فاشیسم، در آویختن صحیح و ظاهف ملی و انترناسیونالیستی از طرف احزاب کمونیست، آشتی ناپذیر بودن کلیه مظاهر و صور اپورتونیسم اعم از روزنیونیسم، دکماتیسم و ناسیونالیسم، استقلال احزاب کمونیست در حل کلیه مسائل داخلی و تعیین تمام استراتژی و تاکتیک خود، ضرورت تحکیم مداوم وحدت پیکار جوانه صفوف جنبش کمونیستی، طرق تحکیم ارتباط با طبقه کارگر و توده های وسیع مردم با اتحاد همه سازمانهای زنان و جوانان و غیره، توانائی اعلام شعارهای موثر در هر لحظه مشخص، شعارهائیکه برای توده ها قابل فهم باشد میتواند آنها را برای مبارزه بپا دارد. قرارهای کنگره جنبش کمونیستی را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی برای نبرد با فاشیسم و مبارزه در راه پیشبرد امر سوسیالیسم آماده ساخت.

شرایط بیگرنجی که مبارزه احزاب کمونیست علیه دشمن طبقاتی در آن انجام میگرفت و تناسب قوای که در آن سالها در عرصه جهانی وجود داشت و نیز نقائص و خیبط ها و نارسائی هائی که در جنبش جهانی کمونیستی موجود بود موجب شد که همه مواحد های این جنبش بتوانند در مبارزه بخاطر تحسقی اندیشه های کنگره هفتم موفقیت بدست آورند. ولی با وجود این، این جنبش با اطمینان به پیش میرفت. بسیاری از احزاب کمونیست که بر پایه قرارهای کنگره هفتم فعالیت میکردند توانائی خود را برای شناکردن در ابهان طوفانی مبارزه طبقاتی با نشان دادن نمونه های واقعی به ثبوت رساندند و در دوران قبل از جنگ و در سالهای جنگ، کمونیست ها ثابت کردند که مبارزان جانباز راه طبقه کارگر و توده های مردم و مدافعان فدائکار منافع ملی اصیل کشورهای خود هستند و احزاب انقلابی پیکار جو را تشکیل میدهند.

پیروزی جبهه خلق در انتخابات پارلمان سال ۱۹۳۶ در فرانسه نه فقط خطر مستقیم کودتای فاشیستی را در آن کشور از بین برد بلکه صوجیات انجام یکسلسله رقمهای دموکراتیک مرفی را بصود

زحمتکشان فراهم ساخت *

حماسه قهرمانانه جنگ انقلابی ملی مردم اسپانیا علیه شورشیان فرانکیست ومد اخله جویان ایتالیای و آلمانی امکانات عظیم جبهه خلق رابعنوا ن نیروی که ملت را برای دفع فاشیسم بسیج میکند بمنصه ظهور رساند . قدرت جبهه خلق مقدمات لازم را برای تبدیل اسپانیا به نخستین جمهوری توده ای دموکراتیک جهان ومقول خوزه دیاس ریبه جمهوری فارغ ازمالکان وفارغ ازمرتجعین به جمهوری متکی برتوده های مردم - فراهم میساخت *

جبهه واحد ملی ضد ژاپنی که درسال ۱۹۳۷ برپایه اندیشه های کنگره هفتم به همت حزب کمونیست چین پدید آمد مبنای مقاومت مردم چین درقبال تجاوزامپریالیسم ژاپن ودستپاران آن بود *

درسالهای دومین جنگ جهانی کمونیستها خود را ثابت قدم ترین مبارزان نشان دادند ودرتامین پیروزی بزرگترین سهم را داشتند *

مردم شوروی تحت رهبری حزب لنین همانظوره که تمام جامعه ترقیخواه بشری اذعان دارد وظیفه خود را درقبال طبقه کارگر جهان ودرقبال ملل سراسرجهان باسربلندی انجام دادند ودر تارومار کردن فاشیسم نقش قاطع ایفا کردند * ۳۰ میلیون کمونیست شوروی درجبهه های جنگ کبیرمیهنی جان خود را نثارکردند *

کمونیستهای فرانسه ، ایتالیا ، یوگوسلاوی ، لهستان ، چکوسلواکی ، بلژیک ، یونان آلبانی ، دانمارک ، نروژ وسیاری ازکشورهای دیگرروح جنبش مقاومت وسازمانده مبارزات پارتیزانی بودند * ۷۵ هزارکمونیست فرانسوی بیش از ۴۰ هزارتن ازباززان جمعیت گاریبالدی تحت رهبری کمونیستها * ۵۰ هزارکمونیست دموکرات یونانی جان خود را درراه مبارزه علیه فاشیسم نثارکردند * کمونیستهای بلغارستان درسالهای جنگ علیه فاشیسم جانبازانه مبارزکردند *

کمونیستهای چین ، کره ای ، ویتنامی ، اندونزی ، مالزی وفیلیپینی درمبارزه باامپریالیسم ژاپن سهم بزرگ دارند * فعالیت کمونیست های انگلستان ، ایالات متحدہ امریکا ، استرالیا ، کانادا وکشورهای امریکای لاتین درزمینه بسیج نیروهای ملل خود برای درهم کوبیدن فاشیسم شریخش بود * کمونیستهای آلمان ، رومانی ، مجارستان ، فنلاند وژاپن که باشبهامت وازخودگذشتگی درکشورهای بلوک فاشیستی فعالیت میکردند ودراین مبارزه قربانی های سنگینی دادند ثبات قد و شجاعت ازخود نشان دادند *

اندیشه وحدت کمونیستها ، سوسیالیستها ، کاتولیکها ، غیرحزبی ها وتمام مبارزات ضد فاشیسم درجنبش مقاومت بطورمشخصی متجلی گردید * این وحدت دریکسلسله ازکشورها پیروزی انقلابهای دموکراتیک توده ای وسوسیالیستی را شالوده ریخت *

شرط مهم پیروزی بر فاشیسم مبارزه آشتی ناپذیرکمونیستها علیه نژاد پرستی وشوونیسم بود . خصیصه میزه فاشیسم عبارت بود ازهرانگیختن یک خلق علیه خلق دیگر ، تبلیغ برتری " ملل برگزیده " وتحریک احساسات ناسیونالیستی بحد اعلی *

کنگره هفتم درمقابل نظریات نژاد پرستانه وضدبشری فاشیسم اصل درآمیختن مصالح اصیل ملی زحمتکشان بامصالح انترناسیونالیستی را قرارداد *

کنگره هفتم مخالفت قطعی خود را بانفی اصل ملیت که دریکسلسله ازاحزاب کمونیست رواج

داشت و نیز مخالفت خود را با کم بهاد ادن کمونیست ها بخصوصیات ملی اعلام کرد . انترناسیونالیسم
 بمفهوم لنینی آن حسن فروری ملی ، غرور بخاطر شعائر دموکراتیک ملت خود را نه فقط نفی نمیکند ، بلکه
 آنرا لزواجیات میداند . گفتوگی دیمیتروف درکنگره میگفت : " انترناسیونالیسم پرولتاری باید خود را
 در هرکشوریا شرایط آن کشور تطبیق دهد تا بتواند در زمین میهن ریشمهای عمیق بدواند . اشکال ملی
 مبارزه طبقاتی پرولتاریا و جنبش کارگری هر کشور با انترناسیونالیسم پرولتاری تضاد ندارد ، بلکه برعکس
 در وجود همین اشکال است که میتوان از مصالح بین المللی پرولتاریا بموقفیت دفاع کرد " .
 در حال حاضر شرایط فعالیت احزاب کمونیست تنوع بیشتری پیدا کرد و اثره وظایف ملی

آنان وسعت بیشتری پذیرفته است . ولی وظایف ملی هیچگاه ضرورت تامین وحدت انترناسیونالیستی
 کمونیستهارا از زمین نبرده است . ضرورت این امر در ایام ما که خطر گرایشهای ضد انترناسیونالیستی
 آشکارا شدت پذیرفته است بیش از پیش واضح است .
 مارکسیسم - لنینیسم همیشه بر آن بوده است که اگر ناسیونالیسم ملل ستمگره بعنوان
 وسیله اسارت امپریالیستی کشورهای کم رشد مورد استفاده قرار میگیرد رنگ شوونیستی بخود میگیرد
 و جنبه ارتجاعی دارد ، در عرض ناسیونالیسم ملل ستمکش بطور عمده دارای محتوی ضد امپریالیستی
 و ضد استعمارست و همین جهت تمایل این ملل را باستقلال ملی منعکس میسازد . ولی در اینجا نیز
 مقامات حاکمه برخی از کشورهای گاه ممکن است ناسیونالیسم را برای مقاصد مغرضانه خود یکابر برند
 و این امر بطوریکه تجربه نشان میدهد در راهزندی و اتحاد ملل کشورهای نواستقلال بایکدیگر
 و احکامهای سوسیالیستی مانع ایجاد میکند .

حتی زمانی هم که پیشاهنگ زحمتکشان بحکومت میرسد مظاهر ناسیونالیسم بطوریکه زندگی
 نشان میدهد خود بخود از میان نماند
 در دوران ما مبارزه خستگی ناپذیر جنبش کمونیستی علیه مظاهر ناسیونالیستی شرط مهم
 تحکیم جنبه واحد جهانی ضد امپریالیستی و تقویت اتحاد پیکار جوانه هر سه جنبش عظیم عصر
 حاضر است .

انترناسیونالیسم پرولتاری در ستاورد گرانیهای تاریخ انقلابی جامعه بشری است . این
 انترناسیونالیسم بنیاد است برای نزدیکی کارگران و کلیه زحمتکشان کشورهای و ملل مختلف و اتحاد آنها
 در مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و در راه سوسیالیسم . انترناسیونالیسم پرولتاری از نظر تاریخی
 همیشه جنبه مشخصی دارد و از جمله در فعالیتهای تبلیغاتی وسیع بین المللی برای دفاع از
 برجستهترین مبارزان راه انقلاب متجلی گردیده است : برای دفاع از گئورگی دیمیتروف قهرمان ملی
 بلخارستان و ارمنستان تلمان ، قهرمان ملی آلمان رئیس افتخاری انتخاباتی کنگره هفتم کمیترون . کمی
 پس از کنگره هفتم انترناسیونالیسم پرولتاری با قوت تمام در پشتیبانی سیاسی و نظامی و معنوی اتحاد
 شوروی از مبارزه قهرمانانه ضد فاشیستی مردم اسپانیا و تشکیل تیپ های انترناسیونالیستی متجلی
 گردید . این تیپ ها در میدانهای جنگ اسپانیا دوشید و ش میهن پرستان اسپانیاکی تبره میکردند
 انترناسیونالیسم پرولتاری تجلی روشن دیگری هم داشت و آن کمک عظیمی بود که کمونیستهای همه
 کشورهای در سالهای مبارزه پافاشیسم به اتحاد شوروی میدول داشتند . انترناسیونالیسم در وجود
 وحدت ملل طبقه کارگر کشورهای مختلف و تشکیل سازمانهای بین المللی طبقه کارگر در موافقتهای
 ادامه دار انترناسیونالیستی و اتحاد با واحد های دیگر زحمتکشان و غیره نمودار میگردد .

در روزهای تشکیل کنگره هفتم معیار اساسی انترناسیونالیسم پرولتری چگونگی برخورد نسبت
 با اتحاد شوروی بود. در قطعنامه های کنگره خاطر نشان میشد که باید "باتمام قوا ووسائل بتحکیم
 اتحاد شوروی کمک کرد و طبعاً دشمنان اتحاد شوروی مبارزه کرد". حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز
 بنوبه خود در گزارش خود مائوتسکی تعلیمه خود در کنگره اعلام کرد که این حزب و نیز تمام مسرد م
 شوروی بامر خطیر انترناسیونالیسم پرولتری وفادار خواهند بود و وظیفه خود را در قبال طبقه کارگر
 جهان تا آخر انجام خواهند داد.

در ایام ما انترناسیونالیست کمی است که در کردار برای تحکیم مواضع سوسیالیسم جهانی
 برای اتحاد کشورهای اروپا سوسیالیستی و طبعاً تلاش برای انشعاب این اردوگاه مبارزه میکند
 و در محل از جنبش آزاد پیشگامی و از مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری در راه تامین منافع و تامین
 دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکنند و به اتحاد کلیتروهای انقلابی مجدانه کمک مینمایند.
 انترناسیونالیست در کردار، با قطعیت علیه امپریالیسم و طبعاً ایدئولوژی شوونیستی و نژاد پرستی مبارزه
 میکند. اینست آنچه که در دوران ما عالیترین معیار انترناسیونالیسم نامیده میشود.

۵

وحدت جنبش جهانی کمونیستی همیشه شرط تامین اتحاد صفوف کلیتروهای انقلابی بوده
 است. با اینجهت طبیعی است که تحکیم وحدت صفوف کمونیستها وظیفه درجه اول مارکسیست-
 لنینیست هاست.

وحدت جنبش کمونیستی یک پروسه تاریخی است و بر حسب وظایف عهد جنبش کارگری خود
 هاست زحمتکش در هر یک از مراحل تکامل می یابد.

جلسات مشاوره کمونیستها در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ اصول مناسبات میان احزاب
 کمونیست و اتحاد انترناسیونالیستی آنها را در شرایط کنونی تدوین کردند. زندگی اهمیت این
 اصول را برای جنبش جهانی کمونیستی تایید کرده است.

اشکال همکاری احزاب برادران حال حاضر براتبعنوع تر شده و قابلیت انعطاف بیشتری
 پیدا کرده است ولی کمونیستها امروز نیز مثل گذشته میکوشند بانگیز بر هدفهای عمومی که تمام
 احزاب برادر را بیکدیگر پیوند میدهد در عین راه حلهای جستجو و پیدا کنند که اتحاد صفوف
 جنبش کمونیستی را بر پایه اصولی مارکسیسم-لنینیسم تحکیم بخشد و قدرت تمامیتروهای دموکراتیک
 و ضد امپریالیستی و اطمینان آنها را به پیروزی افزایش دهد.

وحدت جنبش جهانی کمونیستی اکنون اتفاق نظر در مسائل عهد و اساسی و آمادگی برای
 وحدت شمل راحتی در شرایط وجود اختلاف نظر در این یا آن مسائل تئوریک و سیاسی ایجاد میکند.
 حزب کمونیست اتحاد شوروی بر آنست که امپریالیسم تشنج اوضاع جهان را شدت میدهد
 در یکسلسله از مناطق جهان بحملیات تجاوزکارانه دست میزنند، علیه خلق و متنام بچنگ وحشیانه
 مشغولست، علیه کنگو و جمهوری دومیکن بمداخله مسلحانه دست زد، تحریکات خود را علیه
 کهای آزاد قطع نمیکند و تبلیغات شدید ضد کمونیستی را وسعت میدهد. در چنین شرایطی اتحاد
 صفوف ارتش جهانی کمونیسم اهمیت خاصی دارد. اقدامات مشترک علیه حملیات تجاوزکارانه
 امپریالیسم و وظیفه انترناسیونالیستی تاخیر ناپذیر هر حزب کمونیست است. شرکت کنندگان جلسه

مشهورتی ماه مارس در اعلامیه خود خاطر نشان نکردند که در اوضاع و احوال کنونی * تمام احزاب کمونیست بیس از هر زمان موظفند مسئولیت انترناسیونالیستی خود را درک کنند برای مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و استعمار نوکهنه ، علیه تسلط سرمایه انحصاری برای پشتیبانی مجدانه از جنبش آزادی بخش و دفاع از مملکتی که در معرض تجاوز امپریالیستی قرار میگیرند برای مبارزه در راه صلح جهانی مبتنی بر احترام و حاکمیت و تمامیت ارضی کلیه کشورها متحد شوند * *
جنبش کمونیستی در جریان مبارزه علیه انواع جریانهای اپورتونیستی ویژه علیه روزنیسم و دکماتیسم تکامل می یابد .

حزب کمونیست اتحاد شوروی که لنین آنرا با روح آشتی ناپذیری در قبال اپورتونیسم پرورش داده است علیه هرگونه عدول از مارکسیسم - لنینیسم ، علیه کلیه مظاهر نهن روزنیسم همسواره با پیگیری مبارزه میکند * برای حزب کمونیست اتحاد شوروی بعنوان حزبی که در رأس کشور قرار دارد مبارزه با اپورتونیسم تنها با اظهار نظر علیه آن منحصر نمیشود ، بلکه این مبارزه در سیاستی مجسم میگردد که محتوی آن عبارتست از اجرای پیگیر اصول لنینی ساختمان کمونیسم و تحقق اندیشه های لنینی رهبری علمی جامعه * این مبارزه بصورت مبارزه واقعی در کلیه جهات علیه امپریالیسم واید بولوزی ضد کمونیستی آن بصورت پشتیبانی موثر از تمام جنبشهای آزاد و بخش و نیز بصورت کارترستی برای برانداختن یازمانده های اید بولوزی پرزواشی و خرافات ناسیونالیستی متجلی میگردد *
حزب کمونیست اتحاد شوروی با اتفاق سایر احزاب مارکسیست - لنینیست همواره علیه

دکماتیسم و سکتاریسم مبارزه میکند * برای حزب کمونیست اتحاد شوروی بعنوان حزبی که رهبری امور کشور را بر عهده دارد مفهوم مبارزه با دکماتیسم قبل از هر چیز عبارتست از برخورد خلاق بحل کلیه مسائل ساختمان کمونیسم و توجه بموقعیه پدیدمهای نهن در تکامل جامعه و نیز آشتی ناپذیری در قبال آئین پرستی جامد و نیز آشتی ناپذیری در قبال تمایلات پیروی کورکورانه از الگوهای کهنه * حزب کمونیست اتحاد شوروی اکنون بر اساس بررسی چگونگی تکامل عینی جامعه سوسیالیستی و منبجش علمی نیازمند آنها و امکانات این جامعه آنچنان تدابیر سیاسی اتخاذ میکند و عملی مینماید که عرصه بسیار وسیعی برای پیشروی کشور بصورت کمونیسم بوجود میآورد *

در عرصه سیاست بین المللی حزب ما با ارزیابی واقع بینانه اوضاع و احوال جهانی و شرایط و امکانات مشخص هر واحد انقلابی از مصالح جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزاد و بخش ملی و جنبش کارگری با اثرش لنینی دفاع میکند *

روزنیسم و دکماتیسم بطوریکه تجربه نشان میدهد اغلب با هم درمی آمیزند و از اپورتونیسم یکدیگر فیه میگیرند * با اینجهت سیاست صحیح مارکسیستی - لنینیستی عبارتست از اتخاذ روش آشتی ناپذیر در قبال هر نوع اپورتونیسم و هرگونه تلاش برای تخریب پیوستگی صفوف کمونیستها *
احزاب کمونیستی که بر مواضع مارکسیستی - لنینیستی تکیه دارند کار خستگی ناپذیری انجام میدهند برای آنکه وحدت عمل جنبش کمونیستی را تامین کنند و صفوف آنها بر پایه اصولی مارکسیستی - لنینیستی متحد سازند و تلاشهای پراگه برای تشدید اختلافات در صفوف آن بعمل آید عقیم گذارند *

باید خاطر نشان کرد که بسیاری از اختلافاتی که اکنون در جنبش کمونیستی وجود دارد از برخورد های مختلف به پدیده های اساسی دوران ما و در درجه اول از این مسئله ناشی میشود که

کدام نیروی جنبش انقلابی باید نیروی عمده بشمار آید ؟ دورانها دوران رشد و خروشان جنبش انقلابی است . انواع مختلف انقلابها بهم در میآمیزند و سیل واحدی را بوجود میآورند . همه آنها پیرو سه انقلابی جهانی واحدی را تشکیل میدهند ولی آنها طبیعتاً از نظر خصلت و چگونگی ترکیب نیروهای محرکه و درجهکمال و اهمیت بین المللی و غیره با یکدیگر تفاوت دارند .

مارکسیست - لنینیست ها بر این عقیده بود موهستند که نیروی انقلابی عمده عصر حاضر سیستم جهانی سوسیالیستی است . این سیستم در پیرو سه انقلابی جهانی تاثیر قاطع میبخشد و در عین حال تکیهگاهی است برای جنبش آزاد پیشتر ملی و مجموعه مبارزه آزاد پیشش طبقه کارگر و توده های مردم سراسر جهان .

حزب کمونیست اتحاد شوروی که دشواریهای جدی موجود در جنبش جهانی کمونیستی را بروشنی می بیند برای رفع این دشواریها بر پایه اصول مارکسیستی - لنینیستی کلیه اقدامات را بعمل میآورد . در شرایط کنونی راهبیل با اتحاد قبیل از هر چیز تجارتست از تامین وحدت عمل کمونیست ها و هماهنگی ساختن سیاست بین المللی آنها برای مبارزه علیه امپریالیسم . ملاقاتها و مذاکرات دو جانبه و چند جانبه میان احزاب برادر اهمیت فراوان دارد . حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست بر آنند که صجامع جهانی که در دست آنها دقت کافی بکار رفته باشد میتواند برای رفع اختلافات و پیوستگی صفوف جنبش کمونیستی وسیله نیکویی باشند .

پلنوم ماه مارس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در قرار خود راجع به نتایج

جمله مشورتی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری " خاطر نشان ساخت که : " حزب کمونیست اتحاد شوروی در آینده نیز مشی لنینی مصرحه در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی و در اعلامیه های جلسات مشاوره مسکو با پیگیری دنبال خواهد کرد و از اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری با قطعیت دفاع خواهد نمود و اتفاق سایر احزاب کمونیست برای تامین اتحاد صفوف کلیه کشورهای سوسیالیستی و همه احزاب مارکسیست - لنینیست و توده های انقلابی عصر حاضر در مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار و در راه آزادی ملی ، صلح ، دموکراسی و سوسیالیسم مجاهدت خواهد ورزید . پلنومهای کمیته مرکزی که در ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۶۴ و مارس و سپتامبر ۱۹۶۵ تشکیل شد برای مجموعه فعالیت خیز چه در داخل کشور و چه در عرصه بین المللی اهمیت اصولی فراوان دارند . حزب موانعی را که در راه پیشبرد اسلوه های صحیح لنینی و تدوین و اجرای سیاست وی وجود داشت با شهامت و قطعیت بر طرف ساخته است . تجربه حاصله از تمام کارها و از سریر رشد جامعه شوروی مومید آنست که تدابیر متخذه کاملاً بموقع بوده است .

قرارهای پلنومهای کمیته مرکزی از اندیشه های عمده کنگره های بیستم و بیست و نهم منشأ میگیرند و سمت عمومی واحدی دارند که عبارتست از : تامین ساختمان موقفیت آمیز کمونیسم در اتحاد شوروی ، تحکیم وحدت جنبش کمونیستی و جامعه کشورهای سوسیالیستی ، تقویت مواضع ما در مبارزه علیه امپریالیسم و خطر جنگ و در راه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم .

حزب تمام همسایگی خود را در جهات عمده ساختمان بشیاد مادی و فنی کمونیسم و برای تامین اعتدالی کشاورزی و بهبود کار صنایع متمرکز میسازد .

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن تجدید نظر نقادانه در آن اسلوه های رهبری و اداره امر اقتصاد که صحت خود را در عمل نشان نداده بودند و توجیهی ندانند بنحو پیگیر

میکوشد از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی و از انگیزه های مادی رشد تولید سوسیالیستی بطور کاملتر و بهتر استفاده کند و سطح زندگی زحمتکشان را بالا ببرد. حزب بروفق نیازمند یه های مرحله کتونی تکامل جامعه شوروی در تکمیل اسلحه های رهبری حزبی حیات ایدئولوژیک برای ارتقا همجانبه سطح آگاهی کمونیستی کلیه ملل اتحاد شوروی میکوشد.

اتحاد شوروی در سیاست خارجی خود کلیه مساعی لازم را برای تحکیم دوستی با کشورهای سوسیالیستی و توسعه هر چه بیشتر مناسبات با کشورهای نواستقلال بکار میرود و پیگیری در راه تحقق اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز دفع قطعی و موقع تجاوز نیروهای امپریالیستی، و در اساس آن ها ایالات متحده آمریکا را در خود مضمرد آورد.

حزب ما مجد آنه در راه اتحاد صفوف جامعه کشورهای سوسیالیستی میکوشد. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی کلیه اقدامات ممکنه را برای عادی کردن مناسبات با حزب کمونیست چین بعمل آورد. استولی بطوریکه امید انیم این اقدامات تاکنون به نتایج مثبت نیا انجامید.

کشور ما با استقبال بیست و سومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در کوهامه مهمی در حیات حزب و تمام مردم ملت میروند. تدارک کنگره با شعار گسترش پیش از پیش دامنه ساختمان کمونیسم انجام میگردد. حزب ما مردم ما ساختمان کمونیسم را سهم انترناسیونالیستی عهد خود در مبارزه با امپریالیسم و در امر پیشرفت اجتماعی جامعه بشری می شمارد.



مسئله سالی که از کنگره هفتم گذشته سرشار از رویدادهای دارای اهمیت عظیم جهانی - تاریخی بوده است. بنیان مادی نیروهای انقلابی جهانی یعنی سیستم سوسیالیستی به مراتب توسعه بیشتری یافته و تحکیم پذیرفته است. ارتش جهانی کمونیست ها بیسازده برابر شده و اکنون تقریباً به ۵۰ میلیون نفر میرسد. همه اینها ایمان به پیروزی راه با عظمت مارکس و انگلس و لنین را تحکیم میبخشد و اعتقاد احزاب کمونیست و هواداران آنها را بصحت تعالیم مارکسیستی-لنینیستی را صحت تر میسازد.

احزاب کمونیست نیروی روزافزون خود را در خدمت آرمانهای بزرگی که در نقطه مقابل نقشه های مخرب تجاوزکارانه و طبیعت متجاوز امپریالیسم قرار دارد - میگذارند. هدفهای کمونیست ها صلح و امنیت ملل، استقلال ملی، دموکراسی، سوسیالیسم و کمونیسم است.

نیروهای کمونیسم به میزان عظیمی افزایش یافته استولی در عین حال مسئولیت کمونیست ها در مقابل مقدرات سوسیالیسم و مقصد طبقه کارگر و رهائی جامعه بشری از خطر جنگ هسته ای نیز بالا رفته است.

حزب کمونیست اتحاد شوروی باتفاق سایر احزاب مارکسیست - لنینیست پرچم اتحاد صفوف ارتش بین المللی کمونیست ها را افراشته نگاه داشته است. انشعاب نه - اتحاد، اینست شعار حزب ما بعنوان یکی از واحدها و جنبش جهانی کمونیستی!

ما نیروهای اجتماعی بزرگ در پیش داریم. در تمام مناطق جهان اکنون پیکار تاریخی علیه امپریالیسم و در راه پیشرفت اجتماعی جامعه بشری گسترش مییابد. در جریان این پیکار احزاب

مارکسیست - لنینیست اوضاع و احوال اجتماعی و درجه آمادگی عوامل عینی و ذهنی برای بکار بردن اشکال مختلف مبارزه انقلابی را هوشمندانه در نظر میگیرند و میدانند که نباید از سیر حوادث بازماند و نباید از وارد آوردن ضربت بردشمن طبقاتی در لحظه ای که شرایط فراهم شود، آنها برای یکسار آماده اند خود داری کرد. در عین حال کمونیست ها میدانند که نمیتوان از روی مراحل ضروری رشد جستن کرد، از این مراحل جلو زد و هنگامیکه آنها آماد نیستند آنها را به تعرض قاطع دعوت نمود. احزاب کمونیست اندر لنین بزرگ را بخاطر دارند. لنین گفته است برای پیروزی امر طبق کارگر ما نیازی به هیجان های عصبی نداریم. ما بگامهای موزون گردان های آهنین پرولتاریا نیازمندیم.

مارکس در زمان خود به کمونارهای پاریس که به عرش اعلی هجوم آور شدند درود گفته است. این هجوم قهرمانانه را پرولتاریای روس تحت رهبری حزب بزرگ لنین پیروزمانده ادامه داد. لنین ضمن سخنرانی خود در کنگره ششم کمیترن با ایمان راسخ بقدرت انقلابی جنبش کارگری میگفت اگر کمونیست ها نحوه تکمیل اسلوب و محتوی کار خود را بیاموزند درونمای انقلاب جهانی نه فقط خوب، بلکه عالی خواهد شد.

ما ضمن ارزیابی راه طولانی جنبش انقلابی می بینیم که تحول انقلابی جهان با پیگیری انجام میگردد و کلیه موانع را در راه خود از میان بر میدارد. واحدهای بیکارجوی طبقه کارگر کشورهای دموکراسی بوده ای اروپا و آسیا امر سوسیالیسم را به پیش برده اند. مردم قهرمان کوبا سوسیالیسم را در قاره امریکای لاتین مستقر ساخته اند. و ما با اطمینان خلی نا پذیر اعلام میکنیم که پیروزی نهائی با کمونیسم خواهد بود.

امپریالیسم امریکا علیه ملل امریکای لاتین اعلان جنگ میدهد

آ. فراری و خ. م. فورتونی

امپریالیسم امریکاییک دوره جدید عملیات تجاوزکارانه علیه امریکای لاتین دست زد است . این عملیات در قیاس با یک سری عملیات تجاوزکارانه آشکار امریکای طی یک قرن و نیم اخیر در شرایط تاریخی دیگری انجام میگردد که با شرایط سابق تمایز اصولی دارد . امروز دیگر نه دام گسترده های "دموکراتیک" و نه زبان بازی در زمینه هواداری از قانون اساسی کفکی به پیشرفت کار امپریالیسم نمیکند . امروز امپریالیسم با تمام چهره کریه خود بعنوان ژاندارم بین المللی و دشمن عده ملل مبارز راه صلح و استقلال ملی و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی بهمانسان که هست خود را به جهانیان نشان میدهد .

قطعنامه گستاخانه ایراکه مجلس نمایندگان کنگره امریکا روز ۲۰ سپتامبر سال جاری تصویب کرد بخصوص یک چنین مفهومی و مضمونی دارد . در این قطعنامه اعلام میشود که "۰۰۰ یک پاچند کشور معظم متعهد امضا کنند" قرارداد میان کشورهای امریکائی در باره کمک متقابل، بمنظور دفاع فردی یا جمعی و مطابق با اعلامیهها و اصول مذکور در فوق میتوانند با اقدامات لازم برای جلوگیری یا مقابله با مداخله مسلحانه، تسلط، کنترل و همچنین جلوگیری و مقابله با هر شکلی از استعمار نیروهای مخرب معروف به کمونیسم بین المللی و اعمال آنان در نیمکره غربی - دست بزنند و حتی نیروهای مسلح بکار ببرند ."

امروز که امپریالیسم امریکا مجاهدات میهن پرستان دمیونیکن را برای بازگرداندن کشور خویش بر رژیم متکی بقانون اساسی "تهدید" کمونیستی تلقی میکند و باران خونان بوش رئیس جمهور سابق را "عالم" کمونیست می شمارد این سؤال پیش می آید که : کدام خلق مبارز در راه آزادی و استقلال از این پس در مقابل تهاجم مسلحانه آشکار امریکا یا فلان رژیم دیکتاتوری نظامی همدست با آن - مصون خواهد بود ؟

امپریالیسم امریکای شمالی بکمک این اعمال تبهکارانه که ناقض آشکار اساسنامه سازمان ملل متحد است و قطعنامه مشهور ضد استعماری مصوبه این سازمان را زیر پا میگذارد - نه فقط سعی دارد خود و "گرویل" های متحد خود را مافوق سازمان ملل متحد، این سازمان جهانی قرار دهد، نه فقط سازمان کشورهای امریکائی، این آفریده کریه خسوس را با حقارت بدور میاندازد، نه فقط موازن حقوق بین المللی بورژوازی را زیر پا میاندازد، بلکه در عین حال بهر کشور نیمکره غربی که بخود اجازه اتخاذ راه رشد مستقل بدهد اعلان جنگ میدهد .

ولی گرچه این قطعنامه ظاهراً فقط بمنیکره غرض مربوط است، عملاً برای صلح سراسر جهان خطر جدی در بردارد. زیرا هدف آن ایجاد کانون‌های جدید تصادمات مسلحانه است و بدون شك قسمتی از استراتژی نظامی دنیائی امپریالیسم امریکارا تشکیل میدهد.



علیات تجاوزکارانه اخیر محافل نظامی امریکای شمالی و " مصوبات قانونی " که با این عملیات همراه است نشان میدهد که امپریالیسم امریکا میکوشد نظامات معمول ارتجاع فتودالی و استبدادی آغاز قرن گذشته را (همان ارتجاعی که علیه انقلاب بورژوازی که در سراسر جهان گسترش یافته بود - بشدستبارز صیگرد) احیا کند. در سال ۱۸۲۰ اتحاد مقدس در کنگره خود در " ترویای " حق" مدخله در امور کشورهای دیگر اعلام کرد و این مدخله را برای مواردی مجاز دانست که " شیوه منحوه حکومت داخلی از طریق قیام تغییر کند و این تغییر برای سایر اعضا" اتحاد ایجاد خطر نماید. " اتحاد مقدس اقدام به پایمال کردن حق حاکمیت ملل یعنی همان حقی را که رجال ترقیخواه بورژوا نظیر جفرسون اعلام کرده و از آن مدافعه نموده بودند - بصورت " قانون " درآورد. پیجاست یا داور شویم که ارتجاع استبدادی غیرممدخلات مسلحانه در امر مللی که از قید فتودالیسم آزاد میشوند - نتوانست در این زمینه به هیچگونه پیروزی نائل شود. تصادمات بین المللی که این ارتجاع موجب آن بود بالاخره نتوانست از انحلال فتودالیسم و اضمحلال حکومت مستبد در اروپای قدیم جلوگیری کند.

تلاشهای ارتجاع امپریالیستی معاصر برای ایجاد تصادمات بین المللی در دوران ما بطریق اولی محکوم بشکست است. در گذشته که نیروهای مترقی در مقیاس جهانی برای مبارزه متحد نبودند فتودالیها و مستبدان تاریک اندیش که اتحاد مقدس تشکیل داده بودند هنگام سرکوب جنبشهای انقلابی مناطق مختلف شانس بیشتری برای موفقیت داشتند. اکنون مبارز نیروهای مترقی در سراسر جهان علیه اخلات مسلحانه امپریالیست ها در کشورهاییکه موج جنبشهای آزاد بیخشا اوج میگردد شدت دارد. نیروهای انقلابی در عرصه جهانی دارای پیشاهنگی هستند که جنبش جهانی کمونیستی است. هراندازه که وحدت این جنبش مستحکم تر باشد تاثیر اقدامات مشترک نیروهای انقلابی بیشتر خواهد بود. در کشورهای که برای استقلال خود مبارزه میکنند انقلابیون کلیه امکانات لازم را برای نیل به پیروزی در اختیار دارند.

در همان موقع که امپریالیستهای امریکا با اصطلاح " دکترین جانسون " را درباره " حق " خود برای تحمیل اراده به ملل دیگر علم کرده اند اتحاد شوروی طرح اعلامیه منع مدخله در امر داخلی کشورها و حفظ و حراست استقلال و حاکمیت آنها را برای بررسی بمجمع عمومی سازمان ملل متحد تقدیم کرد. در این اعلامیه پیشنهاد میشود که جدا طلب شود که اقداماتی که برای مدخله مسلحانه یا هر نوع مدخله دیگر در امر داخلی کشورها بعمل میآید و نیز هر نوع اقدامی علیه مبارزه عادلانه ملل در راه استقلال و آزادی ملی بیدرتنگ قطع شود و چنین اعمالی در آینده منع گردد. اندیشه های آزاد بیخشا انقلاب اکتبر و مفهوم منشور لنینی درباره صلح در این سخنان منعکس است. پشت این حرف نیروهای واقعی آفریده انقلاب اکتبر ایستاده اند. این نیروها عبارتند از سیستم جهانی مقتدر سوسیالیسم و طبقه کارگر که پیشتاز مبارزه زحمتکشان علیه امپریالیسم است و انقلابهای آزاد بیخشا ملی که پرچم خود را در کلیه قاره های جهان برافراشته اند.

معروف است که نیکلای اول تزار روسیه که لقب ژاندارم اروپا بود ادعا شده بود پس از اطلاع از انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه با فرمان خود فرمان داد: "حضرات صاحب منصبان سوار شوید! در فرانسه جمهوری اعلام شده است" ولی بطوریکه میدانیم سواران نیکلای اول نتوانستند انقلاب را در فرانسه لگد مال کنند.

اکنون سلاطین سرمایه انحصاری جای زمامداران فئودال مستبد سابق را گرفته اند. حالا امپریالیست های آمریکا که ژاندارم جهانی هستند چنین فرمانهایی به رینگسهای آدکس خود میدهند.

البته امپریالیسم امریکای شمالی اکنون به مراتب بیش از نیکلای اول امکان نظامی و اقتصادی دارد. ولی در عرض نیروهای مدافع صلح و استقلال ملی و دموکراسی و سوسیالیسم نیز امروز مراتب نیرومندتر از صد سال پیش هستند. اگر اتحاد مقدس دردوران خود نتوانست مانع آن شود که ملل امریکای لاتین خود را از قید تسلط اسپانیا و پرتغال آزاد کنند امپریالیسم آمریکا نیز امروز نخواهد توانست از آزادی ثانوی و نهایی این ملل در زمینه های ملی و اجتماعی جلوگیری کند زیرا امروز جامعه بشری بدوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم گام نهاده، بدورانی گام نهاده که با انقلاب سوسیالیستی اکتبر که چهل و هشتصدین سالگرد آنرا تمام مرد جرقه خواه جهان با شعار مبارزه قاطع علیه تجاوز امپریالیستی و مدخلات مسلحانه امپریالیستی - برگزار کردند - آغاز شده است.



حال به بینیم چه عواملی امپریالیسم امریکارا با ظهاراتی تا این اندازه افراطی وادار میکند. در قطعنامه مزبور گفته میشود که هدف آن جلوگیری از خطر "مدخله مسلحانه"، "تسلط"، "کنترل" ویا "استعمار" هر کشور نیمکره غربی بدست "کمونیسیم بین المللی" است. ولی تمام جهانیان میدانند که بانی مدخله مسلحانه علیه جمهوری دموکریک ایالات متحدہ آمریکا بوده است و نه هیچیک از کشورهای سوسیالیستی، همان ایالات متحدہ آمریکا است که یکمک ناوگان جنگی خود و نیروهای مسلح و ارگانهای جاسوسی خویش کهارا در محاصره گرفته و همواره علیه آن بعملیات تجاوز کارانه دست میزند، همان امپریالیسم و خصوصاً امپریالیسم امریکای شمالی است که در امریکای لاتین بعد از مدخله مسلحانه، برقراری تسلط و کنترل و استعمار مشغول است - نه هیچیک از کشورهای سوسیالیستی، تمام جهانیان میدانند که هیچیک از کشورهای سوسیالیستی مستعمرندارد و قصد بدست آوردن مستعمره را هم ندارد و کجای سوسیالیستی یگانگشور واقعاً آزاد و مستقل امریکای لاتین است.

ظلم واقعی تشدید تجاوز امپریالیستها آنست که امپریالیستها بجنیه واقعی خطری که تسلط آنانرا بر ملل امریکای لاتین تهدید میکند بی برده اند. و اما طبیعی است که این خطرا "کمونیسیم بین المللی" بوجود نیارده، بلکه مبارزه روز افزون آزاد بیخش خود این ملل موجب آنست. دورانی که امپریالیسم قادر مطلق بود و میتوانست بمیل خود با مقدرات جامعه بشری بازی کند برای همیشه سپری شده است. اکنون سیستم مقتدر جهانی سوسیالیستی که راه اعتلا میبوید و جنبش روز افزون آزاد بیخش ملی که سیستم استعماری امپریالیسم در زیر ضربات آن از هم میپاشد و جنبش نیرومند انقلابی و دموکراتیک طبقه کارگر و ملل سراسر جهان در برابر امپریالیسم ایستاده اند.

امپریالیسم هنوز از زمین نرفته است و هنوز میتواند و بتواند، کنگو، جمهوری دموکریک و سایر مناطق

جهان را مورد تجاوز قرار دهد . امپریالیسم هنوز میتواند جهان را بچنگ سوم جهانی تهدید کند ولی امپریالیسم دیگر نمیتواند آنطور که اراده اش اقتضای دارد عمل کند . درجهای نشیرو هاشی هستند که میتوانند دامنه عمل امرا محدود کنند . در شرایط کنونی امریکا و سراسر جهان آن مسلل امریکای لاتین که متحد شوند مبارزه قاطع در راه آزادی ملی و اجتماعی خود بر خیزند ، میتوانند شاهد پیروزی را در آغوش گیرند . چنین است واقعیت عینی . امپریالیسم امریکا نتوانست از پیروزی انقلاب کوبا جلوگیری کند ، امپریالیسم دیگر نمیتواند با وسایل سنتی خود مبارزه مسلحانه قهرمانانه مسلل ونزوئلا ، کلمبیا ، گواتمالا و پرو را سرکوب کند . در کلیه کشورهای قاره امریکای لاتین مبارزه ضد امپریالیستی توده های مردم اوج میگیرد . امپریالیسم امریکا قادر نیست اتفاق آرا لازم را در چارچوب سازمان کشورهای امریکایی برای خود تامین کند . عملیات راهزنانه آن در خود امریکا نیز ایجاد برآشفتگی میکند و الاخره در جمهوری دومینیکن نیز ظیغم تفوق نظامی کامل خود نتوانست مقاصد خود را بطور کامل عملی سازد .

اگر ما این مطلب را بررسی کنیم (البته در کلی ترین خطوط) که امپریالیستهای امریکا از ماجراجویی خود در جمهوری دومینیکن چه نتایجی بدست آورده اند قبل از هر چیز باید اعتراف کنیم که آنها برخی موفقیت ها بدست آورده اند . بدین معنی که نتوانستند پروسه انقلابی را که میبایست درآیند منهدم کند به برقراری دموکراسی و استقلال کشور منجر گردد متوقف سازند . گرچه باید گفت که این توقف البته برای همیشه نیست و جنبه موقت دارد . در حال حاضر نیروهای اشغال در خاک جمهوری دومینیکن باقی هستند و هیچکس نمیداند این نیروها چه وقت و چگونه از آنجا خارج خواهند شد . این نکته را نباید از نظر دور داشت . بعید نیست که این وضع به احیا یک تصور نادرست که پیروزی انقلاب کوبا آنرا باطل ساخته کمک کند . این تصور نادرست حاکی از آنست که گویا مسلل امریکای لاتین نمیتوانند در مبارزه آزادیبخش خود بموفقیت برسند . زیرا از همان آغاز علاوه بر ارتجاع محلی با تهاجم نظامی امریکا نیز روبرو میشوند . برخی از لیدرها و گروهها در جنبش های توده ای تحت نفوذ نظریات بورژوازی و خرده بورژوازی هستند از این تصور (که البته نمیتواند در عزم راسخ انقلابیون خلل وارد سازد) بعنوان بهانه ای برای ایجاد عدم اعتماد و توهمی در میان شرکت کنندگان مبارزه آزادیبخش استفاده میکنند .

ولی در عین حال باید گفت که امپریالیسم امریکا با شکست هایی هم مواجه شده است که بهیچوجه از موفقیت هایش کمتر نیست . قبل از همه ما می بینیم که خلق کوچک ولی قهرمان دومینیکن در عمل نشان داد که در شرایط کنونی میتوان علیه تجاوز مسلحانه مستقیم امریکا ایستادگی کرد و مانع آن شد که امپریالیسم امریکا بمهدهای اساسی خود تامل آید . وقتی خلق دومینیکن بتواند این کار را انجام دهد چه دلیل دارد که سایر ملل امریکای لاتین نتوانند همین کار را انجام دهند ؟

دوم آنکه تهاجم مستقیم امپریالیسم بیکاری را که در بدترین حالات ممکن بود بچنگ داخلی بدل گردد بچنگ در راه استقلال ملی ، بچنگ تهاجم علیه استیلاگران اجنبی بدل ساخت و بدینسان افراد وجدائی گروه هواداران تروخیلیو را تسهیل کرد و جنبش طرفداران قانون اساسی پایه اجتماعی وسیعتری پیدا کرد . ادنی تردیدی نیست که تهاجم امریکا بهر کشور دیگر امریکای لاتین نیز به همین نتایج منجر خواهد شد .

سرانجام امپریالیسم امریکا نتوانست مانع آن شود که در جمهوری دمیونیکن راضیل به تعمیم دموکراسی و تامین استقلال طرح ریزی شود . مبارزه مجدانه توده های مردم متکی به همبستگی بین المللی میتواند این راه را غیرمغ کلبه موانع و دشواریها وسیعتر کند و جلوی آنها بطور قطعسی باز نماید .

ضمنا امپریالیسم امریکای شمالی این نتیجه دوگانه را بقیامت ورشکستگی سازمان کشورهای امریکائی و تزلزل کامل پایههای باصطلاح " سیستم مشترک کشورهای امریکائی " بدست آورد هاست . سازمان کشورهای امریکائی که غرض از تشکیل آن گویا جلوگیری از تجاوز بود ه است ، به افزاری برای جنبه قانونی بخشیدن به تجاوز تبدیل شد و این کیفیت زبان جبران ناپذیر بان وارد ساخت " بیپوده " نیست که بسیاری از رجال دولتی (و از انجمله رجال غیرانقلابی) اکنون ضرورت تعویض سازمان کشورهای امریکائی را با سازمان کشورهای امریکای لاتین بدون شرکت ایالات متحد ه امریکا تاکید میکنند و نیز این نکته را هم نمیتوان از نظر دور داشت که بعضی از اعضا " سازمان کشورهای امریکائی با مد اخله جنگی امریکا در جمهوری دمیونیکن مخالفت کردند و این مد اخله را آشکارا محکوم نمودند و کشورهای دیگر هم فقط در کمال بیمیلی با آن سازگار شدند . دولتهائی هم بودند که تمایل پشتیبانی از مد اخله مسلحانه را داشتند ولی ملل کشورهایشان نگذاشتند . فقط دولتهای بسیار اندکی حاضر شدند نیروهای خود را اعزام دارند تا به عملیات ایالات متحد ه ظاهر " تایید " مشترک کشورهای امریکائی بدهند .

شکست تجاوز به جمهوری دمیونیکن به حیثیت و نفوذ امریکا نه فقط در قاره امریکا ، بلکه در سراسر جهان و از انجمله در میان متحدین امریکا در اردوگاه امپریالیسمتی لطمه زد . ولی مهمترین نکته اینست که پس از پیروزی انقلاب کوبا عملیات گستاخانه تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا نه فقط ملل امریکای لاتین و تمام جهان را نیتروساند و جلوی ابراز شجاعت آنها را نمیگیرد ، بلکه برعکس روحیه پیکارجویی را در آنها قوت میدهد و دریاره ای از موارد آنها را به استفاده از اشکال جدید مبارزه پسر- میانگیزد . مللی که دامنه مبارزه خود را در راه آزادی ملی و اجتماعی پیش از پیش گسترش میدهند در حوادث جمهوری دمیونیکن پاسخ کاملا روشن برای سئوالی که در برابر آنها مطرح است ، مشاهده کردند و آن اینکه آیا باید متحد شد و مبارز نکرد و یا در زیر چکمه ایالات متحد ه نایب شد . در مورد چگونگی انتخاب یکی از این دو راه از طرف این ملل کوچکترین تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد . از همان نخستین روزهای تجاوز در شیلی ، اوروگوئه ، آرژانتین ، برزیل ، مکزیک ، پاناما کستاریکا ، کلمبیا و ونزوئلا و عملا در تمام کشورهای امریکای لاتین دموستراسیونهای بزرگی بعملات اعراض آغاز گردید . در برخی از کشورها (مثلا در آرژانتین ، شیلی ، اوروگوئه) این دموستراسیون ها را طبقه کارگر بوسیله اتحادیههای خود رهبری میکرد . دانشجویان و سایر قشرهای اهالی در این تظاهرات شرکت فعال داشتند و این تظاهرات عملا تمام احزاب و گروهبند یهاری خود جلب کرد و دامنه عظیم و جنبه پیکار جو بخود گرفت . تضادهای اعتمادیهای موجود میان احزاب و سازمانهای توده های مختلف موقتا بدست فراموشی سپرده شد و همه بالاتفاق مد اخله مسلحانه امپریالیستی را محکوم کردند . شرکت کنندگان بسیاری از این تظاهرات از دولتهای خود نه فقط اتخاذ سیاست مستقل و شایسته ای را در قبال حوادث جمهوری دمیونیکن طلب کردند بلکه خواستار اجرای اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی در کشورهای خویش شدند . این جنبش وسیع توده ای برخی از دولتهای خیانت

پیشه یاد و دل (مثلا دولت‌آزانتین) را بر سرحد بحران کشاند و آنها را مجبور کرد از تصمیم خود برای اعزام نیرو به دو مینیکن احتراز جویند . موج اعتراض برای مدتی حتی ارگانهای تضییقی را نیز فرا گرفت و حتی لیدرهای سندیکائی و سیاسی مزدور پیشه و انشعابگرا نیز بمسوی خود جلب نمود . در نتیجه این امر توده‌ها باین نکته پی بردند که وقتی نیروی آنها بهنگام اتحاد در جنبش اعتراضی علیه تجاوز امریکا بجمهوری دو مینیکن اینقدر افزایش می یابد ، طبعاً وقتی که بتوانند در مبارزه برای تحقق خواستههای آنی و آتی در زمینه آزادی ملی و اجتماعی خوشبختتر گردند این نیرو میتواند افزایش بیشتری یابد . باینجهت مبارزه اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و تمام خلق باین نیروی تازه ای متجلی گردید .



بدین طریق واقعیت گواه بر آن است که هرگاه امپریالیسم امریکا در راه اجرای سیاست استعمار و تجاوزکارانه مطلق امریکای لاتین با مقاومت روزافزون این ملل روبرو میگردد ، تجاوز مسلحانه آشکار علیه خلق دو مینیکن مبارزه میان امپریالیسم امریکا و تمام ملل امریکای لاتین را بمدارج جدیدی ارتقا میدهد . داد که از نظر کیفی در سطح بالاتری قرار دارد . نه فقط انقلابیون ، کارگران ، دهقانان و دانشمندان این یا آن کشور ، بلکه مجموعه هر یک از ملل امریکای لاتین در قبال خطر تهاجم آشکار تصمیم راسخ خود را با اتحاد و استفاده از کلیه اشکال ضروری مبارزه برای جلوگیری از این تهاجم ابراز میدارند و آماده اند برای دفاع از میهن خود در صورتی که چنین تهاجمی صورت گیرد اسلحه بدست گیرند و وظیفه خود را با سربلندی بانجام رسانند .

در این مبارزه هر یک از ملل امریکای لاتین در صورت وقوع تهاجم باید قبل از هر چیز به نیروی وحدت خود ، بصیروی تشکل و اراده خود برای مبارزه قاطع متکی باشد . ولی تردید نیست که این ملل در عین حال میتوانند به همبستگی برادرانه و مجدانه سایر ملل امریکای لاتین و طبقه کارگر و زحمتکشان سراسر جهان و در درجه اول اردوگاه سومالیستی ، مدافع صدیق و پیگیر استقلال ملی نیز مستظمن باشند .

در باره تمام این مسائل سرایان و افسران نیروهای مسلح کشورهای امریکای لاتین باید جدا فکر کنند . البته منظور ما کسانی نیستند که بقایای شرف ملی را بکلی از دست داده و به محال وزارت جنگ و مجریان گوشه فرمان آنها تبدیل شده اند . منظور ما کسانی هستند که بدون اینکه کمونیست یا انقلابی باشند با نیت پاک زندگی خود را وقف دفاع از میهن میکنند و وارد خدمت نظام میشوند و باینجهت باید در باره مقدرات خود جدا بیاندیشند . آیا آنها بتجاوز نسی که بهمین آنها هجوم آوردند برد هوار خدمت خواهند کرد و یا اینکه بمرام خود برای دفاع از مرزهای کشورشان کمک خواهند نمود ؟ برای آنها نیز صرف نظر از اینکه پیرو هر عقیده سیاسی و معتقدات مذهبی باشند اکنون لحظه ای رسیده است که باید یکی از این دو راه را انتخاب کنند . تجربه دو مینیکن نشان میدهد که آن نظامیانی که وظیفه میهن پرستانه خود را انجام میدهند میتوانند به پشتیبانی جدی و حق شناسی ملت خود ، به همبستگی جدی و تحسین تمام ملل جهان امید وار باشند . بگذارد هر یک از کشورهای امریکای لاتین ایجرت های خائن با مقابله کامان یوها روبرو شوند .

طبیعی است که تودها نباید منتظر بنشینند تا تفنگداران دریائی یارسته های دیگر نیروهای مسلح امریکا بمرزهای يك کشور دیگر مدافع استقلال خویش تجاوزکنند ، بلکه باید از همین حالادریقیال تشدید روح تجاوزکاری امریکا وحدت ملل راتحکیم بخشند وحدود مبارزه را وسعت دهند . ضرورت این امر از آنجهت است که امپریالیسم امریکاهم اکنون باشکال تازه و آشکارتر تجاوزیه امریکای لاتین وتمام جهان دست میزند . قطعنامه مصوبه مجلس نمایندگان کنگره امریکا گام دیگریست درراه اجرای " دکترین جانسون - مان " که دران پشتیبانی ازدولتهای دیکتاتوریکودتاها ونیز تجاوزآشکار اعلام شده است . این دکترین را ازمدتی پیش امریکا بموقع اجراگذارده است .

فی الواقع نه فقط کوبا یا جمهوری دمیتریکن بلکه تمام امریکای لاتین وتمام کشورهای نو- استقلال یاهم اکنون آماج عملیات توسعه طلبانه امریکا هستند ویا اینکه امریکا برای دست زدن پایین عملیات درآن کشورهابتداریک مشغول است . وقتی مطبوعات شیلی نقشه شوم " کاهه لوت " یعنی نقشه داریک تجاوز امریکادرسراسرقاره ودرخارج ازحدودقاره را افشا کرد - نمایندگان دولت امریکا گفتند که دولت امریکا ازاجرای این نقشه صرف نظر کرده است ولی نقشه " کاهه لوت " بطور دائم وفعالیت کافی عملی میشود .

وزارت جنگ ودولت امریکا بااستفاده ازسورای دفاع مشترک قاره امریکا وسورای دفاع امریکای مرکزی ونیز بااستفاده ازپیمانهای " تدافعی " منطقه ای نظیر قرارداد دفاع ازمنطقه جنوبی اقیانوس اطلس وماترهای مشترک دریائی وزمینی ، بااستفاده ازموافقتنامه های مربوط بمتحدالشکل ساختن تسلیحات وهماهنگ ساختن عملیات پلیس سیاسی تحت رهبری سازمان مرکزی پلیس امریکا وایجاد پایگاههای پرتاب موشک وپایگاههای مراقبت ازاسپوتنیک ها ونیز استفاده ازفعالیت " سپاه صلح " ونیز - میکوشند کلیه نیروهای مسلح کشورهای قاره راتحت کنترل مستقیم خود قراردهند .

تحت رهبری آنها درسراسر امریکای لاتین ازکزیک وگواتمالا گرفته تا آرژانتین ترضیقات جدید ضد دموکراتیک وتبلیغات ماکارتیستی آغازشد . هدف این عملیات پشتیبانی ازان دولتهائی بود که تمام وکمال بامریکا وابسته اند ونقش عامل فعال امریکارا بازی میکنند (نظیر دولتهای ونزوئلا ، گواتمالا ، سالوادور ، نیکاراگوا ، پاراگوئه) . هدف این عملیات همچنین عبارت بود از فراهم ساختن شرایط مساعد برای کودتا درکشورهائی که دولتهای آنها یا بعهدت از دست رفتن کامل اعتبار وحیثیت ویا درنتیجه تزلزل خود نمیتوانند درمورد توانائی خود برای جلوگیری ازمبارزه توده هاتضمین کافی بدهند (مثلا درکلمبیا ، آرژانتین واخیراً درپرو) .

درکشورهائی که جنگ پارتیزانی مسلح انجام میگردد ، ترضیقات بسیار شدید ووحشیانه است . درکلمبیا ، ونزوئلا وپرو به بهانه مبارزه با پارتیزانها علیه مناطق بزرگ دهقانی بعملیات جنگی متوسل میشوند ، دهقانان بی سلاح را تیرباران میکنند وحتی بمهای ناپالم بکار میبرند ودهات رامیسوزانند واهالی را غارت میکنند . زندان وشکنجه به پدیده عادی مبدل شده است . امپریالیسم امریکاو همدستان آن درکشورهای امریکای لاتین میتوانند بخود بیالند که ازاین لحاظ " بعدارج " جدیدی ارتقا یافته اند ؛ درونزوئلا حالا دیگر افرادرا بازداشت نمیکند ، بلکه جابجا بقتل میرسانند ، درپرو برای کمک بواحدهای پارتیزان مجازات اعدام مقرر شده است ولی حتی درکشورهاییکه مبارزه

پارتیزانی در آنها انجام نمیگیرد نیز تعقیب افراد شدت میگیرد و این تعقیب هاگاه بهمان اندازه خشن است (مثلا در بولیوی دولت با استفاده از نیروهای مسلح بسرکوب خونین معدنچیان دست زد)
 حتی در کشورهای نظیر آرژانتین نیز تضيیقات شدت یافته است . در آنجا کمونیست ها و دیگران را دستگیر کردند و صد ها نفر را بجرم فعالیت سیاسی بزندان انداختند . موج تضيیقات اورگوئه را نیز تهدید میکنند . در آنجا شورای دولتی اخیرا " تدابیر فوق العاده امنیتی " اتخاذ کرده است .

ولی این فقط قسمتی از نقشه واحد امپریالیستی است . محتوی اساسی این نقشه که با قطعنامه مجلس نمایندگان کنگره آمریکا پیوند مستقیم دارد عبارتست از تشکیل آنچه " نیروهای مسلح مشترک قاره آمریکا " که بتواند در هر کشور نیمکره غربی که صلح آن بمبارزه در راه آزادی و استقلال ملی خود مشغولند - عمل کند . بدین منظور افراد مسلح کشورهای قاره آمریکا را لاتیپ را بر پایه نظریه " جنگ ضد انقلابی " و " جنبه داخلی " و با اصطلاح معمول امروز نظریه —

"شغوراید تلوژیک" از لحاظ ایدئولوژیک آماد میکنند . بموجب این نظریه جنگ معاصر نباید بین کشورهای انجام گیرد بلکه باید بین " کمونیسم " و " جهان آزاد " (بمفهوم آمریکائی آن) انجام گیرد . بدینسان دشمن این یا آن کشور نخواهد بود ، بلکه طبقه کارگر و مجموعه مردم کشور معین خواهند بود . وظیفه نیروهای مسلح هر کشور دفاع از حدود و شغور مرزهای کشور است ، بلکه سرکوب مبارزه طبقه کارگر و تمام مردم کشور خویش را کشور دیگر قاره بمنظور حفظ ولت های ارتجاعی و برقراری تسلط آمریکا خواهد بود . به همین منظور به نیروهای مسلح برای مبارزه " ضد پارتیزانی " و برای اشغال بنای موسسات یا اتحادیه ها ای که گویا بتصرف کارگران درآمد و نیز برای برهم زدن دو مستراسیون های بزرگ و غیره تعلیمات عملی میدهند . روشن است که امپریالیسم آمریکا قصد دارد بکمک نیروهای مسلح آمریکائی لاتین یک دستگاه نظامی بوجود آورد که بحد اعلی هماهنگی و تابع وزارت جنگ آمریکا باشد و میتواند برای تامین هر مونی از مورد استفاده قرار گیرد .

ولی در جریان حوادث جمهوری دمیونیک این دستگاه که تازه داشت بوجود میآید نتوانست بموقع موثر عمل کند . آمریکا برای جلوگیری از پیروزی قاطع هواداران قانون اساسی مجبور شد بعد از خلع مسلحانه مستقیم توسط نیروهای مسلح خویش دست بزند و خود را بتمام جهانیان متجاوز تمام و کمال نشان دهد . در همان زمان بود که مسئله ایجاد نیروهای مسلح مشترک قاره آمریکا در سازمان کشورهای آمریکائی مطرح گردید . ولی بطوریکه میدانیم طرح این مسئله موجب اعتراض شدید تمام لایه های مقاومت کم و بیش آشکار یک سلسله از ولت ها گردید . فقط عده کمی از ولت های نیروهای خود را برای عملیات مشترک با تفنگداران دریائی آمریکا بجمهوری دمیونیک فرستادند .

مع الوصف امپریالیسم آمریکا از مقاصد خود دست برنداشته و میکوشد آنچه را که نتوانست یک دفعه بدست آورد ، بتدریج بان دست یابد . تشکیل نیروهای مسلح آمریکائی مرکزی تحت رهبری شورای دفاع آمریکائی مرکزی و نیز موافقتنامه نظامی ژنرال انگانیا (آرژانتین) و ژنرال کوستادا سیلوا (برزیل) که تنها علیحد خود این کشورها متوجه نیست ، بلکه علیه ملل اورگوئه و شیلی نیز متوجه است و همچنین مذاکرات مربوط به کمک متقابل میان دولت های ونزوئلا و کلمبیا - برای همین منظور بوده است . بدین طریق مقاومت روز افزون ملل معض از دول هنوز نتوانسته است بجلوگیری از تشکیل " نیروهای مشترک قاره آمریکا " منجر گردد .

هدف قطعنامه مجلس نمایندگان کنگره آمریکا تسریع تحقق این نقشه امپریالیستی است .

علاوه بر این امریکا نه فقط اعلام میکنند که قصد دارد در هر کشور نیکو بطنی بگذرانند بلکه تمام رژیمهای نظامی را نیز بهمین راه سوق میدهد و آنها اطمینان میدهد که در چنین صورتی این رژیمها میتوانند به حسن اقبال و پشتیبانی امریکا متکی باشند . بدینسان امریکاییسم امریکا میکوشد شعله جنگ میان کشورهای برادر امریکای لاتین را برافروزد .



مردم کشورهای از قطعنامه گستاخانه مجلس نمایندگان کنگره امریکا برآشفته اند و آن سخت اعتراض میکنند . سازمانهای متعدد سیاسی و سندیکائی وجوده ای امریکای لاتین وقاره های دیگر اعلام کرده اند که این قطعنامه را مردود میدانند . دولتها و پارلمانهای کشورهای امریکای لاتین آشکارا آنرا محکوم میسازند . اسکار پی نوچت ، معاون وزارت امور خارجه شیلی پس از اشناسایی با مضمون این قطعنامه جد اعلام کرده " تصمیم دولت شیلی مبنی بر اینکه عدم مداخله و آزادی ملل برای انتخاب دولتهای خویش پایه و کعبه گاه سیستم مشترک قاره امریکا است - تمام و کمال با عجب خود باقیست " .

کنگره کلمبیا قطعنامه متقابل صادر کرده در آن گفته میشود : " ما از قطعنامه مجلس نمایندگان کنگره امریکا اظهار تعجب میکنیم . این قطعنامه بازگشتی است بمسوی ایام نامسموسد امریکاییسم امریکا که کشورهای امریکای لاتین علیه آن مبارز میکنند . ما بازگشتی میسازیم " چه باق بزرگ " را رد میکنیم و ایمان خود را با اصول عدم مداخله در امور داخلی کشورهای رسماً تأیید مینمائیم " . مجلس نمایندگان پرو خاطرنشان کرده که قطعنامه مصوبه مجلس نمایندگان کنگره امریکا هدفش آنست که حق مداخله مسلحانه یک جانبه را که بدون مشورت با دیگران انجام میگردد باصل سیاست مشترک قاره امریکا بدل کند " .

سناتور مانوئل تلیو ، وزیر امور خارجه مکزیک گفت که روش مکزیک درباره اصل عدم مداخله تغییر ناپذیر است . مداخله مسلحانه انفرادی را نمی پذیریم " .

در آرژانتین گروه نمایندگان طرفدار پرو طرح قطعنامه ایرابه پارلمان دادند که در آن تصمیم تجاوزکارانه مجلس نمایندگان کنگره امریکا محکوم شده و گفته میشود که این تصمیم " در حکم سوء قصد آشکار باصل عدم مداخله است که پایه حق تعیین سرنوشت را تشکیل میدهد . این تصمیم بقراردادهای موجود لطمه میزند و منافی با اصل احترام متقابل و همبستگی ملل امریکا است " .

حتی دولت لئون در ونزوئلا مجبور شد توسط ایگناسیو ایریبارن بورخس ، وزیر امور خارجه خود اعلام کند که با این قطعنامه موافق نیست و آنرا مخالف اساسنامه سازمان کشورهای امریکائی میدانند . پارلمان ونزوئلا ازایشم قاطع تر این قطعنامه را رد کرد . رئیس جمهور و مجلس نمایندگان کستاریکا نیز تقریباً در همین زمینه اظهار نظر کردند .

پارلمان امریکای لاتین که لئون عضو مجلس نمایندگان آرژانتین رئیس این پارلمان مخصوصاً بهمین مناسبت آنرا تشکیل داد ، قطعنامه همزبور را جدا رد کرده است .

تردید نیست که سازمان ملل متحد نیز نظر خود را درباره این واقعه بمسابقه که یکی از اعضا آن خود را مافوق تمام ملت های عضو سازمان قرار میدهد و آشکارا با قدا ا تجاوزکارانه مخالف با موازین حقوق بین المللی دست میزند - اظهار خواهد داشت .

مردم جهان روز بروز بیشتر پی میبرند که قطعنامه مجلس نمایندگان کنگره امریکا مصوبه بیستم سپتامبر در حکم اعلان جنگ استعماری ایالات متحده به تمام کشورهای قاره است . ایمن قطعنامه بدین طریق نه فقط عناصر انقلابی بلکه کلیه صیبهن پرستان را در برابر این ضرورت قرار میدهد که بایکدیگر متحد شوند و اختلاف نظرهای خود را که هر اندازه مهم باشند در این لحظات بسیار حساس در درجه دوم اهمیت قرار دهند . کنایه گذارند و میبارزه علیه دشمن مشترک خود یعنی امپریالیسم امریکا و دستیاران آنها برخیزند . آنها در صورت اتحاد صفوف خود و در صورتیکه با همان قهرمانی و قاطعیت ملل کوبا و مینیکن مبارزه کنند خواهند توانست متجاوز را بر جای خود بنشانند و حال آنها را در هر کشور درهم کهند و استقلال و حاکمیت خود را بطور قطعی تامین نمایند و در عین حال برای تامین صلح و پیشرفت اجتماعی در سراسر جهان نیز سهم ضروری و مهم خود را اد اکنند .

طرق حل مسئله ارضی در مراکش

- (در ادامه بحث پیرامون مسئله ارضی در کشورهای رشد یابنده)
- (در این شماره مقاله ایراکه توسط حزب کمونیست مراکش تهیه شده درج میکنیم)

۱

پس از احراز استقلال مراکش وضع کشاورزی در این کشور بهبود نیافت . رکود و انحطاط در کشاورزی مراکش آشکار است . گواه آن علاوه بر عدم موفقیت در انجام اقدامات مربوط به بالابردن سطح تولید کشاورزی ، ضعف مکانیزاسیون در زمینهاست .

مسئولین سیاست کشاورزی کشور همیشه در قبال وظایف خود بیحالی نشان داده و محور کلی بحوا فریبی برداخته اند . تحول فنی و اقتصادی و اجتماعی اساسی که پس از برانداختن تسلط استعمار غریب متبرم پیدا کرده بود ، انجام نگرفت . نیروهای مولد کشور در شرایط وجود رقابت رشد میکنند و هنوز هم به میزان زیادی در خدمت محافل خارجی هستند . اعتبارات بسیار ناچیزی که تخصیص داده میشود به هیچوجه نتوانسته است بنیاد مادی موجودیت و مسیر رشد ده را تغییر دهد . همه این عوامل ناگزیر کار را با انحطاط اقتصادی میکشاند .

رکود تولید ، عقب ماندگی فوق العاده آهنگ رشد از افزایش جمعیت و ال نتیجه کاهش میزان سرانه تولید از خصائص ویژه کشاورزی است . در گذشته مراکش غله و گوشت و روغن نباتی صادر میکرد ولی امروز کشور ما مجبور است مرتباً آرد و روغن نباتی از خارج وارد کند . در سال جاری میزان خرید گوشت از خارجه بسیار زیاد شده است . پس از پایان دوران استعماری نیز جریان از بین رفتن تولید ملی (تولید قند ، پنبه ، ابریشم و غیره) ادامه یافت و این امر نتیجه رقابت خارجی بود که مدتها قبل از برقراری رژیم تحت حمایتی آغاز شده بود . در مراکش هنوز حرکت در قوس صعودی دیده نشده و همسایگان مال اندیش تر و با انرژی تر ما حالا در بازارهای خارجی عرصه را بر کالاهای صادراتی مراکش یعنی روغن نباتی و زیتون و مرکبات آن تنگ میکنند . در پشت موفقیتهای معینی که در زمینه صادرات مرکبات و محصولات دیگر کشاورزی بدست آمده در واقع صد و مبالغه انگیزی ثروت از طرف شرکت های خارجی صرخی از کار فرمایان مراکشی که هرگونه امیدی را در بازار داخلی از دست داده اند ، نهفته است . بیعلاقگی عمومی قشرهای مختلف اجتماعی بر رشد کشاورزی ، موجب دور شدن بیشتر از پیش نیروی کارگری و سرمایه ها از زمین میگردد .

نااستواری وضع کشاورزی که نتیجه فقدان دورنمای مساعد و کنترل موثر است موجب شده

است که در املاک متعلق بخارجی ها هرگونه سرمایه گذاری بکلی تعطیل گردد . وقتی دولت این زمین ها را بدست خود بگیرد هیچ چیز در آنها نمی یابد ؛ نه افزار کشاورزی ، نه ادع ، نه ذخیره ونه کود . شیوازه . این بخت روز بروز بیشتر از هم می باشد . تقلیل شدید تولید در آینده ناشی ازیدی رهبری دولت وقصر کشاورزانی که این زمین ها را در نتیجه اصلاحات ارضی بدست خواهند آورد نخواهد بود (گرچه امکان این امر تا حدودی وجود دارد) ، بلکه بطور عمد ناشی از بیعلا مطلق مالکان کنونی خواهد بود که سعی دارند همین امروز با حد اقل هزینه حد اکثر سود را بدست آورند . عواقب مهلك این شیوه ها فقط تا دوسه سال دیگر بطور کامل آشکار خواهد شد .

در املاک لاتیفوند نیز وضع بهتر از این نیست . تمایل بزیاده روی وتقلید طبقات ثروتمند از شیوه زندگی کشورهای سرمایه داری رشد یافته و سرمایه پاش خانواده هان آنها پنجمه که بان تاجیح حاصله از سرمایه گذاری در زمین مطابقت ندارد موجب فرسایش شدید زمین واستثمار بیرحمانه دهقانان که مستقیما روی زمین کار میکنند ، میگردد .

ضعف اقتصادی واحدهای کشاورزی کوچک وزمینهای کوچک دیگری که بطور جمعی زراعت میشوند ونیز سطح نازل انباشت سرمایه موجب میشود که اداره کنندگان این زمینها همیشه بد هکار باشند .

رهبرمرفته تناسب میان قیمت های کالاهائی که دهقان میفروشد یا میخرد بزبان دهقان وسود انواع واسطه ها ومعامله گران شهری بشدت تغییر کرده است . استثمار بیرحمانه مولدین بسلا واسطه در آخرین تحلیل موجب بهره برداری بیرحمانه از زمین میگردد . سطح بینهایت نازل سرمایه گذاری وی قوت شدن دائمی خاک موجب شده است که مناطق بزرگی در کشور بتدریج به بیابان تبدیل شوند .

بیکاری وفقر درده شدت میگیرد . عد مجوانانی که عطشان کار جدی هستند هر سال زیاد تر میشود . ولی این جوانان نمیتوانند کار پیدا کنند . رکود صنایع این توده بیکار را درده نگاه میدارد . هاین علت رکود کشاورزی آنقدرها بچشم نمیخورد وحال آنکه چنین رکودی وجود دارد . عواقب فقر یعنی اعتیاد بیاپیون وفحشا ، روز بروز مناطق وسیعتری را در حومه شهرها فرا میگیرد . گدائی چرقه ای - احیا شده وجنایت در میان اطفال ده که در گذشته هرگز سابقه داشت ، افزایش میپذیرد . تنزل سطح تولید کشاورزی وتیز بهم خوردن موازنه پرد اختها که احاد ونیادی ناشی از همین امر است در راه رشد عمومی اقتصاد موانع جدی بوجود میآورد . تناسب میان قیمت کالاهای مصرفی کهراکش فروشند وانست وقیمت ماشین الات کهراکش باید آنها را وارد کنند د اثنا بسود کشورهای سرمایه داری رشد یافته وزبان مادرتغییر است . همراه باتنزل سطح تولید کشاورزی هزینه لازم برای تهیه ماشین الات لازم نیز افزایش خواهد یافت .

فقر وعقب ماندگی اجتماعی دهقانان نیز بارسنگینی است بدوش ملت . تشدید فقر ممکنست در راه رستاخیز اقتصادی کشور موانع بسیار جدی ایجاد کند .

انحطاط ممکن است بدرجه ای برسد که حتی برای اصلاح بسیار مطلق وضع عمومی اقتصاد کشور يك دوران طولانی محدودیت و مبارزه طولانی خستگی ناپذیر وجسورانه لازم آید . صرف نظر از اینکه مسئولیت انحطاط کنونی ودرچه حدودی بعهده دارد ، این نکته مسلم است که عواقب این انحطاط را تماهیروهای اجتماعی وسیاسی کشور مستقیما احساس خواهند کرد .

اعتدای تولید کشاورزی در میان اقداماتی که باید برای احیا رشد اقتصاد مراکش انجام گیرد جای اساسی خواهد داشت . هدف کشاورزی تنها تامین محصولات غذایی و کار دائم برای اهالی نیست . بلکه در عین حال کمک به انباشت سرمایه برای تهیه ماشین آلات و تامین رشد نیرو های مولده جدید نیز هست . نتایج لازم برای ترفیح سطح تولید و سطح درآمد ها فقط بر بنیاد کشاورزی سریع و در حال رشد بدست خواهد آمد .

مفهومی را که ما برای تامین جهش کیفی در زمینه رشد کشاورزی قائلیم تنها تمایل به رفع عقب ماندگی دهات و وپایان دادن بسطح نازل بازده کار در تولید کشاورزی و توسعه بازار داخلی برای صنایع ما نیست . امروز میتوان بطور موکد گفت که ارتقا^۱ اساسی سطح تولید کشاورزی از طریق تحول اساسی فنی و بالابردن سطح بازده کار شرط مقدماتی عمده رشد صنایع و بهبود دائم شرایط زندگی زحمتکشان است .

حصول این مقصود در دوران تسلط استعمار میسر نبود ، زیرا در آن هنگام منبع سرمایه گذارهای ناچیز در صنایع غارت اقتصادی میهن ما بود . ولی برای کشوریکه میکوشد اقتصاد خود را مستقل کند ، عامل اساسی رشد در شرایط موجود عبارتست از کشاورزی .

شرط مقدماتی برای هر نوع صنعتی کردن عبارتست از ایجاد میزان لازم خواربار . ولی این بد انمعنا نیست که تمام محصولات خواربار را باید در داخل کشور تولید کرد . اما ترکیب اقتصاد کشوریکه سریعاً در راه صنعتی شدن به پیش میرود و نیز جای آن در بازار گانی بین المللی باید طوری باشد که نیازمندیهای روز افزون اهالی را در زمینه خواربار و سایر اشیا^۲ کثیر المصروف ارضا نماید . صنایع در بخش عمده اقتصاد ملی یعنی در کشاورزی باید تکیه گاه جدی عمده داشته باشد تا بتواند عدم وابستگی خود را بکشورهای خارجی تامین کند . این امر هم بصنایع غذایی سازی مربوط است و هم به بسیاری از رشتههای صنعتی دیگری که عقب ماندگی کشاورزی جلوی رشد آنها را میگیرد (نساجی ، کاغذ سازی ، مقوا سازی و غیره) .

صنعتی کردن در زمینکالاهاای مصرفی نیز تقاضای اضافی بوجود میآورد . زیرا جمعیت از ده بشهر رو آور میشود . وقتی که دهقان در کارخانه برای خود کار پیدا میکند دیگر غذای خود را که سابقاً خود تهیه میکرد یا خود بکارخانه نمیآورد . ساکنین جدید شهر نیازمند پهای خود را از محل کالائیکه برای تامین شهرها و مراکز صنعتی در نظر گرفته میشود ارضا میکنند . تغییرات حاصله در فعالیت تولیدی هنگام ترک کار در کشاورزی و پرداختن بانواع دیگر کار موجب افزایش درآمد ها میشود . علاوه بر این مصرف کالاهای با کیفیت یا ناسبه نازل (غلات ، قند ، روغن) جای خود را بمصرف کالاهای دارای کیفیت بهتر (گوشت ، سبزی و محصولات صنایع استحصالی) میدهد .

دستکشیدن افراد از کار در کشاورزی و پرداختن بکار صنعتی وانواع دیگر کار موجب افزایش قدرت خرید برای کالاهای معین در زمینه مجموعه اقتصاد ملی کشور میگردد . کالاهای جدید و مطهر عمده اشیا^۳ مورد مصرف خصوصی باید با این قدرت خرید متناسب باشد . در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که گویا انتقال نیروی کار از ده به صنعت در سطح زندگی اهالی روستا هیچگونه تغییری بوجود نمیآورد و گویا کاهش تعداد مصرف کنندگان خواربارده بمناسبت عزیمت آنها بشهر باید موجب پدایش خواربار اضافی در ده شود ، ولی در واقعیت امر مطلب عکس اینست . قسمت زیادی از خواربار آزاد شده^۴ علاوه بمصرف بهبود تغذیه اهالی روستا میرسد .

همه اینها نشان میدهد که کشاورزی در پروسه تکامل نقش عمده دارد و درید و امر تقریباً یگانه منبع پیشرفت اقتصادی خواهد بود .

۲

وضع کشاورزی پس از احراز استقلال بحدی وخیم شده که محافل حاکمه مجبور شدند این وضع را مورد توجه قرار دهند . همه این حضرات اکنون باین معضل پرداخته ومدعی اند که گویا وسیله معجزه آسایی برای نجات در اختیار خود دارند و این ادعا را همان کسانی میکنند که کشاورزی ما را باین وضع خراب انداخته اند . در کردارهای وزارتخانه مربوطه و پارلمان مدام از طرحهای اصلاحات ارضی صحبت میشود . ولی این طرحها بیشتر به متسخه های خوراکیزی شباهت دارد تا به برنامه های رشد . بجاست یاد آور شویم که بهترین گواهواهی بودن انواع طرحهای دولتی و کفالتگی خود دولت باین طرحها آنست که با اصلاح برنامه سه ساله امکان اجرای اصلاحات ارضی را به هیچوجه در نظر نمیگیرد . ازدو حال خارج نیست : یا برنامه سه ساله بی پایه است زیرا در آن کلیه مسائل مالی واقتصادی ناشی از اصلاحات مسکوت گذاشته شده و با اینکه موضوع اصلاحات موضوعی است پوچ که چگونگی اجرای آن هیچوقت بطور جدی مورد بررسی قرار نگرفته است .

در میان مالکان فئودال البته نباید امید ی بطرفداری پرشور از اصلاحات ارضی داشت . مع الوصف حتی مالکان بزرگ نیز به پیروی از مد تغییر وضع موجود را پیشبینی میکنند ولی فقط در مورد زمینها نیکه بطور جمعی کشت میشوند . این مالکان که سرنوشت سیاسی خود را با بقا خارجی ها در کشور مربوط میدانند با تمام قوا میکوشند جلوی ضبط زمینها متعلق با استعمارگران را بگیرند و این کار را عقب اندازند و چنانچه چنین اقدامی انجام گرفت آنها یکی از محتسوی عاری کنند . مالکان زمینر تمام وسائل را بکار میاندازند برای اینکه این املاک را یا بتملك خود در آورند و یا مباشرت اداره آنها را بدست خود گیرند . آنها امید وارند که بدین طریق بنیاید اقتصادی طبقاتی خود را توسعه دهند . بدیهیست که این مالکان با هرگونه پیشنهادی در باره تغییر یا محدود ساختن حق بدست آوردن مالکیت ، استفاده و حتی سوء استفاده از مالکیت مخالفند ومدعیند که این قبیل پیشنهادها از خارج عاریه شده است . یگانه تغییری که آنها در آخرین تحلیل مجاز می شمارند فقط مربوط است به زمینهای که بطور جمعی کشت میشوند و آنها هم بشرطی که این زمینها تجدید تقسیم شوند و اداره امرا آنها در دست انجمن های روستائی قرار گیرد . با این اقدام فئودال ها نمیتوانند دهقان را بیش از آنچه که بکمک باخواری با سارت میکشیدند ، تحت اسارت خود در آورند در چنین صورتی آنها از طریق انجمن های روستائی که نمایندگان آنها را خود انتخاب میکنند اختیارات اداری بدست خواهند آورد . چنین اصلاحاتی دارای عواقبی خواهد بود که هم استثمار را شدید خواهد کرد وهم غارت اقتصادی کشاورزی را .

محافل بورژوازی ملی خواستار اصلاح ارضی هستند و هدف آنها از این اصلاحات آنست

که بدینوسیله پایه اجتماعی این طبقه را که هنوز ضعیف است در کشور توسعه دهند .

بورژوازی ملی طرفدار ضبط زمینهای متعلق با استعمارگران است ولی باین شرطکه زمین

این خارجیان یا بفروش برسد یا اجاره داده شود و اداره امرا آنها بکار فرمایان خصوصی سپرده شود . بورژوازی ملی به پیروی از منافع طبقاتی خود طرفدار رشد کشور در راه سرمایه داریمت و بعنوان

نمونه موفقیت های بزرگ سرمایه داری را در ژاپن یعنی در کشوری مثال میآورد که جامعه فئودال تحت رهبری قشر کوچک ولی بسیار پرکار کارفرمایان بر شد سریع نائل آمده است .

طرفداران این راه حل برآنند که ضبط زمینهای استعمارگران بسمود کارفرمایان فعال به اقتصاد مراکش تحرك خواهد بخشید . کارفرمایی خصوصی بعقیده آنها موجبات لازم را برای ابراز ابتکار نامحدود رهبری امور اقتصاد فراهم خواهد ساخت وانگیزه تحصیل حد اعلا سود عواید هنگفتی را تأمین خواهد کرد . بنا بدعوی بهره‌روازی درآمدها حاصله رامیتوان مجددا بجریان انداخت به شرطی که سنت های لیبرالیسم بحد کافی ریشه دوانده باشد . آنها میگویند در اساس موسسات باید افراد نیرومندی قرار داشته باشند که قدرت آنها بر مالکیت وسائل تولید ویا برحق دخل و تصرف در این وسائل برای مدت طولانی - متکی باشد .

هرراه حل دیگری از نظر اقتصادی برای بهره‌روازی ملی خطرناک محسوب میشوند . نمایندگان این طبقه مدعیند که تیدید زمین بمالکیت دولتی موجب پراکندگی در امر مسئولیت میگردد و در اداره امور چنان نابسامانی بوجود خواهد آورد که دستگاه اداری کشور را بینهایت متروم خواهد کرد . تبدیل مدیران و کارگران بکارمندان دولت سود آوری کار و حاصل بخشی زمین بمیزان زیادی کاهش خواهد داد . تقسیم زمین میان کارگران و دهقانان ممکن است بلافاصله سطح زندگی آنها را بالا ببرد ولی در نتیجه ضعف فنی و فقدان سرمایه در نزد کسانی که زمین دریافت میکنند شیرازه کشاورزی خیلی زود از هم خواهد پاشید . يك چنین اصلاح اجتماعی ممکن است در شهرها قحطی بوجود آورد . در چنین صورتی محصولات غذایی را باید از خارجه وارد کرد . این دلائل ، دلائل جدی هستند ولی تمام واقعیت را در بر نمیگیرند و آنکه دلائل مزبور برای صاحبان آنها کاملاً مقنع بنظر میرسد در حقیقت امر این دلائل پرده سنتری هستند بروی معضله عمومی کشور .

هدف فعالیت سرمایه داری بدست آوردن حد اکثر سود است . در شرایطی که برای اقتصاد بازار داخلی وسیع وجود دارد ، افزایش یازده کار میسر بود سازمان توزیع محصولات موجبات لازم را برای تأمین سود آوری زیاد فراهم میسازد . ولی در کشور ما ضعف بازار داخلی و ضرورت ایجاد فئودالی قدرت رقابت در قبال کشورهای خارجی کارفرمای خصوصی را وادار میکند ارزش تمام شده تولید را از محل گزند پذیرترین حلقه یعنی دستمزدها - تقلیل دهد .

اولا باید گفت که وجود ارزش خیره بصورت بیکاران بمسرمایه دارا جاز صید در دستمزدها بمیزان معینی تقلیل دهد که بشود خود بید رنگ موجب محدود تر شدن بازار داخلی میگردد ، ثانیاً باید روشن ساخت که کارفرمای پرکار ما در شرایط وجود لیبرالیسم کامل بجه تحوی از سود حد اکثر که قسمتی از آنرا از طریق تشدید بیش از پیش استثمار کارگران بدست میآورند - استفاده خواهد کرد .

قانون حد اکثر سود کارفرما را بانواع اعمال سود اگرانه وادار میکند . زیرا ضعف بازار داخلی بهیچوجه موجب افزایش تولید محصولات کشاورزی نخواهد شد . کارفرما طبعاً به اموال غیر منقول و امیر حمل و نقل و بازار گانی و صادرات و واردات علاقمند خواهد شد .

نزدیکی اروپا که در آن کسلاهای مصرفی باشیوه های صنعتی و امصارف اندک تولید میشود روحیه کارفرمای خصوصی را که بمعاملات اقتصادی کوتاه مدت علاقمند است خیلی زود ضعیف میکند .

اگر اروپا اصلاً وجود نداشت یا در مسافت خیلی دور قرار داشت و اینکه همه این جریان در

اد وارد یگر صورت میگرفت آنوقت کارفرمایان مراکش و سایر کشورهای افریقای شمالی میتوانستند بموفقیت

جدی کار خود در قاره آفریقا امیدوار باشند و میتوانستند سرمایه گذارهای لازم دست بزنند. ولی در حال حاضر وضع پرمتوال دیگریست. اثناشت سرمایه در مراکش و سایر کشورهای آفریقای شمالی من حیث المجموع اشقدرها نیست که بکار فرمایان اجازه دهد سرمایه گذارهای دراز مدت که منافع آن در زمان طولانی عاید میگردد، دست بزنند. لیسر الیسم اقتصادی برای مراکش مطمئن ترین راه برای ورشکستگی اقتصادی است.

مادراینجا سرمایه داران یا بورژوازی خودمان را که از لحاظ ماهیت با بورژوازی سایر کشورهای رشدیابنده تفاوتی ندارند ارزیابی نمیکنیم ولی باید شرایط اقتصادی و تاریخی مشخصی را که در آن بسر میبریم در نظر بگیریم: سودآوری سرمایه در کشور ما به علت محدود بودن بازار داخلی و تقوی رقبای خارجی - زیاد نیست. باید صبر و حوصله را یاد گرفت و این خصیلت را فقط یک جمع بهم پیوسته میتواند ارباب باشد نه یک کارفرمای منفرد. این یکی از عواقب مستقیم رژیم استعمار است. کشورهای سرمایه داری: کشورهای مستعمره را ضعیف کرده و بورژوازی آفریقا را ورشکستگی کشانده اند. این کشورها در نتیجه تاراج ورشکستگی عد مزایای از کشورهای قدرتمند اقتصادی بدست آورده و امروز هم تمام مزایای اقتصادی راهمچنان در دست خود متمرکز کرده اند.

تکنوکراسی بنه خود در این زمینه یک سلسله دلائل بسود راه حل خود برای مسئله ارضی عرضه میدارد. پیروان مکتب تکنوکراسی میگویند کاریکه کارفرمایان منفرد و حتی کارفرمایان متحد قادر بانجام آن نیستند، دولت میتواند انجام دهد. دولت میتواند سرمایه گذارهای دراز مدت دست بزند، در کشاورزی مدرنیزه محصول را بمقادیر زیادی افزایش دهد، صنایع احداث کند و شالوده لازم را برای رشد روز افزون کشور بپزند.

این کار میسر و صحیح است. ولی آیا در کشور ما با وضعی که اکنون دارد قابل اجرا هست؟ چنین ادعائی در سال ۱۹۶۵ در حکم امت است که دولت را بمفهوم تشریک یا اوتوپیک (خیال بافانه) آن در نظر بگیریم یعنی دولت کنونی را دولتی در نظر بگیریم که گویا راه رستاخیز ملی را در پیش گرفته و خدمتگزار منافع ملت و تمام زحمتکشانش بوده. دهقانان است. ولی در مراکش امروز چنین دولتی وجود ندارد. این نتیجه گیری مغرضانه نیست، زیرا کفای است سیاست دولت از ۱۹۵۶ پیچیده برای روشن کردن این مطلب مردم تجزیه و تحلیل قرار گیرد. حتی برای اجرای برنامه پنجساله نیز هیچکاری انجام نگرفت و حال آنکه صحبت از قانونی در میان بود که برای همه واجب الاجرا است.

بنابراین همه چیز بخصیلت دولت منوط است. دولت فقط افزایش دست در دست طبقه اجتماعی معین و فقط بسود طبقه اجتماعی معین عمل میکند و در این میان بنیان بر ملاحظات تکنیکی و عوامل فیزیکی موجودیت طبقات رقیب دیگر را نیز که در راه رسیدن بقدرت مجاهدت صورت میزند در نظر میگیرد. وقتی دولت تحت تسلط قشود الهاست سیاست قشود الی را هم در شهر و هم در ده، هم در اقتصاد و هم در رشته مالی، هم در سیستم آموزش و پرورش و هم در رشته آیدئولوژی تعقیب میکند. چنین دولتی برای آنکه موقعیت سیاسی در کشور و نیز موجودیت خود دولت را بخطر نیندازد گاه به برخی عقب نشینیهای صوری دست میزند و برخی بحثها و اظهار نظرهارا مجاز میکند و حتی میتواند بوجود دو دولت هم تن در بدهد: یکی دولت رسمی برای صورت ظاهر و دیگری دولت غیر رسمی که تمام کمال در خدمت طبقه اجتماعی حاکمه است.

ولی آیا تکنوکراسی که یک قشر بالنسبه ثابتی را در دستگاه دولتی تشکیل میدهد

(مهندسان ، تکنیسین ها و حقوقدانان) بهمان اندازه دارای قدرت هست ؟ البته تشریفات اداری و ضرورت ایجاد صورت ظاهر مد رن برای ماشین دولتی و خصوصیات ترکیب طبقاتی جامعه و کافی نبودن تعداد کادر کارآموزده همه و همه موجب میشود که حتی در عالیترین درجات سلسله مراتب اداری افرادی قرار گیرند که به هیچوجه نماینده یا مدافع طبقه اجتماعی حاکم نباشند . این افراد غالباً در کشورهای دیگری که اکثر سرمایه داری هستند تحصیل کرده اند و در دوران تحصیل در دانشکده ها در انواع جنبشهای جوانان و جنبشهای مترقی شرکت کرده اند . این اشخاص حتی در دورانی که دولتهای مترقی بر سر کار بوده اند نیز بکار گماشته شده اند . باینجهت نمیتوان گفت که همه متخصصین که از مقام خود برکنار نشده اند دستشان دستقیم و آگاه فئودالها هستند . ولی آیا آنها از نظر عینی میتوانند خلاف مقاصد طبقه اجتماعی حاکم گام بردارند ؟ آیا گزارشها و پیشنهاد های آنها بررسی میشود و مرحله اجرا در میآید ؟ در اکثر موارد میتوان گفت که تاثیر آنها در سیاست واقعی عمیق و مشخص دولت مساوی با صفر است . این تاثیر محدود است به اشاعه عقاید و نظریات معین در دستگاه اداری و در میان طبقات مرفه و نیز محدود است بمطالبه تغییرات صوری و جزئی در قوانین که توسط طبقه اجتماعی حاکم تصویب میشود و در سیاستی که توسط این طبقه اجرا میگردد .

مجموعه این عوامل نشان میدهد که برای راه حل تکنوکرات ها در امر اصلاح ارضی علمی - الاصول امکان وجودندارد . سیاست دولت دارای محتوی طبقاتی است و متخصصین تنها کاریکه میتوانند بکنند اینست که بروی این محتوی طبقاتی پوده ساتری مطابق با آخرین مدبکشد و نمیتوانند این محتوی را تغییر بدهند .

۳

میان جوانب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی حیات ارتباط متقابل وجود دارد . سرمایه گذارها و میزبانهاست سرمایه در کشاورزی چنانچه باتغییر مناسبات اقتصادی ناشی از پییدایش مسائل جدید تولید همراه نباشند ، نمیتوانند کوچکترین جهش کمی یا کیفی بوجود آورند . توسعه دامنه تولید کشاورزی با حل مسئله دهقانی ارتباط ناگسستی دارد .

ولی توسعه تولید کشاورزی و مسئله دهقانی در مفهوم معادل هم نیستند . تمیز رابطه میان آنها فقط برای کسانی میسر است که به تئوری علمی مجهز باشند و بتوانند اهمیت مدرنیزه کردن را روشن کنند .

برای مارکسیست ها مسلم است که رشد کشاورزی وابسته بچگونگی حل مسئله دهقانی است و خود این مسئله بنحیه خود با ایجاد شرایط مادی برای تجدید تجهیز فنی کشاورزی ارتباط نزدیکی دارد .

رشد کشاورزی بمفهوم محدود و کلمه بمعنای سازمان دادن پروسه تولید بر پایه مدرنترین تکنیک و آخرین کشفیات علمی است .

مسئله دهقانی تنها بمناسبات اقتصادی و اجتماعی محدود نمیشود . بلکه مجموعه ای از مسائل را در بر میگیرد : عقب ماندگی فنی و سطح نازل بازده کار در اقتصاد خرده مالکی ، پراکنده بودن زمین بصورت قطعات کوچک ، عقب ماندگی روابط زراعی که مغل رشد نیروهای مولده و صنایع

بهبود شرایط زندگی درده است . حل این مسئله از طریق ایجاد تحول اساسی در بنیاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی د میسر است . در کشور ما نمونه های زیادی وجود دارد که نشان میدهد که کوشش برای مدرنیز کردن و مکانیزاسیون کشاورزی هیچگونه نتیجه ای بیار نیاورده است . چگونه میتوان اقتصاد های بسیار کوچک ناستوار را که مساحت قطعات زمین آنها هر سال در تغییر است با تراکتور اداری کرد ؟ وقتی اهالی بیسواد هستند و معلومات فنی ندارند حتی از حداقل وسائل و پول محرومند چگونه میتوان تراکتور را همجا اشاعه داد ؟

بنابر این مسئله اعتدای تولید کشاورزی را حتما باید با توجه ب کلیه جوانب عاید آن بررسی کرد . ما باید این مسئله را از نقطه نظر اقتصادی ، فنی و مالی و نیز از نقطه نظر اجتماعی و سیاسی بررسی کنیم . نقشه های تکنوکرات ها که در آنها واکثر انسان در قبایل مناسبات اقتصادی معین در نظر گرفته نمیشود خیلی زود با مقاومت محسوسی روبرو خواهد شد که با اجرای این نقشه ها نمیتوان آنها بر طرف ساخت .

در دوران کنونی کشاورزی به پیشرفت علمی و فنی نائل آمده است و در این زمینه بخت با افراد همدوران ما یار بوده است ، زیرا آنها ممکن است به بینند که چگونه بکمک تکنیک میتوان شیخ گرسنگی را بعقب نشینی واداشت . ولی در شرایط مشخص مراکش کار استفاده از تکنیک مدرن به هیچوجه پیشرفت ندارد و اغلب روی کاغذ یعنی بصورت طرح و نقشه باقی میماند . در کشورهای دیگر برعکس از این تکنیک استفاده وسیع بعمل میآید و علت این امر آنست که وسائل تکنیکی معین را فقط در صورت وجود مناسبات تولیدی معین و فقط در صورت برقراری سیستم های اجتماعی و اقتصادی معین میتوان بطور صحیح و منحوکامل مورد استفاده قرار داد .

خصیصه همیزه مناسبات موجود در کشور ما قبل از هر چیز عبارتست از عدم حل مسئله دهقانی ، تسلط سیستم فئودالی بهر موردی از زمین با تمام عقب ماندگی آن و امکانات بسیار محدود تولید . مناسبات اجتماعی - اقتصادی که بر این پایه فنی بوجود میآید و خصیصه آن وجود گاواهن و کشت غلات است حدود و شعور کاملا معین را در زمینه تکمیل پروسه تکنولوژی و استفاده از کشفیات علمی و فنی در کشاورزی بوجود میآورد .

با اینجهت ما همواره خاطر نشان میکنیم که افزایش محصول کشاورزی و تحولات اجتماعی در ده معضل واحدی را تشکیل میدهند و مسئله بسیار غامضی هستند .

تجربه در سراسر جهان همه ساله موبد آنست که فقط با بهبود شرایط زندگی اهالی روستا میتوان سطح تولید کشاورزی را بالا برد .

بهبود این شرایط در عین حال یگانه وسیله ایست که بکمک آن میتوان فقر و عقب ماندگی را در میان دهقانان برانداخت و آنها امکان داد زندگی با فرهنگی برای خود تأمین نمایند که باز زندگی در شهرها تفاوت زیاد نداشته باشد .

برای اینکه ما بتوانیم رشد کشاورزی خود را آغاز کنیم باید در ده سرمایه های بزرگی بصورت انواع ماشینها ، کود ، بذراصلاح شده و نیز بصورت معلومات و کادرفنی بوجود آوریم . ولی ما در بالا نشان دادیم که اگر مناسبات اجتماعی بقسمی تغییر نکند که هر سازمان اقتصادی بحد اعلای آن علاقمند شود و هر کشاورز و هر زحمتکش یا انفراد و هر کلکتیو با اجتماعیه پیشرفت دائم و ارتقا مد اوم سطح یازده کار و رشد لاینقطع نیروهای مولده علاقه میداکنند - از این سرمایه گذارها هیچ

نتیجه ای عاید نخواهد شد .

بدون وجود این مناسبات اقتصادی که می‌تواند در آن واحد هم منافع زحمتکشان و هم منافع مجموعه ملت را تامین کند از سرمایه گذاری هیچ نتیجه ای بدست نخواهد آمد و راهنمایی های زراعی و فنی زمین مناسبی برای اجرا نخواهد شد .

تجربیمشان می‌دهد که شیوه های زمینداری نظیر شیوه پنج کوت نیروی زحمتکشان را بهر در می‌دهد ، زیرا در این سیستم سرمایه گذاری بحد اقل انجام می‌گیرد و موجب می‌شود که بزمین بچشم معدنی نگاه کنند که باید تمام رمق آنرا بیرون کشید .

تجربه حاصله در زمینهای خالصه نیز نشان داده است که اداره مستقیم زمین در دست دولت

با وجود سرمایه گذاری هنگفت و تکنیک مدرن و استفاده از متخصصین عالی و سازمان بسیار صحیح مع الوصف نتوانسته است سطح تولید را از سطح تولید خصوصی بمیزان قابل ملاحظه ای بالا ببرد . علت این امر آنستکه وقتی کارکنان مربوطه در مقام کارمند دولت قرار گرفتند تمایل ابراز مساعی را بکلی از دست دادند و روح ابتکار در آنها از بین رفت و کوشش آنها برای بدست آوردن نتایج عالی متوقف گردید . در اینجا ما در نهایت وضوح با مسئله مناسبات اقتصادی روبرو می‌شویم . کاملاً روشن است که در سیستم متمرکز رهبری تولید بشیوه اداری بدون کنترل وسیع و موثر و مکرراتیک مثبت ترین اقدامات در زمینه تکنولوژی و سازده کار که از نبال دستور داده می‌شود با مقاومت شدید آگاهانه و غیر آگاهانه مولدین روبرو می‌گردد .

بعبارت دیگر حد اکثر استفاده از تکنیک معاصر در پروسه تولیدی فقط در صورت وجود آنچنان مناسبات اقتصادی میسر است که با شرایط معین سازمان اجتماعی متناسب باشد و مولدین را با لانفراد و کلکتیورا بالاتجام به ابراز حد اعلاى ابتکار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تشویق کند . نقض این اصل نه تنها شمار از راه رشد صحیح مناسبات تولیدی در می‌کند بلکه جلوی رشد نیروهای مولده را نیز می‌گیرد .

با اینجهت ما پیشنهاد می‌کنیم یکسلسله واحدهای تولیدی اصلی تشکیل شود : املاکی که اداره امور آنها توسط خود کشاورزان انجام می‌گیرد ، شرکت‌های تعاونی روستائی ، فرمهای دولتی و یا حتی فرمهای خصوصی . این واحدها می‌توانند خود مختاری را بوجود خواهند آورد که محرک آنها نیازمند بهای اقتصادی داخلی خود آنهاست . این واحدها باید طوری سازمان داده شوند که زحمتکشان با شرکت در آنها بکار مجذوبانه و ابراز ابتکار و ایجاد ذخیره برای سرمایه گذارهای بعدی تشویق شوند .

بدین طریق رشد کشاورزی ما با محوسبیمت کسپنه زمینداری و منظم کردن سیستم زمینداری و اجتماعی کردن زمین ارتباط ناگسستنی دارد . بهر تقدیر عامل تعیین کننده نیرومندی يك بخش اقتصادی مترقی (اعم از سرمایه داری و کثورتیوری و سوسیالیستی) کمی یا زیادى مساحت زمینهای مورد بهره برداری این بخش نیست ، بلکه قبل از هر چیز سهم اقتصادی مشخص محصول ثانویه ایست که باین بخش تعلق می‌گیرد یعنی حاصل بخشی بیشتر این بخش در قیاس با بخشهای عقب مانده تر است . آنچه که در اینجا نقش اساسی دارند مساحت زمین نیست بلکه نوع مالکیت ، تجهیزات فنی و وسائل اساسی تولید یعنی چگونگی افزار کار است . اگر جز این بود استقرار سوسیالیسم در همان زمان ملاسمعیل امکان پذیر بود .

در شرایط مشخص کشور ما زمین و مالکیت زمین عامل مهم تعیین کننده ایست که وضع آن باید مورد تغییرات اساسی قرار گیرد. ولی زمین و مالکیت زمین عوامل منحصر بفرد نیستند. ملی کردن زمین که در اتحاد شوروی بلافاصله پس از انقلاب انجام گرفت، قبل از کلکتیویزاسیون خرد و مالکانه تولید کشاورزی را تغییر داد. با آنکه مناسبات اقتصادی در جهت تقویت نقش رهبری اقتصاد دولت و لذا مالکیت خصوصی زمین تغییر یافت، کلکتیویزاسیون خودی خود پیرو سه تولید را اجتماعی نکرد و علت آن این بود که کار مد ریزه کردن بنیاد فنی کشاورزی مراتب کندتر از کار کلکتیویزاسیون پیشرفت میکرد. باینجهت طی مدت طولانی کلکتیویزاسیون فقط یک تعاون ساده در انجام کار بود که البته گامی بجلو محسوب میشد. در حقیقت امر زمین بد دولت تعلق داشت ولی پیرو سه کار غالباً پیرو سه انفرادی بود.

ما مارکسیست ها پیرو نظریه ای هستیم که عامل تعیین کننده خصلت تولید را خصلت وسائل اساسی تولید یعنی چگونگی افزار کار میداند. چگونگی این خصلت هم در سطح اجتماعی کردن کار و هم در شکل مالکیت و مناسبات اجتماعی و اقتصادی تاثیر میبخشد. مالکیت زمین در اینجا فقط یکی از عوامل مادی را تشکیل میدهد و از این رو نقش آن پس از انجام اصلاح ارضی متناسب با درجه استفاده از وسائل اجتماعی مدرن در پیرو سه تولید پائین خواهد آمد.

از سوی دیگر کاملاً بجاست این سؤال را طرح کنیم که آیا بهره برداری کشاورزی خصوصی دارای خصلت غیر لاتیفوندی و غیر سرمایه داری از هنگامیکه تولید بر پایه تعاون ساده کار سازمان داد میشود و دولت مجبور است از آن بزرگ یا بکک اجبارات و ککک فنی خود پشتیبانی کند - حاصل - بخش بیشتری نخواهد داشت؟ استبدادی ندارد که اگر ما تکنیک مدرن نداشته باشیم و یا این تکنیک کافی نباشد در کشور ما وضع بر این منوال باشد.

بدینسان رابطه میان مالکیت زمین و تجهیزات و نوع مالکیت بر سایر وسائل تولید (یعنی ماشین های کشاورزی و وسائل آگروتکنیک) و نیز سرمایه در گردش در خصلت و چگونگی رشد تولید کشاورزی تاثیر قاطع میبخشد.

وقتی بخش مهمی از وسائل اساسی تولید بد دولت تعلق دارد نیروی بخش دولتی یا کئوپراتیوی تحت کنترل دولت بمیزانی افزایش مییابد که از این وسائل در تولید کشاورزی (بدون توجه به چگونگی شیوه تولید) باحد اکثر سونآوری استفاده بعمل آید. این وسائل تولید بحکم نقش اقتصادی خود سیستم معینی از مناسبات اقتصادی را درده و سیستم معینی از مناسبات اقتصادی را در تولید بوجود میآورند. این سیستم به عامل عمده تحول تدریجی بهره برداریهای خصوصی بدل میگردد. بدینسان چنانچه ما بتوانیم در زمین های متعلق باستعمارگران یک بخش نیرومند رشد یابند و بوجود آوریم در شکل مالکیت خصوصی بر زمین ناگزیر تحول پدید خواهد آمد. از این لحظه است که اشکال کهنه مالکیت زمین رفته رفته به شکل بهره مالکانه پولی بدل میگردد و سپس این شکل نیز تحت تاثیر مناسبات اقتصادی و کنترل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بتدریج زوال میپذیرد از همین جا است که پیرو سه اجتماعی کردن درده و آغاز میشود.

پس از احراز استقلال مادر سهای معینی گرفته ایم که عیار تست از شکست آزمایش در زمینه شرکت های تعاونی و تقسیم زمین بقطعات کوچک و یا بهر حال عدم موفقیت این آزمایشها و ضعف آنها. شرکت های تعاونی که در مراکش تاسیس شده در ماهیت امر منحصر است بشکل ابتدائی تعاون کار.

نقش این شرکتها غالباً بفروش و فروغن نباتی محدود است .
 موضوع ما اینست که بکمک اصلاح ارضی عمومی بقا^۱ و پدید آیش اشکالی را که در آنها بسیاری سرمایه گذاری کاری انجام نمیگیرد (مثلاً سیستم های کهنه زمینداری ، املاک بزرگ ، املاک متعلق بخارجی ها و املاک فئودالها) غیرممکن سازیم بخش موسیالیستی نیرومند و موثری را در زمینهای ضبط شده از استعمارگران بوجود آوریم که بکمک آن بتوان رشد واقعی اقتصاد کشور را فراهم ساخت .

بدین طریق حل مسئله ارضی و آگذاری بیدرنگ زمینهای فئودالها و روسای ایلات و قبائل و زمینهای خالصه به کشاورزانیکه در این زمینها مستقر شده و تا امروز از کار روی این زمینها دست نکشیده اند ، درمورد لاتیفوند ها نیز باید به همین طریق عمل کرد . این زمینها را باید میان زارعین و دهقانان متحد صاحب نسق تقسیم کرد . صاحبان کنونی زمینها میتوانند خانه و حد نصاب معینی از زمین را که برای تامین معاش خانواده آنها لازمست برای خود نگاهدارند . ولی این زمینها را خود افراد خانواده بانثرویی خود باید زراعت کنند . حد نصاب این زمینها نباید بیش از پنج برابر زمینی باشد که بیک دهقان اجاره دار سابق داد میشود .
 زمینهای متعلق بخارجیان همراه با وسایل زراعی نظیر تراکتور و آلات و افزار کشاورزی و نیز ابثیه و پذیر و حاصل جمع آوری شده باید در اختیار کمیته های روستایی برای استفاده و بنفع دهقانان زحمتکش قرار گیرد . برای تمام سپرده های استعمارگران سابق در بانکها باید دستور توقف داده شود . ضبط بلاعوض این زمینها و صدور دستور توقف سپرده های بانکی مابقی لازم را برای ایجاد بخش موسیالیستی یعنی پیشاهنگ تحول ده بوجود خواهد آورد .



البته این برنامه با منافع طبقاتی که دولت کنونی دست افزار آنهاست تناقض دارد . ولی بیماری اقتصادی که شیرازه کشور را در حال حاضر از هم میپاشد روز بروز این طبقات را بی اعتبارتر میکند . عوام فریبی و اصلاحات محدود نمیتواند فئودالها و هرزوازی کمپادورها از هر شکستگی سیاسی نجات دهد . یکسلسله راه حلهایی وجود دارد که بکمک آنها میتوان کشور را از فقر نجات داد و عقب ماندگی اقتصادی آن پایان بخشید .
 برای حصول این مقصود کافی است که منافع کشر و طبقات زحمتکش در نظر گرفته شود . زیرا دولت باید فقط در خدمت این طبقات باشد .

اروپای غربی :

گرایشهای سرمایه داری معاصر

اروپا زادگاه سرمایه داری معاصر است . در این سامان بود که سرمایه داری پدید آمد و عنوان يك صورت بندی اجتماعی - اقتصادی مستقر گردید . در عده سرمایه داری طی چند قرن در اینجا واقع بود . این موقعیت را اکنون امپریالیسم امریکا بدست آورده است . ولی امروز نیز اروپای سرمایه داری در مجموع خود قدرت اقتصادی بزرگی را در اختیار دارد . امپریالیتهای اروپای غربی در تلاش برای جلوگیری از پیشرفت پروسه انقلابی جهانی از انحصارات امریکا عقب نمی مانند .

ولی اروپا تنها زادگاه سرمایه داری نیست بلکه در عین حال مهد جنبش کارگری و سوسیالیستی جهانی و زادگاه سوسیالیسم علمی نیز هست . اکنون اروپای غربی در مجاورت مستقیم کشورهای سیمت جهانی سوسیالیستی قرار دارد . کشورهای اروپای غربی عرضهای از داخل میان نیروهای سرمایه داری و نیروهای هوادار سوسیالیسم هستند . یکی از کثیرالعددترین و متشکلاترین واحدهای طبقه کارگر جهانی در اینجا متمرکز است .

سرمایه داری اروپایی نیز مثل مجموع سرمایه داری جهانی در جریان تکامل خود از سلسله مراحل گذشته که هر یک از آنها در عین حال باید پیش شرایط جدید برای مبارزه طبقه کارگر در راه تحول سوسیالیستی جامعینیز همراه بوده است . در دوران ما ، تحت تاثیر تکامل نیروهای مولده و پیشرفت فنی و نیز در نتیجه مبارزات طبقاتی و کامیابیهای سیمت جهانی سوسیالیسم در اقتصاد سرمایه داری اروپای غربی تغییرات جدی روی میدهد .

با وجود تنوع شرایط مشخص کشورهای مختلف مجموع کشورهای اروپای غربی يك خصیصه مشترك عده دارند و آن پروسه تمرکز بیش از پیش انحصاری تولید است . رقابت اقتصادی امریکاکه بیش از پیش شدت و قوت میگیرد به تدریج پروسه تمرکز تولید کم میکند و بالنتیجه پایه یعنی سیاست ارتجاعی محو کردن یا محدود ساختن آزادیهای دموکراتیک بمنظر جلوگیری از پیشرفت طبقه کارگر و اعمال فشار دائم بر سطح زندگی این طبقه - بیش از پیش تحکیم می پذیرد .

تغییرات وارد در اقتصاد سرمایه داری ضرورت عبور گذار به سوسیالیسم را نشان میدهد . این تغییرات از جمله عبارتند از تمرکز روز افزون تولید و تراکم سرمایه ، پیدایش اشکال جدید سازمان انحصاری ، دولتی شدن روز افزون اقتصاد سرمایه داری ، بین المللی شدن بیش از پیش حیات اقتصادی و وسط پروسه توحید اقتصادی کشورها .

در پایان ژوئن ۱۹۶۵ در شهر رم تبادل نظری میان مارکسیست‌ها و رزمینصائل سرمایه‌داری معاصر اروپا بعمل آمد. در این جلسه تبادل نظر که آنرا انستیتوی گزارشی مرکز پژوهش طلسمی حزب کمونیست ایتالیا با تفاق مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " تدارک دیده بودند، جمعی از اقتصاد دانان و جامعه شناسان و کارکنان سیاسی احزاب کمونیست ۱۷ کشور اروپایی (سرمایه - داری و سوسیالیستی) شرکت کردند.

در این شماره برخی از مقالاتی را که توسط شرکت کنندگان این جلسه یعنی توسط موریس دوپ (انگلستان)، ژان پی یردلی از بولودک اروپا (چکوسلواکی) نگارش یافته است، پچاپ میرسانیم (فرانسه)

برخی از خصائص سرمایه داری کنونی اروپا

موریس دوپ

بجاست این مقاله را با توصیف برخی از خصائص اساسی سرمایه داری (اروپای غربی و امریکای شمالی) که از دومین جنگ جهانی به بعد نمودار گردیده است آغاز کنیم. من نمیتوانم دعوی کنم که آورنده سخن تازه ای در این زمینه هستم. کاریکه من انجام میدهم شاید این باشد که جای تکیه کلام ها را عوض میکنم. زیرا تمام مسائل موضوع بررسی در این مقال در گذشته مورد بحث قرار گرفته است. مع الوصف امیدوارم نتیجه گیری زیر بتواند از لحاظ جذب توجه به برخی مسائل عمده سودمند باشد.

اولا روشن است که تمرکز مالکیت و قدرت اقتصادی انحصارات بیشتر شده و همراه آن دامنه فعالیت انحصاری و تنظیم حیات اقتصادی بدست انحصارات نیز توسعه پذیرفته است. افسانه رقابت عادلانه که اینقدر برای اقتصاد دانان پرزوا دلپسند و راست و کتب درسی آنها را پر کرد است امروز بصورت شبیح رنگ پریده نیمه قرن نوزدهم و چیزی شبیه به " دوران شگرف " ایدئولوژیک میماند که گرچه دامنه تسلط آن روز بروز محدودتر میشود ولی مع الوصف این تسلط را همچنان در عقول حفظ کرده است. بطوریکه میدانیم قبل از جنگ و در آغاز آن یک کمیسیون موقت تحت رهبری سیاسی امریکا برای بررسی علل افزایش تمرکز قدرت اقتصادی د اثر بود. تحقیقات آن از جمله نشان داد که ۲۰۰ شرکت بزرگ بیش از ۴۰٪ تمام محصولات صنایع استحالی را (با احتساب ارزش) کنترل میکرد و ۵۰ شرکت از بزرگترین آنها ۲۸٪ تمام این محصولات را تحت کنترل داشت. آمار قیاسی تقریبی سال ۱۹۶۱ یعنی یکسال بعد از جنگ نشان داد که ۱۱۳ شرکت بزرگ تقریباً نصف " اموال و ماشین آلات " صنایع استحالی امریکارا صاحب بودند.

من اطلاع ندارم که درباره این مسئله تحقیقاتی که بتواند پایه ای برای قیاس با سالهای بعد قرار گیرد وجود داشته باشد و هر حال از چنین تحقیقی درباره کشورهای اروپای غربی اطلاع ندارم (در انگلستان کار کمیسیون ماهر تحقیق درباره انحصارات بسیار کند انجام میگرفت ولی فعالیت دادگاه کنترل چگونگی مراعات شرایط رقابت بحدی غرض الود بود که هیچگونه احکامی برای بدست آوردن یکتصور کلی درباره پدیده مورد بحث باقی نمیگذارد) ولی موارد عدیسده

بلع شدن مؤسسات و یکی شدن شرکتها (این جریان غالباً نتیجه رسوخ سرمایه‌های امریکائی است) که از خصائص ممیزه ۱۰ - ۱۵ سال اخیر است این فکر را بوجود می‌آورد که گرایش در جهت تمرکز طی ۲۰ سال پس از جنگ میبایست به‌یازاد شدت یابد . تمرکز انحصاری در سیاست اقتصادی (که بارزترین نمود آن عبارت بود از مبارزه بر سر بازار فروش و صرف هزینه های هنگفت برای رکلام و نیز سطح قیمت ها) نیز میبایست شدت گیرد . ولی چنین جریانی یک جانب دیگر هم دارد که محافل لیبرال ها و سوسیال دموکراتها امروز خیلی کمتر از دوران دهساله قبل از جنگ از آن صحبت میکنند و حال آنکه بنظر ما روی این جانب مطلب باید تکیه مجدداً کرد : جانب دیگر این جریان عبارتست از خطری که تمرکز عجیب قدرت اقتصادی برای دموکراسی بوجود می‌آورد و این تمرکز گرایش شدیدی دارد باینکه ادعاهای دموکراسی سیاسی را بسخن پوچ بدل کند .

ثانیاً بموازات توسعه انحصارات خصوصی و تمرکز سرمایه نقش اقتصادی و وظائف اقتصادی دولت نیز بیشتر میشود . در برخی از کشورها مخصوصاً در امریکا این امر تا حدی ناشی از افزایش هزینه های نظامی در اثر " جنگ سرد " و نیز ناشی از افزایش سهم تولیدات نظامی بود . ولی مطلب بدینجا پایان نمی پذیرد . پروفیسور پزنتی و پروفیسور هتگلو در سال ۱۹۶۲ خاطر نشان کردند که " سرمایه داری دولتی در ایالتی اهمیت روز افزون و خصلت تازه کسب کرده است زیرا این سرمایه داری بیکي از اجزا " متشکله زندگی اقتصادی کنونی بدل گردیده است " آنها علاوه بر این نوشتند که " در ایالتیادولت در قیاس با کلیه کشورهای سرمایه داری دیگر اروپا صاحب بزرگترین سهم صنایع است " .

در همان حال که بخش دولتی در اقتصاد انگلستان (یعنی بخش ملی شده) بیش از یک پنجم مجموعه تولید را در بر نمیگیرد سهم به مراتب بیشتری از مجموعه هزینه ها و مخصوصاً هزینه های مربوط به سرمایه گذاری نصیب ادارات دولتی شده است (در برخی از سالها با احتساب فعالیت ارگانهای دولتی در مرکز و در استانها این سهم به ۴۰ - ۵۰ درصد مجموعه سرمایه گذاریها رسیده است) . در فرانسه سهم بخش ملی شده قریب یک پنجم تمام سرمایه اساسی است و دولت سهام بیش از ۵۰۰ شرکت بزرگ صنعتی و بازرگانی را در اختیار دارد . در یکی از نشریات سال ۱۹۶۰ سازمان ملل متحد گفته شده است که " در اکثریت کشورهای اروپای غربی اکنون قریب یک سوم درآمد ملی از طریق بخش دولتی تامین میشود و حال آنکه هزینه های دولتی برای تهیه کالاها و پرودا خدمات با اضافه سرمایه گذاریهای مؤسسات دولتی جمعا از ۱۵ تا ۲۵ درصد محصول ملی نامبرده است " . پایه سرمایه داری انحصاری دولتی بویژه در اروپای غربی در دوران پس از جنگ سه درههین جا است . ولی باید از درک سطحی این پدیده ها که در گذشته خیلی زیاد معمول بود بکفک احتراز کرد . از مطالبی که راجع به تمرکز اقتصادی پیش از حد و عواقب سیاسی خطرناک آن گفته شد روشن میشود که یکی از جواب این جریان ظاهراً شدیدا تسلط گروههای متحد و انحصاری بزرگ بوده است که امریکائیها آنها را " بیزنسی بزرگ " و مافوق دولتی نامند . ولی " توحید " گروههای متحد و انحصاری با دولت و یا " رسوخ متقابل " آنها در یکدیگر اغلب یکجانبه و مکانیکی درک میشود .

مطلب البته فقط به " تبعیت " یا " وابستگی " منحصر نمیشود . بلکه این هم هست

که فعالیت اقتصادی وسیع ارگانهای دولتی در وضع اقتصاد تاثیر مثبت و (در چارچوب محدود)

تأثیر مستقل میبخشد و این تأثیر میتواند در فعالیت انحصارات محدودیت ایجاد کند و سیاست آنها را تحت کنترل درآورد و در عین حال به پیشرفت منافع آنها کمک نماید و گاه میتواند تا حدودی جلوی هرج و مرج ناشی از رقابت داخل "بیزنس بزرگ" را بگیرد و در همان حال تضادهائی را که بیشتر جنبه عمومی دارند آشکار سازد. میزان این تأثیر و چگونگی نتیجه آن البته وابسته به تناسب قوای طبقاتی و چگونگی حیات سیاسی، وابسته به عامل زمان و مکان و صیغه وابسته به شکل مشخص فعالیت سیاسی طبقه کارگر و خودمهای مردم است (مطلبی که همان پزنتی و میتلو خاطر نشان کرده اند). نفی نکته اخیر و در عین حال داشتن توقع نیل به نتیجه آیکه از این تأثیر در جاتی کمتر یا بیشتر وارسته باشد در حکم اسیر بودن در چنگ شمانیسم بکلی مکانیکی است.

ثالثا ما با واقعیت حیرت بخش و روبرو هستیم بدین معنی که در قیاس با سالهای میان دو جنگ جهانی و حتی قبل از سال ۱۹۱۴ کشورهای اروپای غربی آهنگ سریعی در زمینها نداشت سرمایه و آهنگی بس سریعتر از آن در زمینه رشد اقتصادی داشتند (این سرعت در آهنگ سالانه افزایش محصول ملی ناویژه یا درآمد ملی منعکس بود). این مطلب را با تفصیل بیشتر در پائین توضیح خواهیم داد.

رابعا پدیدهای وجود دارد که آنرا زمانی پیدایش "اعوجاج در سیکل اقتصادی" مینامند عبارتی که بنظر ما صاحب نبود زیرا موجب تداعی معانی نادرست میگردد. در طول ۲۰ سال پس از جنگ اگر دوره های تنزل و وقفه ای هم در فعالیت اقتصادی پدید آمد پیراین دوره ها نسبتا سریع غلبه شد و ضمنا دوره های رکود نیز در قیاس با دوره های دهساله قبل از آن بالنسبه کوتاه بود. طی سالهای ۱۹۴۸ - ۱۹۶۰ محصول ملی ناویژه در اروپای غربی در دوره های "تنزل" حدود اکثریک درصد پائین میآمد و حال آنکه در فاصله میان دو جنگ رقم معمولی تنزل میزان این محصول غالبا بیش از ۱۰ درصد و ضمنا در فرانسه و آلمان بیش از ۱۵ درصد بود (در آمریکا طی سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۳۱ میزان تنزل قریب ۳۰ درصد بود). در این دوران طول مدت ایسن "تنزل"ها فقط در موارد نادر از ۱۲ ماه تجاوز کرد. است (و حال آنکه طول مدت رشد مداوم در هر دوره ستا چهار سال بوده است). بنا بر این مهمترین بخش سیکل شامل سالهای رونق فعالیت اقتصادی و "اهلا" بوده است. ضمنا در این سالها حتی غیر غم آنقدر آلمان غربی و ایتالیا عوامل خاصی وجود داشته که به پیدایش نیروی کار اضافی و ایجاد درصد معینی از بیکاری کمک کرده است. سطح اشتغال بالنسبه بالا بوده است. برخلاف این کشورها در انگلستان سطح نیروی کار در قیاس با آمریکا از دوره های قبلی به سطح "اشتغال کامل" نزدیکتر بوده است. بیکاری خیلی بندرت از ۲ درصد تجاوز کرد و گاه به یک درصد هم رسید. در عین حال در ایسن دوران سطح عمومی قیمت ها (بجز برخی موارد استثنای موقت) و دشواریهای ناشی از اصطلاح "تورم" بالا میرفت. بحرانهای اقتصادی بیشتر جنبه "تورم" داشت نه جنبه "کمبود پول" که در سالهای بین دو جنگ جهانی عمومیت داشت.

خاصا در دوران پس از جنگ در امر پیشرفت فنی تغییرات کیفی تازه ای رخ داد. نوآوری های فنی در زمینه اتوماسیون کامل یا محدود و پاندازه ای شگرف بود که در دوران کاملی را در پیشرفت فنی تشکیل میدهد. کاملا امکان دارد که فرارسیدن این دوران به سالهای میان دو جنگ نسبت داده شود زیرا در آن زمان رشد بازو کار بسیار سریع بود (در آمریکا آنرا حتی میتوان به آغاز و

اواسط سالهای ۲۰ نسبت داد) در آن زمان اقتصاد دانان از فرارسیدن بیکاری ناشی از پیشرفت فنی سخن میگفتند . ولی آنچه که در اروپای غربی از هنگام جنگ بیعدرویی میداد ظاهراً ادامه این گرایش و شاید هم رشد سریع این گرایش بود .

سرانجام باید یاد آور شویم که رو به هم رفته بععلی که ما پایین تر آنرا بررسی خواهیم کرد وضع طبقه کارگر در سیستم مناسبات اجتماعی در این سالها تحکیم یافت و انعکاس آن افزایش قابل ملاحظه قدرت خرید کارگران و کارمندان (با استثنای موارد دارای جنبه موقت و محلی) بود که منجمله از بالا رفتن سطح اشتغال ناشی میشد .

حال نکاتی را که در بالا ذکر شد بکمک ارقام تصویر میکنیم . نخست آهنگ سرعت انباشت سرمایه را بررسی میکنیم . چندی پیش در یکی از تحقیقات اقتصادی (که در سال ۱۹۶۴ تحت عنوان " رشد اقتصاد در غرب " توسط انگوس مدیسون نگارش یافت) گفته میشد : " روشن است که تمام کشورهای اروپای در سال پنجاهم در زمینه سرمایه گذاری آهنگی سریعتر از آهنگ های هر یک از اژاد وار ماقبل آن داشتند " در گذشته فقط در مراحل رونق بود که میزان سرمایه گذاریها با سطحی می رسید که برای امروز جنبه عادی دارد . از این گذشته سطح سرمایه گذاریها طی ده سال اخیر تقریباً در هر کشور بالا رفته است " . نویسند ه سپس افزوده است که " ظاهراً در سالهای پنجاهم میان تسریع رشد و ترفیع سطح سرمایه گذاریها ارتباط مسلم وجود داشته است " .

نسبت مجموع سرمایه گذاریهای داخلی

بمحصول ملی ناویژه به نرخ جاری (میزان متوسط سالانه)

سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۱۳	۱۹۱۴ - ۱۹۴۹	۱۹۵۰ - ۱۹۶۰	
۷٫۷	۷٫۶	۱۵٫۴	انگلستان
۱۵٫۴	۱۳٫۵	۲۰٫۸	ایتالیا
-	۱۴٫۳ (۱۲۵۰ - ۱۲۲۷)	۲۴٫۰ (آلمان غربی)	آلمان
-	-	۱۹٫۱	فرانسه
۱۲٫۷	۱۵٫۴ (۱۲۳۸ - ۱۲۱۴)	۲۶٫۴	نروژ
۱۲٫۳	۱۵٫۵	۲۱٫۳	سوئد

جدول زیر آهنگ سالانه سرعت رشد دوره ده ساله گذشته را در قیاس با آهنگ سرعت رشد دوره پیش از ۴۰ سال قید از جنگ جهانی اول را نشان میدهد .

آهنگ متوسط سالانه افزایش محصولات

۱۹۶۰ - ۱۹۵۰	۱۹۱۳ - ۱۸۷۰	
۲٫۱	۲٫۲	انگلستان
۴٫۴	۱٫۶	فرانسه
۲٫۹	۲٫۷	بلژیک
۷٫۶ (آلمان غربی)	۲٫۹	آلمان
۵٫۹	۱٫۴	ایتالیا
۴٫۹	۲٫۲ (۱۹۰۰ - ۱۹۱۳)	هلند
۳٫۳	۳٫۲	دانمارک
۳٫۵	۲٫۲	نروژ
۳٫۳	۳٫۰	سوئد

(در آمریکا بزرگترین رقم مربوط به دوره اول است : ۴٫۳ در مقابل ۳٫۲ در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۰)
 سطح بیکاری در فرانسه ، هلند ، نروژ ، سوئد و انگلستان در قسمت اعظم سالهای دوران اخیر
 پایین تر از ۲٫۵ درصد مجموع نیروی کار بود . در آلمان غربی سطح متوسط آن در طول سالهای
 پنجاهم ۴٫۰ درصد بود (بنا به ملک خاصی که بحد کافی روشن است) . ولی در ایتالیا این سطح
 عبارت بود از ۸٪ و در بلژیک و دانمارک بطور متوسط ۴ - ۵ درصد . در طول تمام سالهای این
 دوران سطح عمومی بیکاری در قاره امریکای شمالی بیشتر از اروپای غربی بود و ضمناً این سطح رو به
 ترقی رفت .

آهنگ رشد بازده کار در صنایع استحصالی و ساختمان طعمالهای پنجاهم طبق آمار کمیسیون
 اقتصادی سازمان ملل متحد مخصوص اروپا - بدین قرار بود :

رشد بازده کار در صنایع استحصالی و ساختمان در سالهای ۱۹۴۹ - ۱۹۵۹
 (میزان متوسط سالانه ، به درصد)

۲٫۲	انگلستان
۴٫۳	فرانسه
۳٫۳	بلژیک
۱٫۰	آلمان غربی
۷٫۴	ایتالیا
۴٫۳	هلند
۲٫۱	دانمارک
۲٫۸	نروژ
۳٫۷ (۱)	سوئد
۴٫۰	اتریش

(۱) - فقط در صنایع استحصالی

مجموعه این ارقام مهید آنستکه مقیاس تغییرات فنی بسیار ناموزون بوده است . میان رشد عالی بازده کار هر شد قابل ملاحظه میزان اشتغال (یا اشتغال کارگران) و افزایش میزان محصولاتی که تولید میشود رابطه معینی وجود داشته است ، گرچه باید گفت که این رابطه شامل تمام کشورها نمیشود (مثلا در فرانسه رشد بالنسبه کند میزان اشتغال با آهنگ سریع افزایش تولید همراه بوده است) . از طرف دیگر میان آهنگ افزایش تولید و آهنگ افزایش سرمایه گذاری (در وجود سهمی از محصول ناورژه که شامل سرمایه گذاری میشود) - رابطه ضعیفتری مشاهده شده است . نروز نمونه بارزتر و منحصر بفرد کشور است که با آنکه سهم سرمایه گذاری آن خیلی زیاد بوده ولی آهنگ رشد اقتصادی در سطح نازلی قرار داشته است (و ظاهرا نسبت سرمایه ای که بکاررفته به محصولاتی که تولید شده است نسبت بکلی غیرعادی بوده است) .

وقتی ما در مقام توضیح برخی پدیده های دوران پس از جنگ بر میآئیم مستقیما با مسئله پیوستگی آن پدیده ها با شرایط تاریخی بسیار بفرنج روبرو میشویم . عده ای از نیازمند بهها و هزینه های نظامی و از توام بودن آنها با موج جدید نوآوریهای فنی سخن میگویند و آنها را عوامل محرکه سرمایه گذاریها و البته نتیجه رشد اقتصادی میدانند . عده دیگر از نقش روز افزون دولت و منجمله از اقدام دولت در استفاده از اسلوسهای نوین (و تثبیت کننده) کینز سخن میگویند و آنرا علت تغییر جریان رشد اقتصادی در قیاس با سالهای سی ام میدانند . عده ای هم مدعیند که عامل عده توسعه بازرگانی و افزایش تولید و سرمایه گذاریها در این منطقه جهان ایجاد " بازار مشترک " اروپا است .

البته این عوامل بدرجات مختلف در پدیده های مذکور تاثیر معین داشته اند و مخصوص در سطح عالی فعالیت اقتصادی و در سرمایه گذاریها و آهنگ رشد موثر بوده اند . ولی بنظر میرسد که این عوامل بخودی خود و بجز از یکدیگر برای یک توضیح تاریخی کافی نیستند . بنظر ما باید برای تغییراتی که در دوران حاضر در زیر بنای اجتماعی - اقتصادی جامعه سرمایه داری و عبارت دیگر در مناسبات اجتماعی - اقتصادی تعیین کننده ماهیت سرمایه داری بعنوان طرز تولید خاص مرحله تاریخی مشخص روی میدهند باید توضیح عمیقتری جستجو کرد . و نیز میخواستیم این مطلب را تاکید کنیم که وضع کنونی طبقه کارگر در سیستم مناسبات اجتماعی بسی پایدار تر شده است . ولی این مطلب را نباید فقط بر پایه آماری بعنوان بالارفتن سطح زندگی در نظر گرفت بلکه آنرا باید معلول فشار و نفوذ سیاسی و سندیکائی موجود و نیز نفوذ و تاثیر بالقوه دانست و آن پدیده جهانی تاریخی که عبارت زیرتوصیف کننده آنست مربوط ساخت : " سوسیالیسم سیستم جهانی شده است " .

در قطعه نامه تاریخی کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته شد است که :

" خصیصه عده دوران ما عبارتست از خروج سوسیالیسم از چارچوب یک کشور و تبدیل آن به سیستم جهانی " (این قطعه نامه " تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم " را بعنوان " حادثه جهانی تاریخی دوران پس از جنگ " ارزیابی کرده است) . سپس در اعلامیه سال ۱۹۶۰ خاطر نشان شده است که " خصیصه عده سیاسی دوران ما آنستکه سیستم جهانی سوسیالیستی به عامل قاطم تکامل

جامعه بشری بدل میگردد " و اکنون عامل تعیین کننده محتوی عده ، سمت عده و خصوصیات عده تکامل تاریخی جامعه بشری است . محال است که تغییرات وارده در تناسب قوای موجود در عرصه جهانی در دوران پس از جنگ جهانی دوم تاثیرات خود را در فعالیت درونی سرمایه داری و نروز

در تناسب قوای طبقاتی حداقل عدای از کشورهای سرمایه داری اعمال نکرده باشد. بدیهی است که تکامل اوضاع جهان در کلیه جوانب حیات جامعه تاثیر میبخشد. در این زمینه میتوان تشدید قاطعیت طبقه کارگر و سندیکا ها و نیز تزئید اطمینان آنان به نیروی خود را بعنوان نمونه ذکر کرد. طبقات ثروتمند اکنون میتوان گفت که روهی مرفهه پیش از سابق در قبال افزایش بیکاری حساسیت دارند و علت این امر نیروی انفجاری بالقوه بیکاری در زمینه سیاسی است. فن الواقع هم شواهد بسیاری وجود دارد که نشان میدهد طبقات استثمارگری که بحرانهای اقتصادی آغاز سالهای سی ام در یک سلسله از کشورهای بشدت آنها را تکان داده بود اکنون میترسند که در صورت تکرار آن حوادث بنای سرمایه داری در مقابل تاب مقاومت نداشته باشد. و نیز نباید از نظر دور داشت که رشد و تقویت انحصارات تاحدود معینی موجب تشدید تمرکز امر در اداره اقتصاد و در عین حال موجب حدت و تشدید تضاد های ذاتی سیستم سرمایه داری (نظیر " رقابت انحصاری " و تضاد میان گروههای اقتصادی و بخش های اقتصاد) میگردد و ممکنست در وضع مجموعه مکانیسم تاثیر بسیار مهلك داشته باشد. کارفرمایان اعم از مفرد یا جمعی اکنون چه بسا یاد لهره زیاد به تقلیل مزد کارگران تن در میدهند زیرا ایمن عمل آنها ممکنست موجب واکنش و اقدام متقابل سندیکاها به اعلام اعتصاب شود و در عین حال میزان تقاضا را کاهش دهد. باینجهت آنها تلاش زیادی بکار میبرند تا آرامش محیط تولید را از طریق اسکات سندیکاها حفظ کنند بخصوص وقتی حس کنند که مواضع انحصاری آنها در بازار انقدر محکم هست که با استفاده از آن بتوانند هرگونه عقب نشینی و گذشتی را در زمینه دستمزدها تعیین قیمت های گرانتر برای کالاها چیران کنند (البته این بان معنی نیست که در عین حال همان طبقه حاکمه نمیتواند شیوه های خشن مرسوم را در مواقعی که خود را بحد کافی نیرومند میداند، بکار نبرد) .

پدیده دیگر سالهای اخیر که از خصایص دوران ما است و ما " مسابقه دو سیستم " پیوند محکم دارد نگرانی جهان سرمایه داری از " رشد اقتصادی " است که حتی موجب پیدایش ایدئولوژی جدید " دینامیسم " و تئوری های مربوط به نقش نوآوری کارفرمای سرمایه دار و کنسرن انحصاری بزرگ و عبارت دیگر ایدئولوژی " نئوکاپیتالیسم " شده است. در این باره مطالبی گفته و نوشته شده است (علاوه بر سخنرانی های کنفرانس سال ۱۹۶۲ در انستیتوی گرامشی اثری هم توسط تئودر پوگر تحت عنوان " اعجاز اقتصاد پست پانته ؟ " انتشار یافته است) . ولسی ضرورت جدی طرح و حل این مسئله همچنان بر جای خود باقیست .

مسئله نیروی موهنگیری طبقه کارگر در جبهه اقتصادی تاحدودی بمسئله اشتغال ارتباط دارد ولی منظره در اینجارتنگ و ناهمگون است. در ایتالیا و آلمان (قبل از سال ۱۹۶۰) و در دانمارک و لژیک (و البته در ایالات متحده امریکا) سطح بیکاری بحد کافی بالا بود، در همان سطح متوسط سالهای بیستم ویا حتی کمی بالاتر. از سوی دیگر در انگلستان، فرانسه، هلند، نروژ و سوئد این سطح پائین بود. پائین تر (و در انگلستان به مراتب پائین تر) از سطح متوسط سالهای بیستم. در کشورهای مذکور بیکاری در قیاس با سالهای سی ام معتدل و روهی مرفهه به مراتب پائین تر از امریکای بود. در کشورهای که این سطح پائین بود سرمایه داری از سلاح سنتی خود یعنی ارتش ذخیره صنعتی محروم میگردد (سرمایه داری بکمک این ارتش دستمزدها در سطح نازل نگاه میداشت و یا چنانچه افزایش آن ارزش اضافی را بخاطر میآید اخت. دستمزدها کاهش میداد) حتی هنگامیکه عرض نیروی کار بیش از حد میشد نیز نظیر ایتالیا و آلمان - اتحادیهها گاه بحد کافی

نیرومندی داشتند که دستمزد را در سطح معین نگاهدارند یا آنرا افزایش دهند . در مواقعی هم که تقاضای نیروی کار به حد کافی زیاد بود و این تقاضا افزایش مییافت و وضع بر همین منوال بود . توضیح اینکه چرا دشواریهای اقتصادی سرمایه داری در اروپای غربی بیشتر به تورم و بحرانهای ناشی از تورم پول مربوط بود ، نه به گرایشها و بحرانهای ناشی از کمبود پول (که در دهسال قبل از جنگ مشاهده شد) همین تغییر شرایط در بازار کار است . ولی این دشواریها علاوه بر این باجوانب وسیعتر مسئله نیز ارتباط دارد . توسعه دائم و نفوذ اقتصادی سرمایه داری دولتی و هدفهای ویژه ای که در برابر آن قرار دارد باینسلسله ازجوانب مسابقه و سیستم موجود در جهان کنونی ارتباط دارد .

به بنیم در سالهای اخیر چه گرایشهای وجود داشته و آیا این گرایشها نشانه آنند که دهسال کنونی شامل سالهای شصتم از نظر خصائص میز و نوع تکامل باگذشته تمایز قاطع خواهد داشت یا نه ؟ اگر رشد صنایع را در نظر بگیریم می بینیم که این رشد در اروپای غربی رویهمرفته از اوایل دوره دهساله گذشته ، با وجودیکه در سال ۱۹۶۱ در فعالیت اقتصادی چند کشور وقفه معینی پدید آمد ، ادامه دارد . ولی در برخی از کشورهای دیگر رشد اقتصادی کندتر بوده است . در سالهای اخیر کمبود دائم التزاید نیروی کار و کاهش بیکاری در بازار کار عمومیت داشته است ، بخصوص در آلمان غربی و حتی در ایتالیا و آتریش و بلژیک که سطح بیکاری قبل از آن بالا بود . ولی در سال ۱۹۶۳ در صنایع استحصالی علامت کاهش اشتغال عمومی پدید آمد . بموجب گزارش منتشره از طرف کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد مخصوص اروپا در باره " وضع اقتصادی اروپا در سال ۱۹۶۳ " - " کمبود نیروی کار در شرایط وجود تقاضای زیاد و اشتغال کامل در اکثر کشورهای صنعتی رشد یافته اروپای غربی به بعضی دائم بدل شده است . این بعضی در برخی از کشورها تازه پدید آمد بود در برخی دیگر سابقه طولانی دارد و خصیصه میز و سراسر دوران پس از جنگ است . کند شدن آهنگ رشد میزان اشتغال و کاهش تعداد شاغلین در صنایع استحصالی و خصیصه میز و وضع عمومی بازار کار اروپای غربی در سال ۱۹۶۳ بوده است " .

کندی سرعت رشد اقتصادی در سال ۱۹۶۱ میزان آنرا که در سال ماقبل در سطح بالنسبه عالی قرار داشت ، به نصف تا دو سوم سابق رسانید و آهنگ رشد تقریباً همان آهنگ متوسط دوره دهساله ماقبل باقی ماند باینجه نمیتوان گفت که در آهنگ های سریعتر رشد دوران پس از جنگ (در قیاس با دهساله ماقبل) علائمی دال بر نزدیک شدن به حد خود نمودار میگردد . البته در آلمان غربی کندی بسیار مشهودی پدید آمد ولی ایتالیا در زمینه رشد تولید صنعتی همچنان (تا سال گذشته) پیش میرفت . ولی علامت تئز و محسوس آهنگ سرمایه گذار بهایبخصوص در رشته سرمایه اساسی مشاهده شد . و جدول زیر گرایشهای عمده رشد محصولات صنعتی و منحنی تغییرات بیکاری را از سال ۱۹۵۹ نشان میدهد .

درصد سالانه رشد تولید صنعتی

۱۹۶۴	۱۹۶۳	۱۹۶۲	۱۹۶۱	۱۹۶۰	۱۹۵۹	
۱۰	۵	۵	۵	۱۰	۶	اروپای غربی من حیث- المجموع از جمله :
۷	۱	۱	۱	۷	۵	انگلستان
۱۲	۶	۶	۶	۱۲	۳	فرانسه
۶	۵	۵	۵	۶	۵	پلژیک
۱۱	۶	۶	۶	۱۱	۷	آلمان غربی
۱۵	۱۰	۱۰	۱۰	۱۵	۱۰	ایتالیا
۴	۲	۲	۲	۴	۶	اتریش
۱۳	۲	۲	۲	۱۳	۹	هلند
۷	۴	۴	۴	۷	۶	نروژ
۶	۵	۵	۵	۶	۴	سوئد
۶	۴	۴	۴	۶	۴	سوئد

بنابراین در اکثر کشورها (بجز ایتالیا که سیر نزولی دارد) آهنگ رشد در سال ۱۹۶۴
روافزایش نهاد، گرچه به عالیترین سطح یعنی سطح سال ۱۹۶۰ نرسید. در کشورهای بازار
مشترک میزان واقعی محصول ملی ناویژه مره (در سال ۱۹۶۳ کمتر از ۴ درصد) و سرمایه
گذاریها ۷ درصد افزایش یافت.

درصد بیکاران

۱۹۶۴	۱۹۶۳	۱۹۶۲	۱۹۶۱	۱۹۶۰	۱۹۵۹	
۲	۲	۲	۲	۲	۲	انگلستان
۳	۱	۱	۱	۳	۳	فرانسه
۸	۳	۳	۳	۸	۸	پلژیک
۲	۰	۰	۰	۲	۲	آلمان غربی
۸	۳	۳	۳	۸	۸	ایتالیا
۴	۲	۲	۲	۴	۴	اتریش
۷	۰	۰	۰	۷	۷	هلند
۲	۱	۱	۱	۲	۲	نروژ
۱	۱	۱	۱	۱	۱	سوئد

(۱) - فقط مربوط به کشورهای " بازار مشترک " است.

جدول بیکاری نشان می‌دهد که (برخلاف امریکا) تکامل تکنیک در این کشورها بآن مرحله نرسیده است که در تلاش خود برای تقلیل نیروی کار بحدی از جریان انباشت سرمایه جلوگیری کند که موجب بیکاری فنی شود و کار را به تناسل مطلق صیقل اشتغال در صنایع منجر سازد . البته در آئند ممکنست چنین وضعی پدید آید . و اما در مورد نسبت سرمایه به محصول تولید شده باید گفت که طبق علائم موجود این نسبت هنوز هم کاهش می‌یابد .

اگر بخواهیم از مطالب پیش گفته چنانکه باید و شاید نتیجه‌گیری کنیم می‌بینیم که علت سرعت غیرمنتظره و (فوق العاده) رشد برخی از کشورهای سرمایه داری در سالهای پنجاهم ظاهرآ وجود عوامل مخصوص و موقت بوده است (تجربه نشان می‌دهد که در این مورد ما با دوره های موقت " جهش " و " خیز " روبرو شده ایم) . این عوامل نمیتوانند طولانی باشند و شاید هم تکرار نشوند . این عوامل مخصوص از جمله عبارتند از وجود عرضه قابل انعطاف برای نیروی کار (و عبارت دیگر برای ذخائر آن) ، تاثیر تغییرات معین در تقاضای محصولات صادره از کشورهای خارجی ، دوره های تعمیم سریع تکنیک مدرن و تجدید سرمایه که موجب تشدید فعالیت در زمینه سرمایه گذاری و تولید وسائل تولید و برخی موارد موجب هزینههای اساسی و غیره در بخش دولتی میگردد . ولی بطور کلی دوره دهساله جاری ظاهرا کندی معینی را در آهنگ رشد اقتصادی در پیش خواهد داشت گرچه تاکنون سطح متوسط آن در هیچیک از کشورهای روبرو شده از سطح متوسط دوره دهساله سالهای پنجاهم خیلی پائین تر نرفته و در سال ۱۹۶۴ حرکت صعودی داشته است . هیچ علامتی وجود ندارد که نشان بدهد وضع عمومی اقتصادی دوران پنجاه جنگ تغییر کرده یا ممکن است بزودی تغییر کند و یا اینکه خصائص مشترک سرمایه داری در دوران کنونی ممکنست در دهساله جاری دستخوش تغییرات قابل ملاحظه ای گردد .

ولی طی چند سال اخیر یک گرایش دیگر هم تاثیر خود را اعمال میکند . این گرایش که شایان توجه خاص است افزایش میزان سرمایه گذاریهای امریکائی در اروپا است . البته این سرمایه گذاری در سالهای پنجاهم و معیضاتی کمتر از دوران میان دو جنگ جهانی گذشته نیز انجام میگرفت . برخی اطلاعات و فاکت ها را میتوان از انتشارات وزارتخانه های بازرگانی و دارای بدست آورد . هفت سال پیش ج . دانینگ نیز در اثری بنام " سرمایه گذاریهای امریکائی در صنایع استحصالی انگلستان اطلاعاتی درباره سرمایه گذاریهای امریکا در صنایع انگلستان منتشر ساخت . در سال ۱۹۲۹ میزان کن سرمایه گذاریهای مستقیم امریکائی در انگلستان ۴۸۵ میلیون دلار بود که ۵۵ درصد آن به صنایع استحصالی اختصاص داده شد . این مبلغ برابر با ۳۱٫۷ درصد کل سرمایه گذاریهای مستقیم امریکا در اروپا بود . بدین طریق میزان کل این سرمایه گذاریها تقریباً ۱۳۰۰ میلیون دلار میشود . در سال ۱۹۵۵ میزان کل سرمایه گذاریهای امریکا در انگلستان به ۱۴۲۰ میلیون دلار و سهم سرمایه گذاریها در صنایع استحصالی به ۶۷ درصد رسید (بقیه در امور نفتی و هوسسات عمومی امور شهری و بازرگانی ، صنایع معادن ، بانکها و غیره سرمایه گذاری شده بود) . در همان سال سرمایه گذاریهای مستقیم امریکا در اروپا تقریباً به ۳۰۰۰ میلیون دلار رسید .

روبرو شده در آستان جنگ در اروپا بخش بزرگی از سرمایه گذاریهای صنایع استحصالی به تولید برق (۲۵ درصد) و صنایع اتومبیل سازی (میزان آن سیر نزولی داشت) ، ماشین سازی شیمیائی و تولید مصنوعات فلزی اختصاص داده شده بود . شرکت های دختر رایجترین شکل

سازمانی سرمایه گذارهای امریکائی بود . پس از جنگ سرمایه گذارهای امریکائی در پالشاگها و صنایع اتومبیل سازی ، ماشین سازی و شیمیائی از طریق تقلیل سرمایه گذاری در موسسات عمومی امریکائی و صنایع معادن افزایش یافت . میزان متوسط سود سرمایه گذاری شرکتهاى امریکائى در انگلستان ۱۹ - ۲۰ درصد بود .

بنظر ما علائمی وجود دارد که افزایش سریع سرمایه گذاری های امریکائی را در اروپا در این اواخر مخصوص در جریان سال اخیر نشان میدهد (گرچه ما در این زمینه هیچگونه آمار کاملی در باره میزان واقعی آن در دست نداریم) . این افزایش مورد صحت عبارت " هجوم دلار به امریکا " است (این عبارت را ضمناً روزنامه انگلیسی " گاردیان " هم در ۴ فوریه ۱۹۶۵ بکار برده است) این افزایش شکل سرمایه گذارهای مستقیم در صنایع و بازرگانی و از جمله بلع و جذب شرکتها و موسسات موجود و همچنین بلع شرکتهاى امریکائی دختر را بخود گرفته است . در اوایل سال گذشته سهم سرمایه گذارهای جاری در اروپا در قیاس با مجموع سرمایه گذارها در کشورهای خارجی به یک چهارم رسید . ولی طی سال ۱۹۶۴ (بموجب مندرجات همان شماره روزنامه " گاردیان " دست کم ۶۰ درصد سرمایه طى صادره امریکایه اروپا رفته بود . طبق محاسباتی که انجام گرفته میزان سرمایه گذارهای امریکا در صنایع فرانسه از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴ تقریباً ۲ برابر شد یعنی از ۶۳۲ میلیون دلار به ۱۲۵۰ میلیون دلار (در تابستان سال ۱۹۶۴) رسید . این امر در فرانسمنگرانی هرآشفنگی شدیدی بوجود آورد و مخصوص وقتی کار به نفوذ سرمایه امریکائی در رشته طى قنى رشد یافته رسید . ظاهراً تغییرات اخیر سیاست دولت فرانسه در جهت اتخاذ خط مشی مستقلانه تر در اروپا و ظهور کلی در امر بین المللی و مخالفت در قبال تسلط امریکا را باید ناشی از بروز همین برآشفنگی ها دانست .

در آلمان غربی نیز نفوذ سرمایه های امریکائی به همین طریق بوده است ولی ما آمارى راجع به سمت و میزان این نفوذ طی سالهای اخیر در دست نداریم . ظاهراً دولت آلمان غربی در قبال این نفوذ اقتصادی ما را " اقیانوس گذشت پذیری بیشتری از خود نشان داده است . بنظر ما باید این ستوان را مطرح کرد که آیا مجموعه این جریان نشانه آغاز دورانی نیست که سرمایه امریکائی و سیاست اقتصادی امریکا میکوشند اروپا را بیس از پیش بعنوان " عرصه نفوذ " اقتصادی وابسته خود (وحتى بعنوان یکی از اقاماروپا " منطقه نیمه مستعمراتی ") تلقی کنند . چنین برخوردی از برخی جهات با برخورد آلمان نازی قبل از جنگ با کشورهای جنوب شرقی اروپا در سالهای سی ام شباهت دارد . اگر وضع بر این منوال باشد آنوقت باید منتظر بود که این گرایش نوین عواقب سیاسی مهم و از جمله تغییراتی را در جهت سمت گیری ارتجاعی تر در سیاست انحصارات و در سیاست دولتی دیکتاتور منشانه با میل شدید تر به طرف راست و توسل باشکال سیاسی ارتجاعی - ببار آورد . در پایان این مقال میتوان به ذکر سه مسئله طى پرداخت که جنبش کارگری کشورهای اروپای غربی میتواند به حل آنها در آینده نزدیک همت گمارد . این کار بنظر ما برای خود این جنبش هم خالی از فایده نخواهد بود (در اینجا سخن بر سر کار پژوهشی دارای فوریت متوسط است نه کار تبلیغی بیدرنگ) .

این سه مسئله عبارتند از :

۱ - اشکال جدید سازمان بین المللی انحصارات که امریکا در آنها تسلط دارد کدامند

(بخصوص انحصارات امریکائی - اروپائی) و این اشکال در چه بخش‌های رشته های بیض
می‌یابند ؟

- ۲ - انواع تغییرات بنیادی کدامند و کدام گرایش‌های بنیادی می‌توانند موجب چنین تکاملی گردند ؟ آیا نفوذ سیاست اقتصادی و گرایش‌های موجود در جهت سرمایه داری دولتی باین تکامل کمک خواهد کرد یا اینک برعکس آنرا دچار اشکال خواهد نمود ؟
- ۳ - در اثر تغییرات اخیر چه تطوراتی در ترکیب خود طبقه کارگر و در قشر بندی درونی و در خصیلت و منافق قشرهای مختلف آن پدید آمده است ؟



درباره برخی جوانب و تضاد های سرمایه داری دولتی

ژان پیر دللی لوز

تردید نیست که در سالهای اخیر در کلیه کشورهای سرمایه داری رشد یافته و از آن جمله امریکا نقش دولت در اقتصاد روابط روز بروز همجانانه تر و صغرنچتر آن با بخش سرمایه داری خصوصی و حتی تا حدودی در آمیختگی انحصارات بادیستگاه دولتی در قیاس با دوران قبل از جنگ بمیزان زیادی افزایش و شدت یافته است. این پروسه طی ۲۰ سال اخیر موجب تغییرات اساسی در برخی از کشورهای اروپای غربی شده است. سرمایه داری انحصاری در همان جهت تکامل خود اشکال بینهایت متنوعی در کشورهای مختلف بخود گرفته است. خصیصه کمی این پدیده را سهم محصول " موسسات اجتماعی ملی شده " در محصول ملی (که به ۳۰ تا ۳۵ درصد میرسد) و یا سهم سرمایه گذاری دولتی در کل سرمایه گذاریها (تا ۵۰٪) نشان میدهد. ولی آنچه بخصوص شایان توجه است جنبه کیفی آنست. تحلیل چگونگی حوش خوردگی دولت و انحصارات بزرگ که در مقیاس وسیع انجام میگردد نه تنها نشان میدهد که تضاد های ذاتی رژیم سرمایه داری چگونه اشکال تازه ای بخود میگیرند بلکه در عین حال چگونگی پیدایش تضاد های جدید ذاتی فائز انحصاری دولتی را نیز نشان میدهد.

در آمیختگی روز بروز کاملتر دولت و گروه بندیهای بزرگ انحصاری یک سلسله مسائل تازه پدید میآورد. این مسائل هم بعرصه اقتصاد ملی هر کشور مربوط میشود (نظیر تغییر وظائف دولت که دیگر فقط رونای سیاسی و قضائی نیست بلکه در پروسه تولید و گردش کالا مدخل مستقیم دارد) و هم بعرصه بین المللی (توسعه میدان فعالیت انحصارها و فراتر رفتن آن از حدود مرز های کشور با تقویت سرمایه داری انحصاری دولتی برخی از کشورها وارد تضادی میشود که حداقل جنبه صوری آن محرز است) .

پایه عینی توسعه روابط میان دولت و انحصارات عبارتست از پروسه سریع تمرکز تراکم سرمایه. سخن فقط بر سر تمرکز در عرصه تکنیک نیست که در نتیجه تلاش برای مدرنیزه کردن تکنولوژی و ماشین آلات بوجود میآید. این مدرنیزه کردن از خصائص ممیزه دوران کنونی است (این دوران در امریکا شامل ۲۵ سال اخیر است و در اروپای غربی برای کشورهای مختلف در حدود پانزده سال را دربرمیگیرد) . این جهش در عرصه تکنولوژی را دولت تسهیل میکند، از آن پشتیبانی مینماید و گاه خود بوجود آورنده آنست. در عین حال این جهش کار را بفرسایش سریع " معنوی " ماشینها منحصر میسازد و البته نتیجه شرکت های بزرگ را وادار میکند برای موسسات خود بمنظور کاهش قابل ملاحظه ارزش تمام شده محصولات اندازه ها و مقیاس های مطلوب را جستجو کنند.

در اینجا بطور عمده سخن بر سر تشدید و توسعه کنترل حیات اقتصادی کشور از طرف شرکتها و بانکهای بزرگ نیز هست . مثلاً در فرانسه در سال ۱۹۵۲ دوازده بانک بازرگانی بزرگ بیش از ۶۵۰ رشته با شرکتهای بزرگ ارتباط ارگانیک داشتند (در ۷۵ رشته از آن با ۱۰۰ شرکت بزرگ کشور ارتباط داشتند) .

این سیستم ارتباطی بسیار پیچیده (که هم شامل رشته های وظایف علی است و هم شامل رشته های کنترل و نظارت و همکاری) ، ضمن تغییرات لاینقطع تناسب قوای کم و بیش استوار امیان گروه بندیهای بزرگ بانکی و صنعتی از یک طرف و شرکت های متوسط و کوچک و وابسته با انحصارات بزرگ از طرف دیگر منعکس میسازد . ولی خود این تغییرات که در پیرویه ای از سیستم اشتراک و در آمیختگی و موافقت های آشکار یا پنهان مستوار است بهیچوجه به استواری نسبی سرمایه انحصاری بزرگ بعنوان یک کاتگوری اجتماعی - اقتصادی لطمه نمیزند .

واماد مورد تمرکز و تراکم سرمایه که معلول تاثیر قوانین عینی اقتصادی است ذکر و نکته ضرورت دارد :

الف - در اینجا میان سرمایه های خصوصی و دولتی اختلاف شدیدی و با خط مرزی مشخصی وجود ندارد . جوش خوردگی شرکتها و انحصارات خصوصی و دولتی و تشکیل روز افزون شرکت های مختلط (که در آنها دولت همیشه رای قاطع ندارد) نشان میدهد که قانون تمرکز و تراکم سرمایه در عین حفظ برخی تفاوتها در شکل بروز و تظاهر خود قوت خود را هم برای انحصارات خصوصی و هم برای موسسات دولتی و ملی شده حفظ میکند .

ب - انگیزه تراکم سرمایه بخصوص در فرانسه که در آنجا سطح تراکم در اواخر جنگ دوم جهانی در قیاس با آلمان و آمریکا آنقدرها بالا نبود " عامل خارجی " و عبارت دیگر خود رهنمای دولتی است . در حال حاضر دولت با سیاست اقتصادی و سیاستی که در زمینه تغییرات اقتصادی " بنیادی " اعمال میکند نقش عمده را در تسریع آنها تراکم در سیستم سرمایه داری بازی میکند . مکانیسم " خود بخودی " اقتصاد سرمایه داری در شرایطی که نرخ سود گرایشی بسوی تنزل نشان میدهد ، معتقد نمایندگان سرمایه بزرگ نه فقط باید دستکاری شود ، بلکه باید بسمت تسریع و پشتیبانی از انباشت سرمایه های انحصارات بزرگ متوجه گردد . سطح عالی نرخ سود بیکه انحصارات بزرگ بدست میآورند از این راه تامین میشود و این امر با آنها امکان میدهد تا مین مالی خود را مستقلاً انجام دهند و از عهده مبارزه رقابتی در عرصه بین المللی برآیند . بدون چنین دخالتی عمل مکانیسم " خود بخودی " سرمایه داری ممکن است در رشته های مختلف عدم تناسبی بوجود آورد که برای انحصارات از لحاظ تامین نرخ عالی سود جنبه هلاک داشته باشد . این امر تاگزیر کار را به کنده نمایی پروسه تراکم سرمایه منجر خواهد ساخت .

دستگاه دولتی که حایجا کردین بسیاری از سرمایه ها از طریق آن انجام میگردد ، در پیرویه تجدید توزیع سهم هر چه بیشتری از درآمد ملی نقش درجه اول دارد . سیستم مالیاتی بخصوص کمک موثری به جابجا کردن وسیع سرمایه میکند .

سیستم حسابداری ملی که بهترین افزار برنامه ریزی " اندیکاتیو " است برای آنکه یک سیستم روشن باشد و ترکیب هر شد اقتصادی کشور را بدرستی منعکس سازد باید امکان داشته باشد حد اقل در خطوط کلی یک تصور واقعی درباره این تغییرات و جابجا شدن های سرمایه بدست دهد .

تمام نظریه ای که این سیستم حسابداری برپایه آن مبتنی است میبایست مورد انتقاد جدی قرار گیرد تا از ایهام منظره ای که این سیستم درباره اقتصاد ما ایجاد کرده است کاسته شود. در چنین صورتی مفاهیمی نظیر "اقتصاد خانه داری" یا "مؤسسه غیرمالی" بکلی بدور انداخته خواهد شد و از مناسبات و روابط میان رشته های جداگانه منظره ای بدست خواهد آمد که چگونگی روابط میان دولت و عرصه های مختلف فعالیت اقتصادی را روشنتر خواهد کرد. در این میان بخصوص برآورد میزان سودها باید بر حسب گروههای مختلف موسساتی که طبق بزرگی و کوچکی موسسات و غیره تقسیم بندی شده اند انجام گیرد. خلاصه کلام اینکه در این زمینه باید کار پژوهشی علمی عظیم انجام گیرد. ولی آیا دستگاه دولتی و ارگانهای برنامه ریزی میتوانند به فاش ساختن مناسبات واقعی موجود در اقتصاد و جامعه ما - تن در دهند و مخصوص روابط میان مهمترین مراکز دولتی و خصوصی را آشکار کنند و پیرو سه روز افزون پیوند میان دولت و انحصارات خصوصی را روشن سازند و جایباجاشدن سودهای حاصله را در صند و قهای شرکتهای بزرگ نشان دهند؟

در اینجا تضاد آشکاری پدید میگردد و آن اینکه انحصارات بزرگ تا حدود معینی در کسب اطلاعات جمع آوری شده توسط ارگانهای رسمی برنامه ریزی و آمارگیری نفع مستقیم دارند ولی از طرف دیگر این انحصارات نمیتوانند با انجام برخی تحقیقات و پژوهشها و لوفوق العاده سودمند هم باشند و نیز با انتشار نتایج این تحقیقات موافقت نشان بدهند. زیرا میترسند که مباد از نتایج این تحقیقات استفاده مهاثیکه برای آنها نامطلوب باشد بعمل آید. سو تفاهات و تیرگی مناسبات میان انحصارات خصوصی پر قدرت و تکنوکرات^(۱) از همینجا بر میخیزد.

در برخی از کشورهای اروپایی و مخصوص در فرانسه پرداخت هزینههای کارهای احیا و ترمیم چه از محل اعتبارات دولتی و چه از محل کمک امریکا از طریق دستگاه دولت انجام گرفت. این امر را در فرانسه میتوان بعنوان یکی از مقدمات برنامه ریزی دولتی در رشته های مختلف اقتصاد تلقی کرد. ارگانهای دولتی باتوجه به قلت نسبی کارتهای رکشور و باتوجه به احتیاط شرکتهای بزرگ در اوضاع و احوالی که از نظر سیاسی برای آنها نامساعد بود - دفاع از منافع مشترک سرمایه - انحصاری را که پس از جنگ بتوسعه و مدرنیزه کردن سریع صنایع احتیاج داشت - بعهده خود گرفتند. دولت بعنوان مبین اراده گروههای حاکمه برای تامین رشد بعدی مجموعه سرمایه های انحصاری بزرگ با تعیین مشی "توافق عمومی" مراکز بزرگ رهبری مجبور بود بمیزان هر چه بیشتری در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور مداخله کند. دولت فرانسه که حق تعیین سمت حرکت بخش معینی از سرمایه گذارینهارا و نیز هسوق کنترل چگونگی استفاده از این سرمایه گذارینهارا در ابرود، از همان نخستین سالهای پس از جنگ سیاست سرمایه گذاری انتخابی را بکمک ارگانهای برنامه ریزی اتخاذ

(۱) - تکنوکرات ها - پیروان نظریه تکنوکراسی هستند. مکتب جامعه شناسی جدید پست کبر اساس نظریات و پلن اقتصاد دان بورژوا در امریکا بوجود آمده و در یک سلسله از کشورهای اروپایی نیز بسط پیدا کرده است. پیروان این مکتب مدعیند که گویا هر چه و مرج و عدم ثبات سرمایه داری معاصر نتیجه شیوه کشورداری "سیاستمداران" است و همین جهت تبلیغ میکنند که رهبری مجموعه حیات اقتصادی و امهرکشورداری به "متخصصین فنی" و سودگران بزرگ واگذار شود تا در ده های جامعه سرمایه داری درمان گردد. (توضیح مترجم)

نمود (صندوق توسعه اقتصادی واجتماعی)

در این مورد يك تدقیق اساسی ضروریست و آن اینکه اگر بخواهیم محتوی حقیقی معیارهای اساسی تعیین کننده چگونگی انتخاب سرمایه گذاری را بد رستی تحلیل کنیم در آخرین تحلیل ناگزیر مطرح مسئله چگونگی بهترین حالت خواهیم رسید ؛ هم در زمینه اقتصاد و هم در زمینه اجتماعی . آنچه در اینجا بیشتر مورد نظر است این نیست که برای بیان چگونگی این بهترین حالت (بفرض اینکه این بهترین حالت تعیین شده باشد) در کادر دولتی تا چه اندازه امکان فنی وجود دارد ، گرچه در همین جامه سائل متداولیك بغرنجی بوجود میاید . آنچه در اینجا بیشتر مورد نظر است ، مسئله اساسی دیگر است و آن اینکه حالا دیگر میشود بطور قطع گفت که هدفهای متضاد ذاتی رژیم طبقاتی با هیچ راهحلی که " برای يك کلکتیو بهترین حالت باشد در یکجا نمی گنجد .

در پرده " بهترین حال برای کلکتیو " د چهاره تئوری تازه ای درباره جامعه پدید آمده که ظاهراً آن مدرن تر است و معتقد است که جامعه میتواند در عین ادامه سیر تکاملی کهنه ، تمام نیازمندیهای خود را بحد اعلی ارضاء کند . این تئوری یکل کاذب است . کافی نیست اعلام شود که محرك افراد رهبری کننده در امر برنامه ریزی در فرانسه دلسوزی برای رفاه اجتماعی است . گویانکه این امر با توجه به طبیعت اجتماعی عیان تکنوکراسی دولتی و خصوصاً در فرانسه و قابلیت تعویض آنها بیکدیگر راکثر موارد بخودی خود بعید است . م . مایه ، رئیس مرکز پژوهش انجمن اقتصادی اروپا در این مورد سخنی بنهایت صحیح گفته است : " باید يك واقعیت دارای اهمیت جامعه شناسی را که برای فرانسه تیپیک است ، خاطر نشان ساخت ؛ بسیاری از رهبران موسسات خصوصی سالیان دراز در موسسات دولتی کار میکردند و بکار مهندسی و فنی اشتغال داشتند (در معادن ، پل سازی ، صنایع هواپیما سازی و دفاعی و غیره) و با در سازمانهای مالی . این امر بخصوص در مورد اکثریت رهبران موسسات فلز سازی سیاه و صنایع شیمیائی هرچی از رسته های ماشین سازی و بانکداری صادق است . با این جهت برای کارمندان دولت و کارمندان موسسات خصوصی پیدا کردن زبان مشترک با یکدیگر دشوار نیست " .

بدیهیست که این اشتراك نقطه نظر و این " تطابق عقاید " با سهولت بسیار بدست میاید زیرا کارمندان عالیرتبه غالباً مستقیماً برای کار موسسات بزرگ خصوصی منتقل میشوند . منشأ اجتماعی کارمندان عالیرتبه نیز بخودی خود با این امر مكم میکند . اگر ف المثل گروه بازرسان مالی را که آنها را همه جا در عالیترین مقامات دولتی میتوان دید ، در نظر بگیریم آنوقت سی بیستم که بیش از ۱۵٪ آنها با خانواده های بانکداران و کارخانه داران کارمندان عالیرتبه و ۳۰٪ آنها با خانواده های بازرگانان تعلق دارند . نمایندگان سایر قشرهای اجتماعی عملاً چنین مشاغلی ندارند (۵٪) . منشأ اجتماعی در نورد بان ترقی افراد معینی فقط نقطه مبدا است و حال آنکه در این مورد منشأ اجتماعی بیشک برای مجموعه این گروه کثیرالعدد جنبه تیپیک دارد . ضمناً صحبت بهیچوجه بر سر این نیست که ارزیابی طبیعت اجتماعی تکنوکراسی را مورد تجدید نظر قرار دهیم . تکنوکراسی جز " لایت جزای بی پروازای بزرگ انحصاری نیست ؛ " مباشران " دولتی عمده (اصطلاحی که با استفاده از اصطلاحات رژیمهای سابق بکار میبرند) فقط خادمین عالیرتبه يك سیستم انحصاری هستند که خود بر آن کنترلی ندارند .

مفهوم " بهترین حالت برای کلکتیو " و یا بعبارت ساده تر " منافع مشترك " که پایه تمام سیاست برنامه ریزی و سیاست اقتصادی را برای يك دوران معین تشکیل میدهد ، هیچگونه محتوی عینی ندارد . گواهاکاملا مقلد این امر مثلا مطالبی است که در طرح برنامه پنجم در خصوص اختلافات " اسف انگیز " میان هدف نهایی کارفرمایان خصوصی و هدف های عمومی برنامه ذکر شده است . در طرح برنامه پنجم بخصوص صحبت از اختلافات فاحشی است که گاه میان " ارزشبرای موسسه " و " ارزشبرای دولت " پدید میآید و علاوه بر این در این طرح گفته میشود که گرچه مسائل بطور جداگانه صحیح است ولی وضعی که در نتیجه حل آنها بوجود میآید در مجموع خود رضایتبخش نیست .

بنابراین در مورد پروسه های واقعی که در جهت تبدیل هدفهای مشترك مورد توافق گروه کوچکی از " کارفرمایان " به " وظیفه پرافتخار " همگان سپر میکنند (این عبارت که اکنون شهرت پیدا کرده متعلق به دوگل است) ، تنها اشتراك وجود ندارد ، بلکه تضاد هم موجود است . بدین طریق برنامه ریزی دولتی مظهر هدفهای مشترك نیست (زیرا مادامکه مناسبات اساسی طبقاتی باقی هستند چنین هدفهای وجود خارجی ندارد) - بلکه يك عامل کفکی است که بوسیله آن میتوان یکسلسله از اقدامات بنیادی و موقت دولت را با منافع مشترك مبتنی بر موافقت های موقت گروههای مختلف سرمایه انحصاری هماهنگ ساخت .

برای ارزیابی علمی ارقام آمار کشوری و برنامهها باید به تمام معنای کلمه به کشف رمز این ارقام پرداخت . کسیکه کلید این رمز آماری را ندارد ، نمیتواند پروسه های واقعی را در این آمار کشف کند و تضاد هارا آشکار سازد .

در مورد خود برنامه باید گفت که این برنامه بی آنکه بتواند تصور کاملی درباره کلیسه جوانب معدصیات اقتصادی و اجتماعی بدست دهد ، قبل از هر چیز وضع بازار را در یک مقیاس وسیع نشان میدهد . علاوه بر این برنامه ترکیب خاصی است از طرحها و هدفهای عمومی و خصوصیی گروههای بزرگ انحصاری که پایه آن معمولا بر رمز اکرات شرکتها درباره هماهنگ ساختن هدفهای عمومی قابل تطبیق با نقشه های استراتژیک این شرکتها مبتنی است . هرگونه تنظیم برنامه از طرف یک مرکز واحد مشجره تنظیم يك نقشه عمومی خواهد شد (ممکنست این برنامه طرحهای مختلف داشته باشد) که نمایندگان قشرهای مختلف اجتماعی غیر انحصاری مثلا سازمانهای کشاورزی یا سازمانها خرد مالکان و غیره باید موافقت خود را با آن اعلام دارند . اسلوب تنظیم برنامه از طریق هماهنگ ساختن هدفها و نقطه نظرهای مختلف برای اعمال تاثیر سیاسی و حتی روحی (پسیکولوژیک) بر افراد ذینفع بکار برد میشود تا بدینوسیله به افراد مزبور این فکر القا شود که برای تعیین سمت های اساسی رشد اقتصادی کشور کار واقعا مشترك انجام بگیرد . در گزارشی مربوط به چگونگی اجرای برنامه که در سال ۱۹۶۳ منتشر شده گفته شده است : " برای اجرای موفقیت آمیز برنامه فرانسویها باید ضمن حفظ آزادی انتخاب فردی ، سمت گیری جوانگوی خواست و تمایل مجموعه ملت یعنی آن سمت گیری را که در هدفهای ما منعکس است - مورد تایید قرار دهند (تکیه روی کلمات آزماست) " .

در گزارش اخیر سازمان همکاری رشد اقتصادی ضمن تحلیل اسلوب ها و نتایج برنامه ریزی اندیکاتور فرانسو در مورد مسائل رشد اقتصادی گفته میشود :

فرانسه بیشک کشور است که در آن وجود مکانیسم مثبتی بر انستیتوی معین (یعنی برنامه) موجب تفسیرات مثبتی در نحوه تفکر کارکنان دستگاه اداری و رهبران موسسات گشته است . ولی تاثیر این مکانیسم در روحیات اعضای سازمانهای سند یکائی به مراتب کمتر مشهود بوده است .

در اینجا مسئله تازه ای مطرح میشود و آن تفاوت میان اشکالی است که پروسه توحید سازمان های کارگری با سیستم سرمایه داری انحصاری دولتی در کشورهای مختلف اروپای غربی بخود میگیرد .

جوش خوردگی انحصارات بادولت ایدئولوژی خاص خود را بوجود میآورد . در مورد فرانسه حتی میشد از " دین جدیدی " سخن گفت که از خود مراسم و آیین و ادعیه خاصی دارد . برنامه پنا

بعلل تاریخی در حیات سیاسی و ایدئولوژیک فرانسه آنچنان جاوقامی دارد که نظیر آن در هیچ کشور دیگری دید نمیشود . نه تنها در سخنرانیهای رسمی و اسناد مخصوص از برنامه سخن گفته میشود بلکه دستگاه عریض و طویل اطلاعات و تبلیغات نیز آنرا رکلام میکند (بصورت سخنرانی ، انتشار جزوات ، فیلم ، برنامه های تلویزیونی و غیره) . مصالح دولتی ، رفاه اجتماعی ، مساعی جمعی ، همپیوستگی

صفوف در قبال رقابت خارجی - همه این مفاهیم در خدمت ایدئولوژی ناسیونالیستی و ایضا رفورمیستی قرار گرفته است . این ایدئولوژی با وضع سیاسی موجود که با وضع سیاسی در آلمان غربی یا بلژیک متفاوت است - مطابقت دارد . همانطور که ملی کردن سال ۱۹۴۵ در نتیجه توحید دستگاه دولتی

با انحصارات بتدریج محتوی خود را از دست داد ، جریانهای ایدئولوژیک ناشی از مبارزه در راه استقلال ملی و ناشی از مساعی جمعی در راه ترمیم اقتصاد در نخستین سالهای پس از جنگ نیز منجرای دیگری افتاد و محتوی خود را تغییر داد و در خدمت سرمایه داری انحصاری دولتی قرار داده شد .

سرمایه انحصاری با اتکا بکمک دولت میکوشد در طول دوران معین و در کار معین آهنک عمومی خود را نه فقط در زمینه رشد اقتصادی ، بلکه در زمینه ترقی سرمایه نیز حفظ کند . تشدید تراکم الزامات ایجاب میکند که تامین مالی مستقل موسسات در سطح عالی انجام گیرد و ارزش ماشینها

با سرعت فوق العاده مستهلك گردد . تضاد میان وظائف فنی و اقتصاد برنامه (در بخشهای دولتی و خصوصی) از یک طرف و تامین مالی مستقل از طرف دیگر بطور عمده لاینجد میماند و لولایتکس دخالت دولت هم تا حدودی بتواند عدم تناسب هائی را که بوجود میآید بر طرف سازد (تامین مالی مستقل را در شرایط آهنک سریع رشد تولید آسانتر میتوان علی ساخت) .

توانائی دولت در جلوگیری از تاثیرات اشتغال کامل (اشتغال کامل مانع حفظ نرخ هالی سود است) یکی از شرایط اساسی حفظ این آهنک رشد است (که با نرخ سود و تامین مالی مستقل ارتباط دارد) . و واقعاً هم در شرایطی که چگونگی تناسب قوای میان سرمایه و کار مساعد بحال

انحصارات نیست (بطور عمده در نتیجه وجود مدارج عالی شکل و مبارزه طبقه کارگر) انحصارات توانسته اند میزان زیادی از تاثیر " اشتغال کامل " در دستمزد جلوگیری کنند .

برای این منظور دستگاه دولتی قبیل از هر چیز سیاست تورم کم و بیش قابل کنترلی دست زده است که بکمک آن میتوان تفاوت میان دستمزد اسمی و واقعی افزایش داد . ضمناً برای پرده پوشی این سیاست ترمز مشهور " دور جهنمی دستمزد و قیمت " را علم میکنند .

مادامکه اقتصاد فرانسه بالنسبه در بسته بود و امکانیسم حمایتی از آن دفاع میشد ، سیاست تورمی جنبه های مثبتش را بر جنبه های منفی آن بود . تورم که بنفع کارفرمایان تمام میشد و آنها امکان میداد خسارات ناشی از افزایش دستمزد را جبران کنند (ضمناً با لایبردن

دستمزد مستلزم آن بود که سند یکاها برای از بین بردن اختلاف میان سطح افزایش دستمزد و افزایش قیمت ها بپارزه دست بزنند (بخصوص شرایط مساعدی برای تمرکز سرمایه بوجود می آید)
 ضمن بررسی اسناد رسمی و خصوص انتشارات ارگانهای برنامه ریزی ممکن است این فکرید ا شود که تامین اشتغال کامل نیروی کار یکی از اهداف واقعی و اساسی سیاست اقتصادی برای یک موعده متوسط و طولانی است . ولی دولت در عمل به پیروی از تمایل کارفرمایان همواره در جلوگیری از محدود شدن عرصه بازار کار کوشیده است ؛ اعم از اینکه سخن بر سر اقدامات " بنیادی " بمنظور تامین جریان نیروی کار از عرصه کشاورزی به عرصه صنعت بوده است (از طریق تسریع انحلال بهره برداریهای دهقانی کوچک " غیر سود آور " و کمک به موسسات کشاورزی سرمایه دار برای بالابردن حاصل بخشی این موسسات و از جمله از طریق مکانیزاسیون) و یا بر سر " وارد کردن " نیروی کار از خارجه و از جمله از کشورهای مستعمراتی سابق (واردات نیروی کار در دوره های معین از یک میلیون نفر تجاوز کرده است) . این افزایش اعمال فشار در دستمزد ظاهر ا باید لاقلاً در آن کشورهای اروپایی غربی که ارتش ذخیره کار هنوز " بحد کافی " نرسیده است - جانشین اساسی تورم گردد ؛ زیرا در حال حاضر امکان اجرای سیاستهای روز بروز کمتر میشود .

سهم نسبتاً زیاد دستمزد کارگران و کارمندان موسسات دولتی و ملی شده مجموع درآمد شاغلین کارمندی و امکانات دولت برای اعمال فشار مستقیم بر کارکنان خود که از جمله با تجاویز حقوق انحصار انجام میگردد بدولت فرصت میدهد نقش ترمزاد رژیم افزایش دستمزد اسمی و در زمینه برآورده ساختن خواسته های اجتماعی دیگر بازی کند . دولت کارفرما و دولت صاحبکار نمیتواند این نقش را بدون تشدید دسته ای از تضادها بدون ایجاد تضادهای دیگر بازی کند . دولت که یک روشی سیاسی و قضائی است باید موجبات لازم را برای مراعات قوانین و موازین حقوقی فراهم سازد (از نظر تئوریک) . ولی وقتی پای کارگران و کارمندان دولتی میان می آید دولت مجبور است تعهدات خود را نقض کند . دولت بدین طریق از نظر صوری هم داور است و هم ذینفع و این امر نمیتواند در چگونگی مبارزه طبقه کارگر و سند یکاها تاثیر نکند . همین مبارزه محتوی سیاسی آشکار نباشد . این اواخر نقش جدید دولت با توضیح خاصی در تمایل به پیروی از " سیاست درآمدها " متظاهر میگردد . این سیاست سند یکاها را بقبول تعهدات معینی در رشته دستمزد وادار میکند . در این مورد دولت و نیز موسسات دولتی و ملی شده در عین حال نقش مامور اکتشاف برای علی ساختن " توصیه " سازمانهای کارگری در سیستم اقتصاد مبتنی بر برنامه بازی کرده اند .

ولی با آنکه اعمال تاثیر در نرخ ارزش اضافی موجبات حفظ سطح نسبتاً عالی سود را در مجموع فراهم ساخته است ، ولی این تاثیر به تنهایی برای سرازیر کردن درآمد ها بگاو سندن و قه های انحصارات بزرگ کافی نبوده است . برای اینکار اهرمهای دولتی متناسبتی لازمست ؛ سیاست مالیاتی ؛ جبا بجا کردن سرمایه تحت عنوان ضرورت مدرنیز کردن و تعمیر ماشین ها ، تخفیف در نرخ بهره و انواع مساعدتهای مالی دیگر .

تمام این منابع عوائد اضافی را (در حد و دیکه گزارشهای مالی اوضاع و احوال واقعی و آگاهانه برده پوشی نمیکند) میتوان مکشوف ساخت و در اکثر موارد حتی میزان آنها را برقم ذکر کرد . ولی میزان این منابع را فقط میتوان با واحد پول بیان کرد و قیمت آنها را معین ساخت .

با اینجهت این تحلیل را باید با ذکر مختصات منابع مزبور و میزان ارزش آنها تکمیل کرد . سیاست

قیمتهادریخش دولتی و بخش ملی شده و تفاوت میان این قیمتها و قیمت‌های انحصاری که چنانچه میدانیم با ارزش محصولات رابطه مستقیم ندارند، بلکه متعکس‌کننده تناسب قوامیان گروهها و شرکت‌ها در بازارهای تحت تسلط انحصاری مطلق یا انحصار جمعی (۱) هستند - همه اینها ایجاب میکند که تفاوت میان قیمت و ارزش معین تفاوتی که دولت بسبب حفظ آن کمک میکند تا سود گروههای مالی و شرکت‌های انحصاری بیشتر تأمین شود - در مجموع آن مورد بررسی قرار گیرد .

وجود چنین تفاوتی نمیتواند موجب حدوث يك سلسله از تضادها که باید آنها را بحساب آورد نگردد . قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که سیاست انحصارات بزرگ دولتی در زمینه ایجاد عدی کسر بودجه (که در فرانسه طی سالهای اخیر بطور مرتب تعقیب میشود) دامنه محدودی دارد یعنی از یکسو محدود است بمیزان قدرت مالی دولت که مجبور است بکمک مالیهات این کسر بودجه را جبران کند (کاری که بنهه خود کسر بودجه را افزایش میدهد) و از سوی دیگر محدود است بقدرت مالی خود انحصارات دولتی که به اعتبارات عالی اضافی احتیاج دارند - این احتیاج یا ناشی از رقابت مستقیم است (مثلا هنگامیکه موسسه ملی شده بر رقابت با موسسات خصوصی دیگری بپردازد) و یا ناشی از رقابت میان رشته‌های مختلف که بنهه خود به انحصار تقریباً مطلق (یعنی انحصار در رشته صنایع الکتریکی یا صنایع زغال فرانسه) خصلت انحصار جمعی میدهد (رقابت میان صنایع زغال و نفت میان صنایع الکتریکی و صنایع نفت) .

وقتی از موسسات دولتی و ملی شده سخن بمیان میاید علاوه بر همه اینها باید میان آن دسته از این موسسات که مشتریان آنها از انواع مختلف است (از مصرف‌کننده کوچک تا شرکت‌های بزرگ) و میکوشند سیاست تبعیض آمیز در زمینه قیمت‌ها اعمال کنند (مثلا " الکتریسیته و فرانس " و " شاپوئاز و فرانس ") و آن دسته از این موسسات که خود صرفاً مشتری شرکت‌های انحصاری هستند و بنابراین نقل و انتقال سرمایه را از طریق اعمال سیاست قیمت‌ها علی‌میسازند - تفاوت قائل شد . صنایع هواپیما سازی ، صنایع جنگی و در درجه اول صنایع هسته ای که با ایجاد نیروی ضریب ارتباط دارند - از بودجه دولت خراج مستقیم میگیرند .
گرفتن نتایج کلی بر پایه این ملاحظات معدود کاریست قبل از موقع ولی باید بنکات چندی که ذیلا ذکر میشود توجه داشت :

۱ - اشکال ویژه ای که سرمایه داری انحصاری دولتی در برخی از کشورهای اروپای غربی بخود گرفته و اشکال متعدد وابستگی متقابل میان دولت و گروههای انحصاری نباید این واقعیت را از نظر ما پوشیده دارد که تضادهای اساسی سرمایه داری انحصاری غیرمغز تلاشهای عظیمی که برای دمساز کردن وظائف سازمان دولت سرمایه داری با شرایط موجود بعمل میاید ، نمیتوانند برای خود راهحلی پیدا کنند . دولت دیگر فقط يك دستگاه سیاسی ، نظامی ، پلیسی و غیره نیست ، بلکه بیک صلاح اقتصادی مهم تبدیل شد و همین کیفیت وظائف سیاسی و اقتصادی را تا حدودی در وجود خود جمع کرده است . این درامیختگی که بدرجات مختلف برای کشورهای مختلف عمومیت دارد ، موجب بروز و پدید آمدن تضاد میگردد : از یکسو انحصارات میتوانند مجموعه دستگاه دولتی را بسود خود وادار بکارکنند و از سوی دیگر در حدود یک مالکیت خصوصی بروسائل تولید و مالکیت دولتی در برخی

رشته‌های کلیدی صنعت بدل میگردد ، خود رژیم سرمایه داری بیشترگزند پذیر میشود ، زیرا موجودیت سرمایه داری هم اکنون تمام وکمال به‌سوی بیانات احتمالی خصلت سازمان دولتی وابسته شده است .
در این زمینه بحرث میتوان گفت که سوسیالیسم هم اکنون از ریشه های بنای سرمایه داری انحصاری مَرَك میشود .

۲ - دستگاه برنامه ریزی سرمایه داری که در کشورهای مختلف اروپای غربی جای کم و بیش مهمی را اشغال میکند کارش منحصر به تهیه برنامه‌های درازمدت (که هنوز خیلی ناقص است) و نیز تدقیق آمارهای عمومی اقتصادی و استراتژی گروههای بزرگ مالی نیست . این دستگاه علاوه بر این (بطوریکه مانوئله‌نرا در فرانسه می بینیم) از نظر ایدئولوژیک نیز برقرشدهای اجتماعی مختلف غیر انحصاری اعمال فشار میکند و میکوشد آنها را بتایید یک سلسله از " تصمیمات جمعی " جوابگوی هدفهای اساسی انحصارات وادار سازد . ارگانهای برنامه ریزی بایکار بردن مفاهیمی نظیر " منافع عمومی " یا " بهترین حالت برای کلکتیو " میکوشند تضادهای طبقاتی اساسی را پسرده پوشی کنند . دستگاه برنامه ریزی موجود سمت رشد اقتصادی را برای دوره‌های کم و بیش طولانی از نظر گاه تکنوکراسی یعنی بازبرپاگذاشتن موازین دموکراسی سیاسی - معین میکنند (حتی اگر قبل از تعیین سمت در این زمینه مراجعه به آراء عمومی و بحث در پارلمان انجام گرفته باشد) . این دستگاه با سازمان کنونی ارگانهای صاحب قدرت واقعی تمام وکمال مطابقت دارد و درست تمالی عمل میکند که میکوشد مبارزه طبقاتی را به " هماهنگی " نمایندگان گروههای اجتماعی مختلف بدل سازد . توافق میان شرکتهای انحصاری بزرگ از طریق همین دولت متمرکز از رای اختیارات مطلقه حاصل میشود . دولت‌های فاشیستی باسیستم اقتصادی متکی بر کورپوراسیون ها در همین گذشته نزدیک شکل کاملاً رشد یافته ای از سرمایه داری انحصاری دولتی را بوجود آوردند . سرمایه داری در اروپای غربی بعد هاباشکال مختلفی که با خصوصیات تاریخی هر کشور مطابقت دارد تکامل یافته است .

۳ - طرح این سؤال خالی از فایده نخواهد بود : تکامل تضادهای موجود میان کشورهای اروپای غربی در چه سمتی انجام خواهد گرفت ؟ توحید اقتصادی شرکتها ی بزرگ با سرعت فوق العاده بسط مییابد . هم اکنون میتوان گفت که این توحید بنحو مشهودی بر توحید ائتمتیوهای اقتصادی و سیاسی سبقت دارد . از این گذشته توحید انحصاری در کشورهای مختلف دایره تنگ سرمایه داری دولتی را تنگتر خواهد ساخت . ولی ارگانهای مافوق ملی نیز روز بروز با موانع بیشتری روبرو میشوند . رشد ناموزون اقتصاد های ملی اکنون تشدید میگردد و این امر تا حد ودی گرایش پیسوی سیاست حمایت از تولید ملی را در یک سلسله از کشورهای واز جمله در فرانسه بوجود میآورد و حال آنکه تاثیر قوانین اقتصادی پیش از پیش بر حکیم مواضع المان غربی کمک میکند . نهضت توحید طلبانه در اروپای غربی هم اکنون با مقاومت مضاعف مواجه میشود . ولی مع الوصف این نهضت با این ضرورت عینی که حکم میکند اقتصاد های ملی مختلف تحت رهبری مقتدرترین گروههای انحصاری گروهبندی خود را تجدید کنند مطابقت دارد . در لحظه حاضر ما هنوز از پیدایش سرمایه داری دولتی مافوق ملی در اروپای غربی دور هستیم . تفاوت سیستم های سیاسی و اقتصادی و نابرابری تناسب قوای طبقاتی در کشورهای مختلف یک چنین اتحادهایی را بحد اعلا ناستوار میسازد . ماد آنکه عناصر اولیه توحید سیاسی با افزارهای مربوطه آن بوجود نیامده است " بازار مشترک " برای گروههای

انحصاری فقط مزایای محدودی خواهد داشت زیرا رقابت و تراکم روز افزون در این بازار در یک عرصه مسدود انجام میگیرد . در کلیه کشورها لولوی رقابت خارجی و احتیاج بسود آوری تغییرات -
 " بنیادی " توأم با ریسک بیشتر و " تجدید سازمانی " را که برای هدفهای مربوطه بیشتر قابل قبول باشد - ایجاب میکند .



تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ

لودک اوربان

بسیست سال از پایان جنگ جهانی دوم میگذرد. این دوران از لحاظ دوام خود یاد دوران میان جنگ‌های اول و دوم جهانی برابر است. باینجهت کوشش برای مقایسه رشد اقتصادی سرمایه داری در دوران پس از جنگ با دوران میان دو جنگ جهانی، کاملاً طبیعی است. حتی یک مقایسه اجمالی با سالهای بیستم و هفتاد هجری ده ساله پیش از جنگ که خصیصه آن رکود اقتصادی قابل ملاحظه بود نشان میدهد که رشد اقتصاد سرمایه داری در دوران پس از جنگ ثبات زیاد داشته است.

برخی تمایزات اساسی از همان نظر اول بچشم میخورد:

- ۱ - سرمایه داری پس از جنگ آهنک‌های سریعی در رشد اقتصادی نشان داد. آهنک رشد تولید سرانه کشورهای صنعتی رشد یافته طی سالهای پنجاه و هشتاد و هشتاد و نه این کشورها طی تمام دوران پیش از جنگ بوده است. این آهنک سریع‌تر و غم‌محروم شدن امپریالیسم از پایگاه مستعمراتی بدست آمده است، توسعه روابط اقتصادی با خارج یعنی روابطی که همیشه میان کشورهای رشد یافته برقرار شد. بهر حال ملاحظه می‌گردد که بنا بر این گسترش بازار داخلی پایه و اساس رشد اقتصادی این کشورها بوده است. پیشرفت فنی تحت تاثیر جنگ جهانی دوم و مسابقت تسلیحاتی پس از جنگ با شدت زیاد انجام گرفت. مع الوصف در دورانی هم کمیزان نسبی هزینه‌های نظامی روه کاهش یافت، انقلاب فنی گسترش می‌یافت.
- ۲ - از خصائص دیگر دوران پس از جنگ کاهش قابل ملاحظه شدت نوسانات ادواری است. بزرگترین فروکش فعالیت اقتصادی در ایالات متحده امریکا مشاهده شد. ولی میزان کاهش تولید در دوران فروکش فعالیت اقتصادی پس از جنگ در قیاس با بحران سالهای سی و یکم در آن محصول ناویژه ایالات متحده تقریباً نصف رسید زیاد نبود. در سایر کشورهای سرمایه داری رشد یافته نیز نوسانات ادواری ناچیز بود.

۳ - سطح اشتغال بمیزان زیادی افزایش یافت و ضمناً در برخی از کشورهای اروپای غربی منابع داخلی نیروی انسانی علاءبپایان رسیده است. البته ایالات متحده امریکا کشور است که در آن بیکاری دامنه وسیع دارد و تعداد بیکاران در این کشور تقریباً ۴-۵ میلیون نفر می‌رسد. ولی نباید فراموش کرد که پس از بحران سالهای سی و یکم میزان بیکاری در امریکا به مراتب بیشتر بود. ضمناً در حال حاضر امریکا در برخی رشته‌های تخصصی کمبود نیروی کار احساس می‌کند. در کشورهای

سرمایه داری رشد یافته در نتیجه بالا رفتن سطح اشتغال شرایط لازم برای افزایش نسبتاً زیاد مصرف فراهم شده است .

تغییرات نسبتاً عمیق در بنیاد اقتصادی سرمایه داری دوران پس از جنگ توجه زیاد اقتصاد دانان کشورهای سرمایه داری و کشورهای سوسیالیستی را بخود جلب کرده وهم میان اقتصاد دانان مارکسیست کشورهای مختلف وهم میان مارکسیست ها و غیر مارکسیست ها مباحثات پرحرارتی را موجب شده است . درك عمیق این تغییرات ، ظل و طبیعت ، جهات حرکت و اهمیت آنها برای چگونگی تکامل بعدی سرمایه داری و رونمای سوسیالیسم اهمیت درجه اول کسب مینماید .

غیر مارکسیست ها معمولاً به تغییرات بزرگ اقتصادی در رشد سرمایه داری پس از جنگ استناد میورزند . در این میان برخی توجه خود را بیشتر به تغییرات حاصله در امر توزیع درآمد ملی معطوف میدارند و برخی دیگر به تغییرات حاصله در ترکیب طبقاتی جامعه . اکثریت آنها نقش خاص دولت را بمثابة يك ارگان مرکزی که بدخالت فعال در حیات اقتصادی پرداخته است ، خاطر نشان میکنند . مولفین غربی معمولاً باین نتیجه میرسند که سرمایه داری در دوران پس از جنگ موفق شده است که از بندهایی که در سالهای پس از جنگ بدست و پای آن پیچیده بود خلاص یابد . آنچه که مخصوص زیاد با آن رهبر و میسهم تئوریست است درباره نوعی " استحاله " سرمایه داری که بموجب آنها گویا سرمایه داری خاصی راکه در گذشته ذاتی آن بود از دست داده است .

نظریات مارکسیستی درباره رشد سرمایه داری دوران پس از جنگ در متخوش تحول مهمی شده است . اقتصاد سیاسی مارکسیستی هرگز این نکته را نفی نکرده است که سرمایه داری پس از جنگ در نتیجه مداخلات اقتصاد د دولت و تغییرات حاصله در جریان سیکل اقتصادی و پیشرفت فنی و غیره یکسلسله خصائص جدید کسب کرده است ، ولی طی مدت نسبتاً طولانی این تمایل تسلط داشت که تغییرات مزبور در درجه اول معلول عوامل خارجی و غالباً عوامل غیر اقتصادی از قبیل تاثیر جنگ جهانی دوم و آهنگ سریع افزایش تسلیحات شمرده شود . بهمین جهت این تغییرات بمثابة تغییرات موقت و زود گذر تعبیر میشدند . این نظریات تا حد ویدی توجه داشت ، زیرا جنگ جهانی دوم بیشک انجام پروسه های اقتصادی معینی راکه اگر جنگ نبود کند تر انجام میگرفت ، تسریع کرد . ولی از جانب دیگر این نظریات انعکاسی بود از تمایلات تئوری اقتصاد ما باینکه تمام پروسه های تازه اقتصادی را در قالب معین حاضر و آماده ای بریزد که در نتیجه مطلق کردن غیر مجاز خصوصیات رشد اقتصادی سالهای سی ام بوجود آمده بود . یاد آور میسهم که این يك دوران نسبتاً کوتاه بود که در بسیاری از کشورهای با پرورد و حران و رکود طولانی ویکاری وسیع و سطح نازل انباشت سرمایه و فقدان علائم بارز فرارسیدن رونق واقعی همراه بود . تئور اقتصاد مارکسیستی بر اساس تحلیل همین دوران کوتاه پیمناجی رسید که بعد ها بعنوان نتایج مورد قبول عام تعبیر گردید . این استنتاجات بجای آنکه مورد تحلیل مجدد قرار گیرند ، مدتی مدید یگانه استنتاج صحیح بشمار میآیند .

در نتیجه این امر در نیمه دوم سالهای ۵۰ این نظریه رواج وسیع پیدا کرده سرمایه داری امکانات داخلی خود را کم و بیش پیمناخته و رسانده رشد اقتصادی وقتی آن فقط تحت تاثیر عوامل خارجی و بطور عمدتاً عوامل غیر اقتصادی نظیر جنگ و تسلیحات امکان پذیر است و دیگر نمیتواند بروش کامل برسد و از این پس بحرانهای هر چه شدید تر یگانه در رونمای آنها تشکیل خواهد داد . تصورات یکجانبه

درباره محوسرمایه داری در اثر رکود طولانی اقتصادی و فنی نیز بر همین پایه بوجود آمد . بعلاوه این عقیده تسلط داشت که بععلت وجود بحران عمیق در عرصه شهری و روستای نمایندگان سرمایه داری معاصر اعم از رجال سیاسی و اقتصاد دانان آن نمیتوانند طرزصل مکانیسم اقتصادی کشورهای سرمایه داری رشد یافته را باعق کفای درک نمایند .

فقط در دوران پس ازکنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی است که درباره ارزیابی رشد اقتصاد سرمایه داری در دوران پس از جنگ وطور کلی درباره سرمایه داری معاصر برخورد خلاقیت درج حاکم میشود . از آن زمان تئوری اقتصاد مارکسیستی به پیشرفت قابل ملاحظه ای نائل آمده است . ارزیابی رشد اقتصادی دوران پس از جنگ را (بخصوص در مورد رشد سریع اقتصادی ،

انقلاب فنی ، سطح عالی اشتغال ، فقدان بحران های عمیق) اکنون با وضوحی بیش از پیش آشکار میسازد که این تغییرات جنبه کوتاه مدت نداشته و مارکسیست ها در توضیح این تغییرات نمیتوانند فقط به عواقب جنگ جهانی دوم وطور کلی فقط به تاثیر عوامل خارجی استناد ورزند . البته در آغاز سالهای ۵۰ بعضی از کشورهای اروپای غربی میبایست عواقب ناشی از جنگ را در اقتصاد خود مرتفع سازند و نیز جنگ جهانی دوم انجام بعضی تغییرات را در بنیاد اقتصاد سرمایه داری (مانسند سیستم متمرکز تنظیم امور اقتصادی و تجدید توزیع منابع) که در صورت فقدان جنگ ممکن بود بکندی انجام گیرد تسریع نمود . گرچه سرمایه داری در دوران پس از جنگ از کار بردن این اشکال دخالت دولت که از حواش مستقیم جنگ ناشی میشد صرف نظر کرد ، معینا با وضوح هر چه بیشتر دیده میشود که تغییرات عمیق در بنیاد سرمایه داری بسییچوجه امر موقتی و گذرانیست . بنابراین میتوان گفت که تغییرات حاصله در بنیاد اقتصاد سرمایه داری دارای جنبه طولانی است و مکانیسم درونی اقتصادی نیز مربوط میگردد .

غیرغم تفاوت های موجود در سطح رشد صنعتی کشورهای جداگانه میتوان گفت که تغییرات

عمیق در بنیاد اقتصادی در تمام سیستم مناسبات سرمایه داری در زمین تولید و توزیع اشاعه یافته است . در عین حال این تغییرات در هیچ جا خود بخود روی نداده بلکه همهجا تحت تاثیر دخالت مقامات مرکزی دولت انجام گرفته و انجام میگردد . بعلاوه تصمیمات متخذه مقامات مرکزی دولتی در مورد مسائل مربوط به سیاست اقتصادی ، با وجود تفاوت های موجود در این تصمیمات ، از بنیای تئوریک معینی

که برای همه مشترک است هوسیله تئوری اقتصادی معاصر به روزهی تدوین شده است ، منشا میگیرد . نباید از نظر دور داشت که اقتصاد سیاسی پژوهازی در زمینه درک چگونگی نحوه عمل کنونی مکانیسم اقتصاد سرمایه داری به پیشرفت معینی نائل آمده است . مکتب کینز در تکامل تئوری اقتصاد غیر مارکسیستی در این زمینه سهم اساسی دارد .

پایانده تنظیم مکانیسم اقتصادی و تنظیم نحوه عمل آن نتیجه درک عمیقتر است که تئوری پژوهازی بآن نائل آمده است ، خود این " پیشرفت " معلول وضع نامساعد رشد اقتصادی وطور عمده و وضع نامساعد سالهای سی ام است که در آن مواضع اقتصادی و سیاسی سرمایه داری انحصاری در معرض خطر قرار گرفت . اکنون اکثریت مطلقین غربی معترفند که سالهای سی ام با چنان تشنجات عمیقی همراه بود که در نتیجه آن این بیم بوجود آمد که یا سرمایه داری با بنیاد موجود خود خواهد توانست در برابر بحران جدید تاب بیاورد . بدینمعنا برای تحلیل عمیقتر اقتصادی ، برای تسریع در امر جستجوی طرق و وسایل جدید یکه بتواند عوامل رکود و تشنجات بحرانی عمیق و صیکاری وسیع را بر طرف سازد .

ضرورت عینی بوجود آمد . عواقب ناشی از جنگ جهانی دوم مخصوص مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیسم باین کوششها حد ستاره‌ای دادند .
 برای اینکه به‌شوری اقتصادی بهره‌روازی بپه‌بانداد ، باشیم باید بگوئیم که چگونگی رشد سرمایه داری انحصاری موجبات لازم را برای تغییر بنیادی اقتصاد آن از همان پیش‌فراهم ساخته بود . بدون فراهم بودن شرایط عینی یعنی بدون سطح کاملاً عالی اجتماعی کردن سرمایه داری که از تمرکز روزافزون تولید و سرمایه‌ناشی میشود ، هر نوع دخالت در نحوه عمل مکانیسم اقتصادی بی نتیجه می‌ماند و لذا نمیتوانست جریان‌انرا تغییر دهد .
 ماسعی میکنیم عواملی را که در رشد اقتصادی سرمایه داری دوران پس از جنگ تاثیر قابل ملاحظه داشته‌اند ، مورد بررسی قرار دهیم .

سطح عالی سرمایه‌گذاری

مقایسه دوران بین دو جنگ جهانی و دوران پس از جنگ نشان‌دهنده سرمایه داری موفق شده است سهم سرمایه‌گذاری را در محصول ناویژه به‌میزان قابل ملاحظه ای افزایش دهد و بطور کلی فعالیت در زمینه سرمایه‌گذاری را در سطح نسبتاً عالی نگاهدارد این تفاوت نسبت به سالهای سی ام بخصوص بیشتر است زیرا در سالهای سی ام سهم انباشت (۱) نازل بوده و در عین حال سرمایه اضافی (بصورت وجه نقد و بصورت ظرفیت‌های تولیدی به‌پسره - برداری نشده) وجود داشت . از اینجاست که در کشورهای رشد یافته از همان سالهای پیش از جنگ در مس‌های لازم وجدی گرفته شده بود . دوران پیش‌ترین نمایندگان ثوری اقتصادی سرمایه داری (بخصوص کینز) باین نتیجه رسیدند که رشد خود بخود اقتصاد سرمایه داری اگر بحال خود گذارده شود تشدید گرایش رکود و اختلال در توازن عمومی اقتصاد میگردد و به امر اعتماد یقابلیت حیاتی مکانیسم اقتصاد سرمایه داری لطمه جدی وارد می‌سازد . در نتیجه این نظریه رواج پیدا کرد که مکانیسم خود بخودی قادر نیست استفاد نکامل از عوامل عینی و ذهنی رشد تولید را تامین نماید و مکانیسم خود بخودی باید با دخالت دولت تکمیل گردد . استنتاج دیگر عبارت از این بود که چون سرمایه‌گذاری نقش اساسی در رشد اقتصادی دارد ، هدف این دخالت باید حمایت از فعالیت در زمینه سرمایه‌گذاری باشد .

در حقیقت امر می‌بینیم که در بنیاد اقتصادی سرمایه داری و از جمله در توزیع تغییرات معینی روی داده است . این تغییرات بعضی از موانعی را که در گذشته در راه انباشت سرمایه وجود داشت ، بر طرف ساخته و تاثیر آن موانع را تا حد و دی عقیم نموده است . این تغییرات در جهت انجام گرفته است ؛ اولاً ، اقداماتی بعمل آمده است که سرمایه‌گذاری خصوصی را از لحاظ اقتصادی تشویق نماید و ثانیاً ، قسمتی از کار سرمایه‌گذاری بعهده دولت گذارده شده است . در حالیکه معمولاً حتی فشار اقتصادی به سرمایه داری خصوصی نمیتوانست موجب تشدید فعالیت در زمینه سرمایه‌گذاری گردد . در هر دو مورد سخن بر سر تحولات نسبتاً عمیق در نحوه اتخاذ تصمیم درباره سرمایه‌گذاری است . در نتیجه این امر فعالیت سرمایه‌گذاری به‌میزان زیادی از صورت فقط پلکار خصوصی

(۱) - سهم انباشت سرمایه عبارتست از نسبت سرمایه انباشته به مجموع درآمد ملی (مترجم) .

خارج میشود .

اعمال فشار بر مفع سرمایه گذاری بخصوص از طریق شیوههای جدید مالیات بندی و بهره از طریق مالیات بر سود سرمایه داری انداخته میگردد . قسمت نسبتا زیادی از ارزش اضافی تولید شده (تقریبا ۵۰ - ۴۰ درصد) در دست دولت متمرکز میگردد و سپس دوباره ب جریان انداخته میشود . ضمنا این مسئله دارای اهمیت است که دولت مبالغ هنگفتی را در اختیار خود میگیرد که اگر نمیگرفت با احتمال زیاد بصورت پس انداز در دست کارفرمای خصوصی باقی میماند و هر دو بهره برداری قرار نمیگرفت . جمع آوری مبالغ هنگفت سرمایه " اضافی " بکمک مالیات بندی و تجدید توزیع آنها بنحو متمرکز پیشک یکی از مهمترین تغییرات است که در بنیاد اقتصادی سرمایه داری پس از جنگ بوجود آمده است . این تجربه عمومی بلا تردید به بر طرف ساختن رکود و خروج رشد اقتصادی از چارچوبی که عمر از آن برای سرمایه خصوصی ممکن نیست ، تاثیر مینماید .

فشار اقتصادی غالبا باین منظر نیز اعمال میشود که از ارزش اضافی که در اختیار کارفرمایان خصوصی باقی میماند ، بمیزان بیشتری برای سرمایه گذاری استفاده شود . با این عمل تقسیم سود بصورت حق المسهم که مقدار زیادی از آن بمصرف خصوصی میرسد تا اندازه ای محدود میگردد . فعالیت مستقیم تولیدی دولت نیز در میزان سرمایه گذاری تاثیر میبخشد . درجه تاثیر اقتصادی بخش ملی شده بیشتر از آنکه بر حسب تعداد افراد شاغل در این بخش تعیین شود بر حسب میزان شرکت دولت در سرمایه گذاری تعیین میگردد ، سرمایه گذاری دولت بمقدار زیاد افزایش یافته بمیزان آن در پایان سالهای ۵۰ در فرانسه ۳۴٪ ، در ایتالیا ۴۰٪ و در انگلستان ۴۱٪ بوده است . علت این امر آنستکه بدست آوردن سود بمیزان معین و مقرر معمولا ملک میزان سرمایه گذاری موسسات ملی شده نیست .

ما قصد نداریم از تمام اقداماتی که بمنظور بر طرف ساختن موانع در فعالیت سرمایه گذاری انداخته میگردد و سرمایه گذاری را تشویق میکند منظر کاملی بدست بدهیم . آنچه که دارای اهمیت است ، اینست که در زمان حاضر در کشورهای اروپای غربی ۴۰ تا ۶۰ درصد در ایالات متحده و کانادا در حدود ۳۰ درصد فعالیت های سرمایه گذاری تحت کنترل مستقیم دولت قرار دارد . مقایسه بسا سالهای بین دو جنگ جهانی نشان میدهد که تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری در دوران پس از جنگ کاملا عمیق بوده و واضح تمام دیده میشود که این تغییرات جنبه طولانی دارد . بکمک چنین مقایسه ای میتوان معین کرد که نمایندگان سرمایه انحصاری بکمک چه اقداماتی توانسته اند بعضی از موانعی را که سابقا در راه رشد اقتصاد وجود داشته است بر طرف سازند و رشد اقتصادی را بمیزان زیاد تثبیت نمایند .

ولی در عین حال در برابر رشد اقتصادی دشواریهای تازه ای پدید میگردد . اگر سابقا بر طرف ساختن رکود و جریان انداختن سرمایه های راکد معضل عمده بود ، اکنون وظیفه دیگری در پیش است ؛ رشد اقتصادی را باید طوری تنظیم نمود که سرعت آن از هتک مطلوب تجاوز ننماید . زیرا رشد بسیار سریع اقتصادی که در عین حال با سطح عالی تقاضا و اشتغال همراه است ممکنست با افزایش سریعتر قیمتها منجر گردد . بنابراین کاستن از سرعت افزایش تورمی قیمت هایکی از مهمترین وظایف سیاست اقتصادی دوران پس از جنگ است . تاثیر منفی افزایش تورمی قیمت ها بخصوص در

موازنه پرداختهای نامعادل بطور نامطلوب منعکس میگردد. در کشورهاییکه تنظیم امور اقتصادی توانسته است تعادلی میان سیر قیمتها و رشد اقتصادی بوجود آورد، متوقف ساختن موقت رشد اقتصادی ضرورت پیدا میکند. درونمای رشد پایدار اقتصادی تادرجه زیادی وابسته بآن است که تاچه حدی بتوان میان رشد مداوم اقتصاد و سیر قیمتها تعادل بوجود آورد.

انقلاب فنی

جنگ جهانی دوم برای اختراعات و اکتشافات مهمی که بعدا برای هدف های غیر نظامی نیزیکار رفتند (انرژی اتمی، الکترونیک، مواد سنتتیک، آنتی-بیوتیک ها، اتوماسیون صنعتی و غیره) عامل محرکی بوده و نقطه تحولی در تکامل فنی بوجود آورد. مسابقه تسلیحاتی پس از جنگ نیز، بی تردید، عامل مهمی در این تحول بود.

شرایط مساعد تر اقتصادهای راه را برای تکامل سریع و کارمشتن نتایج پژوهشهای علمی هموار نمود. سیاستم با اصطلاح تسریع در استهلاك، مساعده های مالی دولت، امتیازهای مالیاتی که در صورت بکار بردن نوآوریهای فنی داده میشود هم بجز طرف ساختن بسیاری از موانعی که در سابق وجود داشتند و نیز به تحقق بسیاری از امکانات بالقوه ایکه تکنیک معاصر بوجود میآورد، کمک کردند. در این مورد نیز مانند عرصه سرمایه گذاری تخفیرات اساسی از نوع تغییرات بنیادی مشاهده میشود. دولت قسمت قابل ملاحظه ای از هزینه های مربوط به پژوهشهای علمی و علی را بعهده خود گرفته است. موانعی که مغل رشد علم و تکنیک هستند تادرجه معین یکمک دولت از سر راه برداشته میشوند. دولت هزینه های مربوط به پژوهشهای را اکتیای آنها نامعلومست و با پژوهشهای راکه برای سرمایه داری خصوصی جالب توجه نیست از منابع خود تامین مینماید. پژوهشهای علمی مانند فعالیت در زمینه سرمایه گذاری بمقیاسی هرچه بیشتر بشیوه سرمایه داری اجتماعی میشوند. برای قضاوت در باره وسعت دامنه این اجتماعی شدن میتوان امریکارا در نظر گرفت که در آن بیش از دوسوم تمام هزینه های علمی و پژوهشی بوسیله دولت تامین میگردد.

تامین قسمت قابل ملاحظه ای از هزینه های مربوط به پژوهشهای علمی بوسیله دولت، ولو اینکه اکثرانیازمندیهای نظامی عامل مستقیم آن باشد، حاکی از آنست که این عرصه فعالیت نیز در جریان تکامل خود از چارچوبی که در آن سرمایه داری خصوصی بخاطر منافع خود تضمین کافی برای رشد اقتصادی فراهم میآورد، خارج شده است.

تکامل سریع تکنیک موجب نوسازی عمیق در ترکیب رشته های مختلف اقتصاد سرمایه داری گردیده و رشته های جدیدی و مترقی، بخصوص صنایع شیمیائی و الکترونیک و استخراج و استحصال فلزهای سبک اهمیت درجه اول کسب کرده است. همچنین در بالانس سوخت تغییرات اساسی انجام گرفت یعنی سهم زغال نسبت بمجموع سوخت تقلیل یافته با اهمیت سایر منابع انرژی افزوده شده است. ترکیب اقتصاد کشورهای اروپای غربی بترکیب اقتصاد ایالات متحده نزدیک شده است. تحول فنی علاوه بر صنعت عرصه تولید کشاورزی را نیز جدا در بر گرفته است. در اقتصاد روستایی سرمایه داری پایه فنی برای تولید وسیع بشیوه معاصر بوجود آمده است. در نتیجه این امر بازده کار در کشاورزی در اکثر موارد سریعتر از بازده کار در صنعت افزایش یافته است.

دخالت منظم دولت در امور اقتصادی عامل عمده دیگر رشد اقتصاد در دوران پس از جنگ است.

دخالت دولت

تمام تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری معاصر بنحوی با نقش فعال دولت در حیات اقتصادی ارتباط دارد. قسمت بزرگی از محافل حاکمه

غرب کاملاً درک کرده اند که کماکانیم اقتصاد سرمایه داری خود بخود ثبات اقتصادی، استفاده کامل از تمام عوامل تولید و نیز شرایط رشد مداوم را تضمین نکند و این نقش را ارگان مرکزی یعنی دولت باید انجام دهد. البته آنها معتقدند که دخالت دولت نباید بطبیعت سرمایه داری بنیاد اقتصادی لطمه وارد سازد و هدف دولت باید فقط تامین کارموزون تر سیستم اقتصاد باشد. این عقیده بتدریج بمظهر ایمان اکثریت تشویسین های اقتصادی جهان سرمایه داری و عوامل تعیین کننده تمام سیاست اقتصادی آنها بدل شده است.

دخالت دولت در امور اقتصادی باعث تغییرات عمیق در بنیاد سرمایه داری گردید. در کشورهای اروپای غربی در نتیجه صلی کردن رشته های کامل ویا موسسات جداگانه از اختیار افراد خصوصی خارج گردید. تمرکز موسسات بزرگ سرمایه داری در دست دولت به برطرف ساختن موانعی که در راه رشد اقتصادی وجود دارد (عقب ماندن بعضی رشتهها و عقب ماندگی فنی وغیره) و کارفرمایان خصوصی نمیتوانستند آن موانع را از سر بر دارند، کمک نمود.

توزیع بوسیله ارگانهای مرکزی از طریق بودجه دولتی کاریست که از نظر تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی و اثرات این تغییرات در رشد اقتصادی اهمیت بازم بیشتر کسب مینماید. بکمک سیستم مالیاتی مبالغ قابل توجهی در بودجه دولت متمرکز میگردد. در سالهای سی ام این مبالغ قسمت ناچیزی از درآمد ملی را تشکیل میداد ولی در زمان حاضر ارگانهای مرکزی ۴۰-۳۰٪ درآمد ملی را در اختیار دارند و توزیع مجدد این مبالغ بوسیله این ارگانها انجام میگردد. سیستم سرمایه داری بشیوه کاملاً خاصی از این مبالغ استفاده مینماید: قسمت اعظم آن صرف هزینه های مربوط بحوائج نظامی میگردد و قسمت بمراتب کمتری برای منظورهای تولیدی و ارضاء حوائج عمومی تخصیص داده میشود.

دخالت دولت در رشد خود بخودی اقتصاد سرمایه داری در خلصت سیکل اقتصادی آن نیز تاثیر نموده است. در آن سیستم اقتصادی که ارگانهای مرکزی تقریباً نصف سرمایه گذاری را کنترل نمود، یا حتی خود مستقیماً این سرمایه گذاری را انجام میدهند و بیش از یک سوم درآمد ملی را در اختیار داشتند نتیجه این امر در سطح وسیع تقاضاهای نهائی تاثیر هرچه بیشتر باقی میگذارد، رشد اقتصادی مشکل بتواند در چارچوب آنچه که سیکل اقتصادی کلاسیک نامید میشود انجام گیرد. برعکس باید در انتظار تضعیف نوسان های ادواری بود و این تغییر احتمالاً خلصت مداوم خواهد داشت. شك نیست که تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری در دوران پس از جنگ تا حد و معین بحکم ثبات اقتصادی کمک میکند. این امر البته جنبه ادواری رشد اقتصادی را ملغی نخواهد کرد.

دخالت دولت در رشد اقتصاد و ایجاد تغییرات اصلاحی در کار مکانیسم خود بخودی در دوران پس از جنگ شکل برنامه گذاری و طرح ریزی دراز مدت بخود گرفته است. باید خاطر نشان ساخت که برنامه گذاری در شرایط سرمایه داری نمیتواند منافع و نیازمندیهای تمام جامعه را ارضاء نماید. از طرف دیگر مارکسیست ها از مدت ها پیش خاطر نشان ساخته اند که از زمان گذار سرمایه

داری به مرحله انحصاری سرمایه داری را دیگر نمیتوان عرصه هرج و مرج نامحدود دانست و در شرایط سرمایه داری انحصاری رشد خود بخودی هرچه بیشتر جای خود را بر شد مبتنی بر برنامه میدهد. انگلس در اوایل قرن گذشته این نظریه مهم را بیان داشته بود و لتین در زمان جنگ جهانی اول از نو آنرا خاطر نشان کرد.

پنجاه سالی که از آن زمان گذشته است امید کامل این اصل انگلس ولتین بوده است. در دوران پس از جنگ گرایش در زمینه رشد مبتنی بر برنامه، پیش از همه در ارگانهای مرکزی، با شدت زیاد گسترش یافت. در اوایل سخن فقط بر سراقدمات کم و بیش کوتاه مدت مظهر عده اقدامات مربوط به مبارزه با رشد ادواری بود، ولی بعد ها اتخاذ تدابیر جامع تر و در بعضی کشورها تنظیم برنامه های دراز مدت (۱۰، ۱۵، ۲۰ ساله) مورد توجه قرار گرفت و این امر در فرانسه، هلند و دیگر کشورها با ایجاد ارگانهای مرکزی برنامه گذاری توأم بود. برنامه های کشورهای سرمایه داری جنبه رهنمودهای حتمی الاجرا دارند. این برنامه ها دورنمای آینده و معمولاً بر تحلیل دقیق متکی هستند. برنامه های کشورهای سرمایه داری برای فعالیت اقتصادی مخصوص فعالیت سرمایه گذاری خصوصی و دولتی در حکم راهنما هستند.

گرایش عمومی تنظیم امور اقتصاد بر پایه برنامه بطور عینی معلول مدارج عالی اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه دار است. زمانیکه تولید سرمایه گذاریهای بزرگ را ایجاب میکند (مثلاً در اثر رشد رشته های جدید) این احتیاج پدید میآید که برای تضمین ثمر بخشی این سرمایه گذاریها شرایط پایدار اقتصادی تامین گردد. با پدید آمدن بخش دولتی بزرگ این احتیاج پیدا میشود که برای تهیه ثمر بخش ترین طرقت استفاده از منابع دولتی برنامه تنظیم گردد. این اوضاع و احوال و نظائر آن اجباراً موجب محدود شدن خصلت خود بخودی و تحکیم میانی برنامه گذاری میگردد. البته این پروسه در شرایط سرمایه داری جنبه محدود دارد. گرایش عمومی رشد مبتنی بر برنامه در آینده نیز در سطح و در عرصه گسترش خواهد یافت. ولی این گرایش در شرایط سرمایه داری نمیتواند بصورت تنظیم برنامه هایی تکامل یابد که هدف آن ارضای نیازمندیها و منافع تمام جامعه باشد.

افزایش تاثیر طبقه کارگر

وسوسه ایلیسم جهانی

در قیاس با سلسله های میان دو جنگ جهانی تاثیر - طبقه کارگر در مسیر پروسه های سیاسی و اقتصادیک کشورهای سرمایه داری به مراتب شدیدتر شده است. این امر پیش از همه معلول عوارض جنگ جهانی دوم یعنی جنگ علیه فاشیسم میباشد. در نتیجه این جنگ

نیروهای ترقیخواه به تحقق یکسلسله از شعارهای دموکراتیک نائل آمدند. گرچه بعدها در دستاوردهای دموکراتیک از نمود محدودیت بعمل آمد، ولی نیروهای ارتجاعی موفق نشدند وضع را بحالت پیش از جنگ بازگردانند. رشد مداوم اقتصاد در سالهای پس از جنگ و سطح عالی اشتغال تا حد کسب نیروی کارگری در بعضی حرفه ها به تحکیم مواضع طبقه کارگر کمک کرد. این امر مبارزه بخاطر افزایش دستمزد اسمی و دستمزد واقعی و مبارزه در راه ارضای سایر خواسته های طبقه کارگر را تسهیل نمود. دایره مصرف مادی کارگر بخصوص در مورد اشیائی که سابقاً مصرف نمینمود (وسائل راحتی در آپارتمان، کالاهای قابل دوام، وسائل نقلیه، مسافرت بکشورهای خارجه و غیره) گسترش یافت.

ما این وظیفه را در برابر خود قرار نمیدهیم که شرایط زندگی و کار کارگران و مظهر کلی زحمتکشان را در شرایط سرمایه داری هم‌مکانه تحلیل نمائیم. ولی در جریان بررسی شرایط رشد اقتصادی سالهای پس از جنگ باید خاطر نشان ساخت که فشار طبقه کارگر عامل مهمی در رشد اقتصادی بود و باین امر کمک نمود که تقاضای مصرفی در سطح نسبتا بالا باقی بماند.

از تائیری که سیستم جهانی سوسیالیسم در تغییرات اقتصادی سرمایه داری پس از جنگ داشت، باید ارزیابی کاملا واقع بینانه ای بعمل آید. بخوبی میدانیم که کشورهای سوسیالیستی امکانات اقتصادی کمتری در اختیار داشتند و صد ماتی که جنگ با آنها وارد آورد بمراتب بیشتر بود و این کشورها مدت زیادی میبایست تمام مساعی خود را برای حل مبرمترین وظایف در ساختمان سوسیالیستی متمرکز سازند. البته این امر همراه با اوضاع احوال معین دیگر حدود تاثیر جهان سوسیالیستی را محدود نمود. علاوه کشورهای سرمایه داری بخصوص در نتیجه تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی خود بحد کافی عوامل محرک داخلی برای رشد اقتصادی داشتند.

از زمانی که مسلط گردید سوسیالیسم رانمی‌توان با زور و کمک وسائل جنگی مقهور نمود و نتایج رشد اقتصادی و تکامل علم و تکنیک در اتحاد شوروی نمایان گردید، رشد اقتصادی جهان سوسیالیستی توجه بیشتری را بخود جلب کرد. نزدیک شدن تدریجی امکانات اقتصادی اتحاد شوروی با امکانات اقتصادی ایالات متحده امریکا موجب اضطراب و عدم اطمینان غرب نسبت به نتایج مسابقه اقتصادی گردید. این امر انگیزه تازه ای برای بررسی مسائل رشد اقتصادی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری بود. ولی این ساد گردن مطلب است اگر فرض کنیم که تحقق درباره رشد اقتصادی و آهنگ رشد در غرب صرفا از واقعیت وجود دو سیستم در جهان ناشی میشود. این تعقیق (مانند گرایش در تقویت برنامه گذاری) مولود حواجج داخلی اقتصاد سرمایه داریست. ولی قدر مسلم آنست که همزیستی مسالمت آمیز میتواند بمسائل رشد اقتصادی مفهوم سیاسی کاملا مشخصی بدهد.

تغییرات بنیادی در سرمایه داری

ودورنمای نابودی آن

اگر رشد سرمایه داری پس از جنگ را با سالهای بیستم و یا سالهای سی ام مقایسه کنیم، خواهیم دید که سرمایه داری در بنیاد اقتصادی خود تغییر شکل داده و بهتر توانسته است گرایش رکود را از میان بر دارد و نیز سرمایه داری برای بدست آوردن آهنگ سریعتر و تضعیف نسبی نوسانات ادواری شرایط معینی ایجاد کرده است. بنابراین احتمال بروز بحران عمیق اقتصادی بخصوص بحران جهانی در آینده هرچه کمتر میگردد. تغییر شکل بنیاد اقتصادی در نحوه تغییر توزیع درآمد ملی منعکس میگردد بدین معنی که خصلت آشتی ناپذیری تضاد موجود در توزیع سرمایه داری باقی میماند ولی حق انفرادی قسمتی از سرمایه داران در اداره مستقیم سرمایه محدود میگردد. خصلت عمومی تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری چنین است: امتیازات کارفرمایان خصوصی که از حواجج و منافع مستقیم خود پیروی میکنند، محدود شده و امتیازات بمقامات دولتی که در آن نمایندگان سرمایه بزرگ تسلط دارند و از منافع و حواجج وسیع تر پیروازی بمشابه طبقه پیروی میکنند، واگذار میشود. البته این پیروسه در خط مستقیم انجام گرفته و در مواردی در جهت مخالف سیر مینماید، زیرا تحقق آن در خلال تصادمات دائمی منافع فردی و گروهی و طبقاتی انجام میگردد.

تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی شرایط مساعد تری برای رشد اقتصادی فراهم میسازد . ولی این رشد به بهای نفی بنیاد کلاسیک سرمایه داری انجام میگردد . سرمایه داری خصوصی طرز حل مسائل ضروری و مهم را نمیداند و اگر هم بداند چه بسا قادر بر این کار نیست . این وضع بیشتر به توسعه فعالیت سرمایه گذاری و طرف ساختن نقاط ضعف در رشد اقتصادی و غیر مصروط میشود . مکانیسم خود بخود سرمایه داری خصوصی که در گذشته با قدرت تمام کار میکرد و کار کمیتترین وقفه سیستم را تا مینممود ، اکنون ناتوانی خود را کاملاً آشکار ساخته است . کار غیر قابل کنترل این مکانیسم نه فقط با منافع قشرهای وسیع مردم ، بلکه با منافع طبقاتی بورژوازی نیز تضاد پیدا کرده است . تمرکز هر چه بیشتر مزایای اقتصادی بمعنای آنستکه بورژوازی انحصاری خصلت اجتماعی نیروهای مولد ، معاصر را اجباراً اعتراف میکند . این نظریه لنین تأیید میشود که سرمایه داری انحصاری " . . . سرمایه داران را غیر غم اراده و شغور آنها به نوعی نظم جدید اجتماعی که عبارت از دوره گذار از آزادی کامل رقابت به اجتماعی کردن کامل است میکشاند . "

تغییر شکل بنیاد اقتصادی سرمایه داری در سالهای پس از جنگ عبارتست از درآمیختن آن خصائص متضاد کمضون " دوره گذار " به اجتماعی کردن کامل سوسیالیستی رامشخص میسازند . این خصائص متضاد از طرفی عبارتست از خصائص سرمایه داری توأم با رقابت آزاد و از طرف دیگر خصائصی که سرمایه داری مبتنی بر رقابت آزاد را نفی کرده و به طرد آن منجر میشود . اگر چه اساس تولید کالائی خصوصی خلک وارد نمیشود ، ولی جنبه رشد خود بخودی آن محدود شده و اصل برنامه ریزی جاری میگردد . با آنکه منافع خصوصی دچار محدودیت میگردد ، ولی دخالت اقتصادی دولت به پیروی از نیاز مند بهای تمام اجتماع انجام نمیگیرد بلکه تابع منافع طبقه ممتاز میگردد .

زمانیکه لنین از سرمایه داری محض سخن میگفت ، تراکم عناصری را در بنیاد اقتصادی سرمایه داری در نظر داشت که با سرمایه داری " قدیمی " مبتنی بر ابتکار نامحدود سرمایه داری خصوصی تضاد روز افزون پیدا میکند . لنین هرگز اصطلاح " احتضار " را بمعنای رکود اقتصادی یا تلاشی اجتماع و اقتصاد تعبیر نمیکرد . لنین از این اصطلاح این پروسه را میفهمید که در نتیجه طرد عناصر " سرمایه داری قدیمی " حدود و شغور بنیاد اقتصادی جامعه سوسیالیستی آینده نمایان میگردد . باین مناسبت بود که لنین همچنین از واقعی بودن و نزدیک بودن و ناگزیر بودن سوسیالیسم سخن میگفت . نمیتوان از نظر دوره داشت که تغییرات بنیادی در سالهای پس از جنگ سرمایه داری را بسوی اجتماعی کردن کامل ، بسوی تدارک کاملتر شرایط مادی سوسیالیسم بمیزان قابل ملاحظه ای پیش برند .

از این واقعیت که سرمایه داری معاصر حدود و شغور بنیاد اقتصادی جامعه آینده را نمایان میسازد هنوز چنین نتیجه ای بدست نمی آید که این پروسه میتواند خود بخود یا اجتماعی شدن کامل سوسیالیسمی منجر گردد . این تحول با وضع ممتاز گروههای اجتماعی معین تماس پیدا میکند و باید زیر فشار نیروهای اجتماعی که تحت رهبری طبقه کارگر مقاومت این گروههای ممتاز را ازین میبرند تحقق یابد .

از طرف دیگر رشد سالهای پس از جنگ مسئله تاثیر این تغییرات بنیادی را در شیوه های برانداختن انقلابی سرمایه داری مطرح میسازد . تحلیل مارکسیستی سالهای پس از جنگ نشان

میدهد که تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی امری کاملاً ناگزیر بوده است، زیرا هیچ رشد اقتصادی نیست که بدون تغییرات مداوم در بنیاد اقتصادی تحقق پذیرد. این امر احتیج به بورژوازی انحصاری نیز نمیتواند در نظر نگردد. رشد سالهای پس از جنگ بوضوح خاصی نشان داد که بدون دخالت صحتی در امر توزیع درآمد ملی تامین شرایط مساعد تری برای رشد اقتصادی ممکن نیست و بدون ایجاد محدودیت های معین در رشد خود بخود بدون برنامه گذاری نمیتوان شرایط پایدار برای این رشد فراهم نمود. اگر این تغییرات از طرفی ضروری باشند، از طرف دیگر بر حسب تناسب نیروهای طبقاتی و فشار گروه های اجتماعی این تغییرات میتوانند دارای مضمون اجتماعی مختلف و لذا هدف های متفاوت باشند.

تغییرات بنیادی میتواند با پاسخگویی حوائج طبقه بورژوازی باشد یا جز مشگل شیوه انقلابی برانداختن سرمایه داری. اگر تجدید توزیع درآمد ملی برای ثبات رشد اقتصادی ضرورت مطلق داشته باشد، این عمل بمنظور محدود ساختن واقعی مواضع سرمایه انحصاری نیز میتواند انجام گیرد (مثلاً از طریق مالیات بندی خاص). اگر خارج کردن عرصه های معین از اختیار سرمایه داری خصوصی برای رشد مهزون تر اقتصادی مفید باشد، در این صورت این عمل نه فقط در مورد باقی ماندن مؤسسات ورشته هابلاکه در مورد تمام مؤسسات ورشته های دیگر نیز مفید خواهد بود. محدود ساختن رشد خود بخودی و یکاربردن برنامه در همه جا ناگزیر است. این بدان معنی است که برنامه گذاری باید فقط بفتح سرمایه انحصاری انجام گیرد. برای هر اقتصاد رشد یافته این یا آن شکل تنظیم متمرکز اقتصاد ضرورت دارد. همچنین در اینجا وابسته بآنستکه کدام منافع اجتماعی ملاک قرار میگیرد.

درک ناگزیر بودن تغییرات داخلی در بنیاد اقتصادی سالهای پس از جنگ انگیزه جستجوی طرق جدید انقلابی برای گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم بوده است. این خدمت بزرگ مارکسیسم خلاق است که نشان داد اعمال فشار برای ایجاد تحولات بنیادی در اقتصاد سرمایه داری اگر با مبارزه در راه دموکراسی سیاسی و مبارزه با خاطر بدست آوردن دستگاه دولتی همراه باشد میتواند تغییراتی را موجب گردد که هر چه بیشتر خصلت ضد انحصاری و ضد سرمایه داری کمب میکند. در عین حال توأم کردن مبارزه طبقه کارگر در راه تحقق شعارهای اقتصادی با مساعی دامنه دارتر در راه محدود ساختن تدریجی مواضع و نفوذ سرمایه انحصاری و نمایندگان آن و گسترش مواضع نیروهای ترقیخواه شرط ضروری اینکار است. مجموعه این تغییرات سیاسی و اقتصادی میتواند بمعنای برانداختن نسبتاً مسالمت آمیز و در عین حال انقلابی سرمایه داری باشد. تحلیل تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری نشان میدهد که تجویز راه نسبتاً مسالمت آمیز نیل بسوسیالیسم پایه اقتصادی دارد و از نظر اقتصادی موجه است.

میدهد که تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی امری کاملاً ناگزیر بوده است ، زیرا هیچ رشد اقتصادی نیست که بدون تغییرات در بنیاد اقتصادی تحقق پذیرد . این امر راحتی بهره‌روازی انحصاری نیز نمیتواند در نظر نگیرد . رشد سالهای پس از جنگ پوضوح خاصی نشان داد که بدون دخالت صیقل در امر توزیع درآمد ملی تامین شرایط مساعد تر برای رشد اقتصادی ممکن نیست و بدون ایجاد محدودیت های معین در رشد خود بخود بدون برنامه گذاری نمیتوان شرایط پایدار برای این رشد فراهم نمود . اگر این تغییرات از طرفی ضروری باشند ، از طرف دیگر بر حسب تناسب نیروهای طبقاتی و فشار گروههای اجتماعی این تغییرات میتوانند دارای مضمون اجتماعی مختلف و لذا هدفهای متفاوت باشند .

تدوینات بنیادی میتواند پاپاسخگوی حوایج طبقه بهره‌روازی باشد یا جز متشکل شیوه انقلابی برانداختن سرمایه داری . اگر تجدید توزیع درآمد ملی برای ثبات رشد اقتصادی ضرورت مطلق داشته باشد ، این عمل بمنظور محدود ساختن واقعی مواضع سرمایه انحصاری نیز میتواند انجام گیرد (مثلاً از طریق مالیات بندی خاص) . اگر خارج کردن عرصه های معین از اختیار سرمایه داری خصوصی برای رشد مزبور تر اقتصادی مفید باشد ، در اینصورت این عمل نه فقط در مورد باقی ماندن موسسات ورشته هابلکه در مورد تمام موسسات ورشته های دیگر نیز مفید خواهد بود . محدود ساختن رشد خود بخودی و کاربرد ن برنامه در همه جا ناگزیرست . این بدان معنایست که برنامه گذاری باید فقط بفتح سرمایه انحصاری انجام گیرد . برای هر اقتصاد رشد یافته این یا آن شکل تنظیم متمرکز اقتصاد ضرورت دارد . همچنین در اینجا وابسته بآنستکه کدام منافع اجتماعی ملاک قرار میگیرد .

درک ناگزیر بودن تغییرات داخلی در بنیاد اقتصادی سالهای پس از جنگ انگیزه جستجو طرق جدید انقلابی برای گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم بوده است . این خدمت بزرگ مارکسیسم خلاق است که نشان داد اعمال فشار برای ایجاد تحولات بنیادی در اقتصاد سرمایه داری اگر بامبارزه در راه دموکراسی سیاسی و مبارزه بخاطر بدست آوردن دستگاه دولتی همراه باشد میتواند تغییراتی راموجب گردد که هرچه بیشتر خصلت ضد انحصاری و ضد سرمایه داری کسب میکند . در عین حال توأم کردن مبارزه طبقه کارگر در راه تحقق شعارهای اقتصادی بامساعی دامنه دار تر در راه محدود ساختن تدریجی مواضع و نفوذ سرمایه انحصاری و نمایندگان آن و گسترش مواضع نیروهای ترقیخواه شرط ضروری اینکار است . مجموعه این تغییرات سیاسی و اقتصادی میتواند بمعنای برانداختن نسبتاً مسالمت آمیز و در عین حال انقلابی سرمایه داری باشد . تحلیل تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی سرمایه داری نشان میدهد که تجویز راه نسبتاً مسالمت آمیز نیل بسوسیالیسم پایه اقتصادی دارد و از نظر اقتصادی موجه است .

فهرست مندرجات

- ۱ - نیروی شکست ناپذیر اندیشه های
انترناسیونالیسم
 - ۲ - درسهای تاریخی کنگره هفتم
کمیترون و اهمیت آن برای دوران ما
 - ۳ - امپریالیسم امریکا علیه ملل امریکای
لاتین اعلان جنگ میدهد
 - ۴ - طرق حل مسئله ارضی در مراکش
 - ۵ - اروپای غربی و گرایشهای سرمایه داری
معاصر
 - ۶ - برخی از خصایص سرمایه داری کنونی
اروپا
 - ۷ - درباره برخی جوانب و تضادهای
سرمایه داری دولتی
 - ۸ - تغییرات حاصله در بنیاد اقتصادی
سرمایه داری در دوران پس از جنگ
- ملاقات بین الطلی بناسهت سی امین
سال تشکیل هفتمین کنگره کمیترون
- بوریس پونوماریوف
دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی
- آ . فراری (عضو کمیته مرکزی حزب
کمونیست آرژانتین)
- و
- خ . م . فورتنوی (عضو کمیته مرکزی
حزب کارگواتمالا)
- مقاله توسط حزب کمونیست مراکش تهیه
شده است
- مقدمه هیئت تحریریه
- موریس دوپ
(اقتصاد دان انگلیسی)
- ژان پیردلی لز
(اقتصاد دان فرانسوی)
- لودک اوهیان
(اقتصاد دان چکوسلواکی)